

نویسنده: عمران علیزاده

مقدمه

- ۱ - عبادت سه نفری
- ۲ - اولین مؤمن
- ۳ - منصور را موعظه کرد
- ۴ - شبیه عیسی بن مریم
- ۵ - نویسندگان رسول خدا
- ۶ - تفصیل نویسندگان نبوی
- ۷ - او کاتب وحی نبود
- ۸ - یادی از پدر کرد
- ۹ - از علی علیه السلام دفاع کرد
- ۱۰ - خطبه نماز را تغییر دادند
- ۱۱ - کتاب را میزد
- ۱۲ - جواهرات کسری
- ۱۳ - عیادت از علی علیه السلام
- ۱۴ - شمشیرش را میفروخت
- ۱۵ - قابل مقایسه نبود
- ۱۶ - خوش رقصی نمود
- ۱۷ - صوفی ریش پرست
- ۱۸ - دختران کسری
- ۱۹ - علی را در چه حالی دیدی ؟
- ۲۰ - لیاقت خلافت اسلامی

- ۲۱ - علی متکبر نیست
- ۲۲ - بر قضاوت اعتراض داشت
- ۲۳ - اظهار تشیع در بغداد
- ۲۴ - اقامه تعزیه در بغداد
- ۲۵ - عید غدیر در بغداد
- ۲۶ - عطای خلیفه را قبول نکرد
- ۲۷ - شعار تشیع در مصر
- ۲۸ - کشتار دسته جمعی بنی امیه
- ۲۹ - خون مرا نشوئید
- ۳۰ - بانوی شکیبیا
- ۳۱ - بکاره هلالیه و معاویه
- ۳۲ - از صلح حدیبیه انتقاد داشت
- ۳۳ - کیفر خیانت به خلق الله
- ۳۴ - جاهل بود جواب نداد
- ۳۵ - از حکمیت بیزاری میکرد
- ۳۶ - در طمع خلافت بود
- ۳۷ - معاویه و قیصر
- ۳۸ - ارم ذات المعاد
- ۳۹ - میخواست خانه را آتش زند
- ۴۰ - میخواست بنی هاشم را بسوزاند
- ۴۱ - از دفن خلیفه مانع میشد
- ۴۲ - عمل منافقانه
- ۴۳ - خدا علی را رحمت کند

- ۴۴ - نام مقدس محمد
- ۴۵ - تو ردیف بزرگان نیستی
- ۴۶ - مانند توپ برگردانید
- ۴۷ - مرده ها را شماتت کرد
- ۴۸ - از برادرش دفاع کرد
- ۴۹ - حقیقش را موقع مرگ میداد
- ۵۰ - انوشیروان و مزدک
- ۵۱ - حدیث سازان
- ۵۲ - یک حدیث بی اساس
- ۵۳ - ما درباره این جنگ شک داریم
- ۵۴ - نماز در موقع اعدام
- ۵۵ - علی و دهقانان
- ۵۶ - اهمیت علم آموزی
- ۵۷ - از این مرد دست بردار
- ۵۸ - شبها به در خانه انصار میرفت
- ۵۹ - وسوسه را او کرد
- ۶۰ - از عذاب نجات یافت
- ۶۱ - او متقی است
- ۶۲ - فرزندان یزدجرد
- ۶۳ - خدا سرپرست ماست
- ۶۴ - رسول خدا در مرگ ابوطالب
- ۶۵ - وداع با وطن
- ۶۶ - خانه شکایات

- ۶۷ - پشیمانی موقع مرگ
- ۶۸ - شیر خدا
- ۶۹ - قاری قرآن مقدم است
- ۷۰ - عید نوروز
- ۷۱ - خیانت در بیت المال
- ۷۲ - سردار رشید اسلام و علی علیه السلام
- ۷۳ - روزه عاشورا
- ۷۴ - مرد حق را ترک و ضایع کردی
- ۷۵ - کار امت را خراب کردند
- ۷۶ - اینگونه اغفال میکنند
- ۷۷ - من هم از شما هستم
- ۷۸ - سنت زشت و نامشروع
- ۷۹ - بنای مجلس رقص
- ۸۰ - مرا به رحم قسم داد
- ۸۱ - اولین مومن کیست ؟
- ۸۲ - دو عقیده مخالف
- ۸۳ - علائم شهادت امام حسین
- ۸۴ - از شهادت امام حسین اطلاع یافتند
- ۸۵ - نوحه سرائی جن
- ۸۶ - فضایح یزید
- ۸۷ - دین بدون نماز بی فایده است
- ۸۸ - خصال بد معاویه
- ۸۹ - مادر فرزند کش

- ۹۰ - ابوالعیناء و کنیز
- ۹۱ - دروازه ساعات
- ۹۲ - سر امام حسین و یزید
- ۹۳ - عبدالمطلب و امیه
- ۹۴ - مقایسه بین عبدالمطلب و امیه
- ۹۵ - مقایسه بین دو نسل
- ۹۶ - اسماء مقدسه پنج تن
- ۹۷ - مسابقه دادن رسول اکرم
- ۹۸ - بلال اذان میگوید
- ۹۹ - من شاهم یا خلیفه
- ۱۰۰ - دو برابر در میدان نبرد
- ۱۰۱ - عمر حضرت نوح
- ۱۰۲ - میخوامم برادر من باشی
- ۱۰۳ - نام علی و حسنین در شام
- ۱۰۴ - نقباء انصار
- ۱۰۵ - تا زنده ام دشمن خواهم بود
- ۱۰۶ - رهبر خوارج
- ۱۰۷ - آرزوی یک روز آزادی
- ۱۰۸ - پسرت خلیفه شد
- ۱۰۹ - محله های مدینه
- ۱۱۰ - صوفی در مسجد حمص
- ۱۱۱ - لجام استر را برد
- ۱۱۲ - اولین نماز جماعت

- ۱۱۳ - از شب قدر ما را خبر ده
- ۱۱۴ - مانع گریه نباش
- ۱۱۵ - رفتار عثمان با صحابه
- ۱۱۶ - اولین وقف در اسلام
- ۱۱۷ - حجاب بهترین پوشش زن است
- ۱۱۸ - چطور پیغمبر وصیت نکرد
- ۱۱۹ - نسابه قریش
- ۱۲۰ - بت‌های قوم را می شکست
- ۱۲۱ - تو بمنزله هارون میباشی
- ۱۲۲ - پیشنهاد شما قاری قرآنست
- ۱۲۳ - بت‌ها را فرو ریخت
- ۱۲۴ - اولین طلاق خلع در اسلام
- ۱۲۵ - حدیث میفروخت
- ۱۲۶ - فرماندار مدائن
- ۱۲۷ - حقوق همه را بپرداز
- ۱۲۸ - مالک اشتر و مرد بازاری
- ۱۲۹ - به دیدن ما بسیار بیا
- ۱۳۰ - شطرنج و فقاع
- ۱۳۱ - آرزوی دم مرگ
- ۱۳۲ - حضرت موسی را موعظه کرد
- ۱۳۳ - از مجرم موعظه خواست
- ۱۳۴ - هدیه خلیفه را قبول نکرد
- ۱۳۵ - به یاران خود اعتماد نداشت

- ۱۳۶ - مؤمنان را ذلیل کردی
- ۱۳۷ - مثل جدش رفتار کرد
- ۱۳۸ - اگر یاور داشتم می‌جنگیدم
- ۱۳۹ - همه مردم مثل تو نیستند
- ۱۴۰ - اصحابش بی وفا بودند
- ۱۴۱ - خیمه هایش را غارت کردند
- ۱۴۲ - مواد صلحنامه
- ۱۴۳ - معاویه در قصر خضراء
- ۱۴۴ - امام به آنها توضیح داد
- ۱۴۵ - سران اصحاب رشوه گرفتند
- ۱۴۶ - مالک بن نویره و خالد
- ۱۴۷ - آنها را از هم جدا کنید
- ۱۴۸ - از چوبه دار ترسید
- ۱۴۹ - همسران رسول خدا را جواب کرد
- ۱۵۰ - چرا با اهل توحید جنگیدی ؟
- ۱۵۱ - ما باز هم حقیم
- ۱۵۲ - تو ابوتراب هستی
- ۱۵۳ - او اهل آتش است
- ۱۵۴ - مروان حمار کشته شد
- ۱۵۵ - زرقاء در نزد معاویه
- ۱۵۶ - حالا امیرالمومنین شده ام
- ۱۵۷ - حالت چطور است ای دختر حام
- ۱۵۸ - اروی دختر عبدالمطلب

- ۱۵۹ - قیصر سوال میکند
- ۱۶۰ - در نماز بود نکشتند
- ۱۶۱ - گرامی ترین مردم کیست ؟
- ۱۶۲ - کسی از شما بحکومت نمیرسد
- ۱۶۳ - من برای دین نمی جنگیدم
- ۱۶۴ - پیشنهاد جنگ کرد
- ۱۶۵ - رسول خدا لعنتش کرد
- ۱۶۶ - از قیس بیعت میگیرد
- ۱۶۷ - اینها مسلمان نشده اند
- ۱۶۸ - به خدا که این قهرمان قوم است
- ۱۶۹ - به بچه هایش تماشا میکرد
- ۱۷۰ - چرا مردم برای من و تو کشته شوند؟
- ۱۷۱ - یک خدمت بزرگ
- ۱۷۲ - مبادا معاویه ترا داخل آتش کند
- ۱۷۳ - چرا با هم میجنگیم ؟
- ۱۷۴ - قرآنها را بر نیزه ها زدند
- ۱۷۵ - مالک اشتر و شیوخ
- ۱۷۶ - چهار بار ابلیس مجسم شد
- ۱۷۷ - یوشع و صفوراء
- ۱۷۸ - خلیفه تو کیست ؟
- ۱۷۹ - من دختر حاتم طائی هستم
- ۱۸۰ - عباس بن ربیعہ در صفین
- ۱۸۱ - از علی بدگوئی کرد



- ۱۸۲ - رهبانیت غلط
- ۱۸۳ - محبت برسول خدا
- ۱۸۴ - به حرف تو گوش نمیدهیم
- ۱۸۵ - نمونه ای از فجایع عثمان
- ۱۸۶ - چرا خلیفه را یاری نکردی؟
- ۱۸۷ - زنان چرا دشمنی میکنند؟
- ۱۸۸ - لیبیک یا جعفر بن محمد
- ۱۸۹ - از او عبرت بگیر
- ۱۹۰ - فضائل علی قدغن می شود
- ۱۹۱ - پیمان خود را شکستید
- ۱۹۲ - سخاوت قیس
- ۱۹۳ - دفاع شجاعانه
- ۱۹۴ - من قریش را بهتر می شناسم
- ۱۹۵ - فرزندان را فقیر گذاشتی
- ۱۹۶ - من مهمان شخص بزرگی میباشم
- ۱۹۷ - کریمان را گرامی بدارید
- ۱۹۸ - بانوی شجاع و مرد ترسو
- ۱۹۹ - خدای عمر میداند

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على خير خلقه محمد و اهل بيته الطيبين الطاهرين و لعنه الله على ائهم اجمعين

یکی از انواع کلام قصه و داستان است که در مقام بیان مطالب و تفهیم مقاصد از آن استفاده میشود.

قصه ها و داستانها فکر انسانرا بحرکت آورده باعث تفکر - که از بهترین عبادتهاست میشود، فاقصص القصص لعلهم

یتفكرون : قصه ها را بیان کن شاید آنها تفکر کنند. (۱)

قصه ها انسان را از وضع گذشتگان مطلع ساخته باعث عبرت گرفتن از حال و سرگذشت آنها میشود، لقد كان في قصصهم

عبره لاولى الالباب : در قصه های آنها عبرتی بود برای صاحبان عقل . (۲)

داستانها تاریخ گذشتگان را به انسان بازگو نموده و بر معلومات او افزوده و آئینه دل او را روشن میسازد، قصه و داستان

موجب ثبات قلب و پایداری انسان در راه هدف میشود، و وسیله پند گرفتن و یادآوری است ، و کلا نقص عليك من انباء

الردسل ما نثبت به فؤادك و جائك في هذه الحق و موعظه و ذكرى للمومنين : بطور کلی از خبرهای پیامبران برای تو نقل

میکنم آنچه را که دل تو را با آن ثابت میداریم ، و برای تو در این قصه ها حق بیان شده و برای مومنان موعظه و تذکر

هست . (۳)

جنید بغدادی گوید: گوش دادن به قصه ها و حکایات از لشگریان خدای متعال است که بوسیله آن دلهای مریدان را ثابت و

محکم میکند، پرسیدند: شاهی بر این ادعا داری ؟ این آیه را خواند: کلا نقص عليك من انباء الرسل ... (۴)

کتابهای گذشتگان پر است از قصه های تاریخی ، اخلاقی فضائی ، اعتقادی و... موقع مطالعه کتب مختلف داستانهای را که

برایم دلچسب واقع شده بود یادداشت کرده بودم متأسفانه مقداری از آنها در اثر غفلت و نقل و انتقال از بین رفت ، بقیه را

که برای برادران و خواهران مفید میدانستم حیفم آمد که از بین برود، لذا آنها را جمع نموده و در اختیار عزیزان قرار دادم که

شاید برای عده ای مفید افتد و یا لاقلاً باعث تذکر و تغییر ذائقه فکری شود.

برای حصول اطمینان و تسهیل کار کسانی که میخواهند به منابع اصلی مراجعه کنند مدارک قصه ها و مطالب نشان داده

میشود و تا آنجا که برایم ممکن بود سعی شده که مطالب درست و صحیح نقل شود، از برادران دینی انتظارم آنستکه اگر از

این خدمت ناچیز بهره ای بردند مرا با دعای خیر یاد کنند، و اگر قصوری دیدند تذکر دهند، و ما توفیقی الا بالله علیه

توكلت و اليه انيب .

تبریز: عمران علیزاده

عنیف کندی گوید: در زمان جاهلیت بقصد خرید لباس و عطریات برای خانواده ام به مکه رفته به عباس بن عبدالمطلب که مرد تاجر بود وارد شدم ، روزی در مسجدالحرام نشسته بود و به کعبه نگاه میکردیم ، آفتاب در وسط آسمان نمود روی به کعبه ایستاد، پسری آمد و در طرف راست جوان ایستاد بعد بانوئی آمد و در پشت سر آنها ایستاد جوان به رکوع رفت آن دو نیز به رکوع رفتند، جوان سر از رکوع برداشت آن دو نیز سر برداشتند، جوان به سجده رفت آن دو نیز به سجده رفتند. به عباس گفتم : این کار بزرگی است ، عباس گفت : بلی کار بزرگی است ، میدانی این جوان کیست ؟ او محمد بن عبدالله پسر برادرم است ، و آن پسر علی فرزند برادرم ابوطالب است ، و آن بانو خدیجه دختر خویلد همسر محمد است ، برادرزاده ام میگوید: پروردگار آسمانها و زمین است که او را به این دین مأمور نموده است ، بخدا سوگند در روی زمین این دین بجز از این سه نفر پیرو ندارند.

مدرک :

۱ - اسد الغابه تالیف عزالدین علی بن ابی الکریم شیبانی معروف به ابن اثیر متوفای سال ۶۳۰ ج ۳ ص ۴۱۴.

۲ - استیعاب تالیف ابو عمر یوسف بن عبدالله بن عبدالبر متوفای سال ۴۶۲ هجری در شاطبه اندلس ج ۳ ص ۱۶۳.

عنیف کندی برادر اشعث بن قیس بود از وی انحرافی دیده نشد بلکه بر حسب روایتی برادرش اشعث را بخاطر شرکت در قتل علی علیه السلام توبیخ میکرد.

عباس بن عبدالمطلب عموی رسول اکرم دو سال و یا سه سال از آن حضرت بزرگ بود، پیش از هجرت نبوی به آن حضرت ایمان آورده بود در مکه اقامت نموده اخبار مکه را به آن بزرگوار می نوشت قبل از فتح مکه به آن حضرت پیوست ، پس از پیامبر اکرم زنده بود، در آخر عمر نابینا شد، بالاخره بسال ۳۲ هجری در مدینه از دنیا رفت و در بقیع بخاک سپرده شد. خدیجه دختر خویلد بانوی معظمه مکه همسر رسول اکرم ، حضرت در بیست و پنج سالگی با او که چهل ساله بود ازدواج نمود، تمامی فرزندان آن حضرت جز ابراهیم از آن بانو بود، وی اولین بانوئی بود که به آن بزرگوار ایمان آورد، طبق روایات متعدد از بهترین بانوان بهشت است ، پس از ۶۵ سال عمر بنابر مشهور در ماه رمضان سه سال پیش از هجرت از دنیا رفت و در حجون دفن شد.

از علی علیه السلام نقل شده که می فرمود: من بنده خدا و برادر رسول خدایم من صدیق اکبرم ، به غیر از من هر کس این دعا را بکند دروغگو و افتراگر است ، هفت سال پیش از مردم با رسول خدا نماز خواندم .

ابن عباس میگفت : اولین کسی که با پیغمبر نماز خواند علی بود، جابر بن عبدالله می گفت : رسول خدا روز دوشنبه مبعوث شد و علی روز سه شنبه با او نماز خواند، زید بن ارقم میگفت : علی اولین مسلمان است . مدرک کتاب الکامل ج ۲ ص ۳۷.

((علی علیه السلام شش ساله بود که رسول خدا او را بخانه خود برد و مانند یگانه پسر خانواده زیر تربیت خود قرار داده تمام

اخلاق و روحیات خود را در مدت چهار و پنج سال به او منتقل ساخت ، خود آن حضرت در خطبه قاصعه میفرماید: وضعنی

فی حجره و انا ولد یضمنی الی صدره و یکنفنی فی فراشه و یمسنى جسده : مرا در آغوش خود قرار می داد در حالی که من

پسر بچه بودم بسینه خود می چسباند، در بستر خود مرا جا میداد بدن شریف خود را در تماس من قرار میداد.))

((با این وضع نارسا است اگر بگوییم : علی ایمان آورد چون کافر نبود که ایمان بیاورد، بلکه از اول مؤمن بود، خود حضرت در

خطبه چهارم نهج البلاغه میفرماید: ما شککت فی الحق مذاریته در حق شک نکردم از روی که آنرا بمن نشان دادند - ع ))

عبدالله بن عباس که بخاطر وسعت علم و اطلاعاتش به ((حبر الامه)) معروف و از شاگردان و ارادتمندان امیر المومنین علیه

السلام ، مادرش لبابه کبری بود، موقعی که رسول خدا و بنی هاشم در شعب ابوطالب محصور بودند بدنیا آمد، موقع وفات

رسول خدا سیزده سال داشت و بقولی پانزده سال ، در سال ۶۸ هجری در طائف از دنیا رفت .

جابر بن عبدالله انصاری از طائفه خزرج و یکی از بزرگان اصحاب رسول خدا و از دوستداران خاندان عصمت و طهارت بود،

خدمت علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر علیهم السلام را درک نمود، ۹۴ سال در

دنیا عمر کرد، بسال ۷۴ یا ۷۷ وفات یافت . زید بن ارقم از طائفه خزرج و از سابقین در اسلام است ، در اکثر غزوات رسول

اکرم شرکت داشت ، وی از علاقمندان علی علیه السلام بود و در جنگ صفین شرکت کرد، بعدا ساکن کوفه شد و در آنجا

خانه بنا نمود تا در سال ۶۸ در زمان مختار از دنیا رفت .

منصور دوانیقی به عمرو بن عبید گفت : مرا موعظه کن ، عمرو گفت : با چیزهایی که شنیده ام یا با چیزهایی که دیده ام ؟ منصور گفت : با چیزهایی که دیده ای ، عمرو گفت : عمر بن عبدالعزیز را دیدم که موقع مرگ یازده پسر داشت ، و ترکه اش هفده دینارش را خرج کفن او کردند، و با دو دینار محل قبرش را خریدند، به هر یک از پسرانش کمتر از یک دینار ارث رسید.

هشام بن عبدالملک را نیز دیدم که موقع مرگ ده پسر داشت ، از ترکه اش به هر یکی از پسرانش هزار دینار (یک میلیون مثقال طلا) ارث رسید، پس را مدتی یکی از پسران عمر بن عبدالعزیز را دیدم که در یک روز یکصد اسب در راه خدا به مجاهدان داد، و یکی از پسران هشام را نیز دیدم که دست گشوده گدائی میکرد.

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۱۰۱ تالیف ابو حامد عزالدین عبدالحمید بن هبة الله معروف به ابن ابی الحدید معتزلی متولد روز شنبه اول ذی الحجه سال ۵۸۶ در مدائن ، ساکن بغداد متوفای سال ۶۵۵ هجری .

ابو جعفر منصور بن محمد معروف به دوانیقی دومین خلیفه عباسی ، شخص سفاک و ستمگر بود، اکثر فرزندان امام حسن علیه السلام و علویان را در زندانها و لای دیوارها گذاشت ، بسال ۱۵۸ هجری در راه مکه در محلی بنام بئر میمون از دنیا رفت ، خلافتش ۳۲ سال و چند روز کم و سنش ۶۳ سال بود.

ابو عثمان عمرو بن عبید بصیری در زمان خود از بزرگان معتزله و از زهاد مشهور بود، نزد منصور دوانیقی احترام زیاد داشت ، بسال ۸۰ هجری متولد شد و بسال ۱۴۴ هجری وفات یافت .

عمر بن عبدالعزیز ششمین خلیفه اموی ، مادرش ام عاصم دختر عاصم بن عمر بن خطاب بود، بسال ۶۱ هجری در مصر بدنیا آمد، پس از وفات سلیمان بن عبدالملک بسال ۹۸ و یا ۹۹ به خلافت رسید کارهای خیر بسیار انجام داد، از جمله سب علی علیه السلام را که سنت بنی امیه بود برداشت ، در ماه رجب سال ۱۰۱ هجری در سن سی و نه سالگی از دنیا رفت .

هشام بن عبدالملک ، هشتمین خلیفه اموی شخص ظالم و متکبر و معروف به بخل بود، در ماه ربیع الاخر سال ۱۲۵ هجری در رصافه از دنیا رفت .

علماء حدیث نقل میکنند که رسول اکرم به علی علیه السلام فرمود: در تو شباهتی هست به عیسی بن مریم : یهود او را دشمن داشتند. و به مادرش تهمت زدند، نصاری او را دوست داشتند از حدش بالا بردند.

مدرک :

تاریخ الخلفاء ص ۱۷۴ تالیف جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی امام حافظ، مورخ ادیب دارای در حدود ششصد جلد کتاب میباشد، بسال ۸۴۹ هجری متولد شد، و بسال ۹۱۱ هجری وفات یافت .

((علی علیه السلام را جمعی دشمن داشته باو تهمتها زدند و قومی او را دوست داشتند و در حقش ادعای الوهیت کردند حضرت خودش میفرماید:

(( سیهک فی صنفان محب مفرط یذهب به الحب الی غیر الحق و مبغض مفرط یذهب به البغض الی غیر الحث الناس فی حالالانمط الاوسط فالزموه )) : بزودی دو صنف در حق من هلاک و تباه میشوند: دوستانی که محبت زیاد آنها را براه ناصواب میکشاند، و دشمنانی که کینه زیاد آنها را براه ناحق سوق میدهد، بهترین مردم درباره من اشخاص میانه می باشند، ملازم این راه باشید - (ع )) مدرک نهج البلاغه خطبه ۱۲۷.

اهل تحقیق از سیره نویسان نقل میکنند که علی علیه السلام ، زید بن ارقم وحی را می نوشتند، حنظله بن ربیع تمیمی و معاویه بن ابی سفیان به پادشاهان و روساء قبائل نامه می نوشتند، و همچنین صورت حساب جمع و تقسیم صدقات را می نوشتند.

مدرک :

علی علیه السلام کوچکترین پسر جناب ابوطالب بود، پس از سی سال از ولادت رسول اکرم در میان کعبه معظمه بدنیا آمد، مادرش فاطمه دختر اسد از زنان مومنه و عقیقه بود، علی علیه السلام از شش سالگی تحت تربیت رسول اکرم قرار گرفت و تا آخر عمر از آنحضرت جدا نشد و در همه غزوات غیر از تبوک حضور داشت، پس از رسول خدا سالها محروم و خانه نشین شد، پس از کشته شدن عثمان بسال ۳۶ هجری به خلافت رسید، مدت خلافتش چهار سال و نه ماه بود، بسال چهل هجری شب نوزدهم ماه رمضان بدست ابن ملجم لعنه الله ضربت خورد و شب ۲۱ چشم از جهان فرو بست، فضائل و مناقب آن حضرت به حد حصر نیاید.

زید بن ثابت: از دانشمندان صحابه و از نویسندگان رسول خدا بود، گویند که زبان سریانی و عبرانی و ایرانی را بدستور رسول اکرم یاد گرفت، در خلافت ابوبکر بدستور او و عمر قرانی نوشت، وی عثمانی بود و از علی علیه السلام انحراف داشت لذا در جنگهای آنحضرت شرکت نکرد، وفاتش را بین سالهای ۴۵ تا ۵۵ نوشته اند.

معاویه: پسر ابوسفیان و هند از دشمنان سرسخت اسلام و رسول اکرم بود که موقع فتح مکه اظهار اسلام نمود، در سال ۲۰ هجری از طرف عمر والی شام شد، عثمان هم او را تثبیت نمود، و در خلافت علی علیه السلام با آنحضرت مخالفت نمود و در صفین به جنگ با آن بزرگوار برخاست، پس از شهادت علی علیه السلام و صلح امام حسن علیه السلام با زور و بزور به خلافت اسلامی تسلط یافت، از صلحای زیاد را از امت اسلامی بقتل رسانید، تا آنکه پس از چهل سال امارت و خلافت در نیمه ماه رجب سال ۶۰ هجری در شام از دنیا رفت.

#### ۶ - تفصیل نویسندگان نبوی

علی بن ابیطالب با آن شرافت و بزرگواری و عثمان ابن عفان وحی را مینوشتند، اگر این دو غائب بودند ابی بن کعب و زید بن ثابت وحی را می نوشتند و اگر ایندو هم نبودند دیگران می نوشتند، خالد بن سعید بن عاص و معاویه در احتیاجات معمولی آنحضرت می نوشتند، مغیره بن شعبه و حصین بن نمیرگاهی از خالد و معاویه نیابت میکردند، حذیفه بن یمان تخمین میوه

های حجاز را می نوشت عبدالله بن ارقم و زیدبن ثابت از طرف حضرت به پادشاهان نامه می نوشتند، معیقب بن فاطمه غنائم نبودی را می نوشت ، حنظله بن ربیع از همه اینها در صورت نبودشان نیابت می کرد.

مدرک :

العقد الفرید چاپ مکتبه المثنی بغداد تالیف : ابو عمراحمده بن محمد بن عبدربه اندلسی مروانی مالکی متوفای ۳۲۸ هجری . عثمان بن عفان از بزرگان بنی امیه بود، بوسیله تبلیغ ابوبکر اسلام آورد، رسول خدا دخترش رقیه را به نکاح او در آورد، عثمان با رقیه به حبشه مهاجرت کرد سپس به مکه مراجعت نمود، پس از وفات رقیه با ام کلثوم دختر دیگر پیامبر ازدواج نمود، پس از قتل عمر بسال ۲۳ هجری در اثر شورائی که علی علیه السلام از آن شکایت دارد به خلافت رسید، در اثر کارهای ناروائی که از او و اطرافیانش سر زد جمعی از مسلمانان به او شوریده در ماه ذی الحجه سال ۳۵ هجری او را کشتند. ابی بن کعب : از فضلاء و فقهاء اصحاب رسول اکرم و کاتب وحی بود، وی یاز جمله دوازده نفر است که در عقبه با پیامبر بیعت کردند به خاندان نبوت علاقه داشت ، از حمله دوازده نفر بود که پای منبر ابوبکر بپا خاسته با ایراد خطبه به او اعتراض کردند، تاریخ وفات او مورد اختلاف است .

خالد بن سعید: از نیکان بنی امیه و از پیشقدمان در اسلام بود، با مهاجران به حبشه رفت ، پس از مراجعت به مدینه کارهای مهم از طرف پیامبر انجام میداد، پس از وفات حضرت با خلفاء همکاری نکرد، در سال سیزدهم هجری در جنگ اجنادین شام شهید شد.

حذیفه بن یمان : از بزرگان اصحاب رسول خدا بود، مقامی بس ارجمند داشت ، و تنها کسی بود که منافقان را می شناخت ، مدتی از طرف عمر حاکم مدائن بود، حذیفه در دوستی امیر المومنین علیه السلام ثابت قدم بود، همواره به دوستی او سفارش میکرد، در سال ۳۶ هجری چهل روز پس از قتل عثمان در مدائن از دنیا رفت .

۷ - او کاتب وحی نبود

رسول اکرم مدت ۲۲ سال سرگرم دعوت مردم بود، وحی نازل میشد و حضرت آنرا به اصحاب میخواند و آنها می نوشتند و جمع میکردند، و کلمه کلمه حفظ می نمودند، معاویه آنجا بود که خدا میداند، در ماههای آخر عمر رسول خدا بظاهر مسلمان



شد و چند ماه برای آن حضرت نویسندگی کرد، طرفداران معاویه آوازه او را بلند نموده و مقام او را بالا برده و کاتب وحی معرفی کردند، و این عنوان را مخصوص او نموده و از دیگران سلب کردند ((چنانکه او را بخاطر خواهرش ام حبیبه خال المؤمنین نامیدند، ولی محمد بن ابوبکر را که پسر خلیفه اول و برادر عایشه همسر محترمه نبوی بود خال المؤمنین نگفتند - ع))

مدرک :

کتاب مروج الذهب ج ۳ ص ۵۳ دار الاندلس تالیف شیخ المورخین ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی ، در بغداد رشد و نمو یافت ، در شهرهای هند و ایران و عراق و مصر و شام سیاحت نمود، بسال ۳۳۳ هجری و بقولی ۳۴۵ هجری از دنیا رفت .

۸ - یادی از پدر کرد

در حدیث آمده که فاطمه زهراء علیهما السلام مقداری نان خدمت پدرش تقدیم نمود، حضرت پرسید: این چیست ؟ گفت : نان پخته بودم ، دلم آرام نگرفت و اجازه نداد که بی تو بخورم لذا این مقدار نان را هم برای تو آوردم ، حضرت نان را گرفت و میل نمود و بعد فرمود: در مدت سه روز این اولین طعامی است که پدرت بدهان میگذارد.

مدرک :

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۲۹

فاطمه زهراء دختر رسول خدا افضل زنان عالم ، همسر علی مرتضی ، مادر حسن و حسین ، بقول اکثر علماء شیعه در بیستم جمادی الاخری سال پنجم بعثت از مادر معظمه خدیجه کبری متولد شد، و بقول اکثر علماء اهل سنت پنج سال قبل از بعثت ، در سال دوم هجرت با علی علیه السلام ازوداج نمود، در سال جمادی الاخری و بقولی در سیزدهم جمادی الاول سال ۱۱ هجری از دنیا رفت .

روزی ابو امامه باهلی بر معاویه وارد شد، معاویه او را در پهلوی خود نشانده، دستور داد غذا آوردند، با دست خود بدهان ابوامامه لقمه گذاشت، پس از صرف غذا با دست خود سر و محاسن او را معطر نمود، سپس یک کیسه طلا پیش ابوامامه گذاشت، پس از انجام همه این کارها معاویه گفت:

ترا بخدا من افضل و بهترم یا علی بن ابیطالب؟ ابو امامه گفت: دروغ نخواهم گفت، اگر قسم هم نمیدادی راستش را میگفتم، بخدا قسم علی از تو افضل و کریمتر است، اسلامش با سابقه تر و خویشاوندیش با رسول خدا نزدیکتر است، و نسبت به مشرکین سختگیرتر، و زحمات و خدماتش در نظر امت اسلامی از تو بیشتر است.

معاویه میدانی علی کیست؟ او پسر عم رسول خدا و شوهر سیده النساء و پدر حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت، و برادر زاده حمزه سید الشهداء و برادر جعفر ذوالجناحین است، تو چگونه خود را با همچو شخصیتی برابر میکنی؟! معاویه خیال میکنی به جهت محبت و طعام و احسان تو، ترا بر علی ترجیح خواهیم داد که پیش تو با ایمان آمده و بی ایمان بروم؟! بد فکر کرده ای، سپس برخاست و از نزد معاویه بیرون رفت، معاویه کیسه طلا را از پی او فرستاد ولی او نپذیرفت و گفت: بخدا قسم یک دینار هم از او قبول نمیکنم.

مدرک:

سفینه البحار ج ۱ ص ۶۶۹ تالیف محدث جلیل القدر حاج شیخ عباس قمی متولد حدود ۱۲۹۰ قمری صاحب تالیفات سودمند بسیار، متوفای شب سه شنبه ۲۳ ذی الحجه سال ۱۳۵۹ قمری در نجف اشرف و مدفون در صحن شریف علوی. ((پس از شهادت علی علیه السلام معاویه تلاش میکرد که مقام و موقعیت و محبت آن حضرت را نیز از دلها بیرون ببرد، لذا به هر وسیله متوسل میشد، بعضی را پول میداد و احترام مصنوعی میکرد، عده ای را میکشت، و از نقل فضائل آن حضرت قدغن میکرد، ولی موفق نشد و فضائل علی علیه السلام شرق و غرب را فرا گرفت - ع))

ابو امامه باهلی: نامش صدی بن عجلان است از اصحاب رسول خدا بود، در شام سکونت داشت، معاویه برایش نگهبان گذاشته بود که نزد علی علیه السلام بسال ۸۶ هجری در شام از دنیا رفت.

ابو سعید خدری نقل میکند که مروان بن حکم امیر مدینه بود، برای اقامه نماز عید با او به صحرا رفتیم، وقتی به مصلی رسیدیم دیدم ((کثیر بن صلت)) منبری درست کرده و مروان میخواهد پیش از نماز عید خطبه بخواند - در صورتی که خطبه نماز عید بعد از نماز است - لباسش را گرفته پائین کشیدم ولی او لباسش را از دستم کشید و به منبر رفت و خطبه خواند. گفتم: بخدا سوگند که سنت رسول خدا را تغییر داده اید، گفت: ای ابو سعید آنچه تو میدانی از بین رفت، گفتم: آنچه من میدانم بهتر است از آنچه نمیدانم، مروان گفت: چون مردم بعد از نماز برای شنیدن سخنان ما نمی نشینند لذا خطبه ها را جلوانداخته ایم.

مدرک:

کتاب الغدير ج ۸ ص ۲۶۳ علامه مجاهد شيخ عبدالحسين اميني متولد سال ۱۳۲۰ قمری در تبریز، متوفای روز جمعه ۲۸ ربیع الاخر سال ۱۳۹۰ قمری مطابق ۱۲ تیر ماه سال ۱۳۴۹ شمسی مدفون در کتابخانه مکتبه الامام امیرالمومنین در نجف اشرف.

((علت نشستن مردم و گوش ندادن به خطبه ها این بود که بنی امیه و کارگزاران آنها به ساحت مقدس علی علیه السلام جسارت نموده و ناسزا گفته و لعن میکردند، و مردم هم حاضر به شنیدن آن نبودند - ع))

ابو سعید خدری از فضلاء صحابه پیغمبر بود، اخبار بسیار از پیامبر نقل نموده، در دوازده غزوه از جنگهای رسول اکرم شرکت نمود، در جنگهای خلفاء مخصوصا در جنگهای دوران خلافت علی علیه السلام حاضر بود، در سال ۶۳ یا ۶۴ یا ۶۵ در مدینه از دنیا رفت.

مروان بن حکم بن ابی العاص پسر عموی عثمان، در زمان رسول اکرم متولد شد ولی آن حضرت را ندید چون پدرش را حضرت به طائف تبعید نمود، در آنجا بودند تا عثمان بخلافت رسید و آنها را به مدینه آورده مروان را کاتب و مشاور خود قرار داد.

مروان در زمان معاویه مدتی از طرف او عامل مدینه بود سپس عزل نمود، پس از مرگ یزید بن معاویه به خلافت رسید و با مادر خالد بن یزید ازدواج نمود، بالاخره بسال ۶۵ مادر خالد با کنیزانش او را کشتند، رسول خدا درباره پدر مروان فرمودن

عليه و على من يخرج من صلبه لعنة الله الا المومن منهم و قليل ما هم : بر او و بر کسانی که از صلب او خارج میشوند لعنت خدا باد، بجز اشخاص مؤمن ایشان که کم هستند.

## ۱۱ - کتاب را میزد

مردی از مسلمانان نزد عمر بن خطاب آمد و گفت : چون مدائن را فتح کردیم کتابی بدست آمد که در آن دانشهای ایرانیان هست ، عصر کتاب را گرفت و تازیانه برداشت ، کتاب را با تازیانه میزد و آیه : (( نحن نقص عليك احسن القصص )) را میخواند و میگفت : آیا داستانی بهتر و زیباتر از کتاب خدا هست ؟ اشخاص پیش از شما بدان جهت هلاک شدند که به کتابهای دانشمندان و کشیشان توجه نموده و از تورات و انجیل غفلت نمودند تا آنکه علوم کتابهای آسمانی فراموش شده و از بین رفت .

## شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۲ ص ۱۰۲

عمر بن خطاب عدوی از معاریف قریش و از دشمنان سرسخت اسلام و مسلمین بود، بعد از چهل مرد و یازده زن مسلمان شد، موقع هجرت همراه مسلمانان هجرت کرد، در تمام غزوات رسول اکرم شرکت کرد ولی مبادقتال نمیشد، در سال سیزده پس از وفات ابوبکر با تعیین و نصب او بخلافت رسید، در زمان خلافت او فتوحات زیاد نصیب مسلمانان شد، بالاخره بسال ۲۳ هجری بدست ابولولو فیروز غلام مغیره بن شعبه کشته شد.

## ۱۲ - جواهرات کسری

موقعی که تاج و شمشیر و کمر بند جواهر نشان کسری را نزد عمر بردند قیمت آنرا زیاد دید با تعجب گفت : مردمی که این قدر چیزهای نفیس را به بیت المال فرستاده اند و خیانت نکرده اند اشخاص امین و درستکار هستند، علی علیه السلام که

حاضر بود فرمود: چون تو عفت کرده ای و خیانت نمیکنی ایشان هم میورزند، اگر تو خیانت و شکم چرانی میکردی ایشان هم خیانت و شکم چرانی میکردند.

مدرک :

کتاب الکامل ج ۲ ص ۳۶۰ نوشته ابن اثیر.

((مردم تابع سردمداران و روسای خود و ناظر اعمال ایشان هستند، اگر ایشان پاک و امین باشند مردم هم پاک و امین می شوند، و اگر مشغول غارت و چپاول و مال اندوزی باشند مردم نیز دزد و خائن میشوند - ع))

۱۳ - عیادت از علی علیه السلام

سدیر صیرفی از محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) نقل میکند علی علیه السلام سخت مریض شد، ابوبکر و عمر به عیادتش رفتند، چون از نزد او بیرون آمدند پیش رسول خدا رفتند، حضرت پرسید: از کجا میاید؟ گفتند: از عیادت علی پرسید: او را چگونه یافتند؟ گفتند: حال او را بد دیدیم و از مرضی که دارد بر او می ترسیم، فرمود: نه، او با این مرض ننمیرد بلکه زنده میماند و بقدری به او ستم و حيله میشود که در میان این امت وسیله عبرت و تسلی میشود (مظلومان با دیدن و شنیدن وضع او تسلی می یابند).

مدرک :

شرح ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۶.

سدیر بن حکیم صیرفی، پدر حنان، از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما سلام دوستدار اهل بیت و شخص صالح بود. محمد بن علی معروف به ((باقر العلوم)) امام پنجم شیعه مادرش فاطمه دختر امام حسن علیه السلام، روز دوشنبه، سوم صفر و بقولی اول رجب سال ۵۷ در مدینه متولد شد، مدت ۵۷ سال در دنیا عمر نموده معارف الهی را در میان مردم پخش نمود، مدت امامتش نوزده سال بود، روز دوشنبه هفتم ذی الحجه سال ۱۱۴ هجری در مدینه از دنیا رفت.

عبداله بن قحافه معروف به ((ابوبکر)) مادرش ام الخیر سلمی بود، در دعوت دوم به رسول خدا ایمان آورد، در هجرت همراه پیامبر به مدینه هجرت کرد، در همه غزوات نبوی شرکت داشت ولی اهل نبرد و مبارزه نبود، پس از وفات رسول خدا به

ترفند و غلبه به خلافت رسید، مدت خلافتش دو سال و سه ماه بود، روز سه شنبه ۲۲ جمادی الاخری سال ۱۳ هجری از دنیا رفت .

۱۴ - شمشیرش را میفروخت

ابورجا گوید: علی علیه السلام را دیدم که شمشیرش را بیازار برده و می فرمود: کیست این شمشیر را از من بخرد، بخدا قسم اگر قیمت یک پیراهن را داشتم آنرا نمی فروختم ، گفتم : من پیراهن بتو می فروشم و مهلت میدهم هر وقت عطایت (ماهیارنه ات ) بدستت رسید قیمت آنرا پرداخت کنی ، پیراهن را گرفت و رفت ، چون سر ماه شد حقوقش را گرفت ، قیمت پیراهن را داد.

مدرک :

شرح نهج البلاغه بیست جلدی ۲ ص ۲۰۰

۱۵ - قابل مقایسه نبود

شبهت بن ربعی به معاویه گفت : ترا بخدا آیا راضی میشوی که عمار بن یاسر را بدست تو بدهند که او را بکشی ؟ گفت : چرا راضی نشوم ؟ بخدا سوگند اگر علی عمار را بدست من بدهد او را در عوض عثمان نمیکشم بلکه در عوض نائل ، غلام میکشم .

شبهت گفت : بخدا قسم عدالت نکردی و درست مقایسه نمودی بخدا قسم دستت به عمار نخواهد رسید مگر اینکه سرها از تنها جدا شود، و زمین با آن وسعتش بر تو تنگ گردد.

مدرک :

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۲۲

شبت بن رعب از اشخاص منافق و بی ثبات بود که هر روز برنگی میافتاد، اول مؤذن سجاح بود، سپس مسلمان شد و در قتل عثمان شرکت داشت ، بعد در سپاه علی علیه السلام بود و حضرت او را با عدی بن حاتم برای دعوت پیش معاویه فرستاد، سپس به خوارج ملحق شد، در حرکت امام حسین علیه السلام از کسانی بود که به آن حضرت نامه دعوت نوشتند، در کربلا جزو سپاه عمر سعد بود، در زمان مختار از خونخواهان امام و رئیس کوفه بود سپس در میان قاتلان مختار بود بالاخره در حدود سال هشتاد هجری از دنیا رفت .

عمار بن یاسر از بزرگان اصحاب رسول خدا و از معذبین در راه اسلام بود، در غزوات رسول اکرم شرکت داشت ، با مسلمانان به حبشه مهاجرت کرد و از آنجا به مدینه مهاجرت نمود، وی از کسانی بود که به کارهای ناهنجار عثمان اعتراض کردند، دارای فضائل زیاده از حد حصر است از اول به امیر المومنین علیه السلام علاقه داشت حتی در زمان رسول خدا از علی علیه السلام جدا نمیشد پس از رحلت نبوی ، ملازم آن بزرگوار شد، در جنگ صفین بیاری آن حضرت برخاست تا آنکه در ماه ربیع الاخر سال ۳۷ هجری در سن ۹۴ سالگی در آن جنگ شهید شد.

#### ۱۶ - خوش رقصی نمود

علی بن اصمغ جدا معروف در محلی از بصره ((سفوان)) دزدی کرد، او را گرفته پیش علی علیه السلام بردند، حضرت ، شاهد خواست ، چون شهود حاضر شده و شهادت دادند حضرت امر کرد چهار انگشت دست راستش را بریدند، پرسیدند چرا دستش را از مچ نبریدی ؟ فرمود: سبحان الله اگر مچ بریده میشد موقع از جا برخاستن به چه تکیه میکرد؟ چگونه نماز میخواند؟ چگونه غذا میخورد؟

چون حجاج بن یوسف والی بصره شد علی بن اصمغ نزد او رفت و گفت : ای امیر پدرم بر من عاق شده مرا علی نامیده ! تو این ستم را از من برطرف ساز و نام دیگری برایم بگذار!! حجاج گفت : برای تقرب ، خوب وسیله پیدا کرده ای ، ترا متصدی بامهای دار الاماره نموده و هر روز برایت دو دانگ فلوس ، مزد معین نمودم ، اگر از آن مقدار تجاوز کنی دستور میدهم آنچه را که علی بن ابیطالب از دستت باقی گذاشته است می برند.

مدرک :

الکنی و الالقاب ج ۲ ص ۳۴ تاءلیف حاج شیخ عباس قمی .

((این جریان باعث عداوت این خاندان با امیر المومنین علیه السلام شد، اصمعی معروف (عبدالملک بن قریب) نواده علی بن

اصمع از علی علیه السلام منحرف بود، ابوالعیناء گوید: در تشییع جنازه اصمعی بودیم که ابو قلابه شاعر (حبیش بن

عبدالرحمن) این دو بیت را که درباره اصمعی گفته بود برایم خواند:

لعن الله اعظما حملوها

نحو دار البلی علی خشبات

اعظما یبغض النبی و اهل البیت

و الطیبین و الطیبات

حجاج بن یوسف ثقفی یکی از سفاکان و جنایتکاران تاریخ است که اکثر لذت او در ریختن خونها بود، بیست سال امارت نمود، اشخاصی را که بوسیله او به بقتل رسیدند تعداد نمودند غیر از آنهایی که در جنگها کشته شدند یکصد و بیست هزار نفر

بودند که شانزده هزار زن محبوس میکرد، غذای آنها نانی بود از آرد جو مخلوط با نمک و خاکستر، بالاخره در سن ۵۴

سالگی بسال ۵)) در شهر واسط از دنیا رفت .



در بغداد در خانقاه و کاروانسرائی شیخی از صوفیها بود که ریش بسار بزرگی داشت و به آن علاقمند بود، غالب اوقات مشغول خدمت بریش خود میشد: روغن میمالید، شانه میکرد، شبها برای اینکه درهم و پریشان نشود موقع خواب آنرا به کیسه ای میکرد.

شبی شیخ در خواب بود که یکی از مریدان برخاست و به ریش شیخ حمله برده از این گوش تا آن گوش درو کرد، صبح که شیخ از خواب برخاست و ریش خود را بباد رفته دید شکایت پیش رئیس خانقاه برد، رئیس صوفیها را جمع کرد و از قهرمان این کار پرس جو کرد مرید دروگر گفت: من بودم که ریش حضرت شیخ را درو کردم، چون دیدم این محاسن برای شیخ بتی شده است که آنرا عبادت میکند، لذا از باب نهی از منکر آنرا از بین بردم تا شیخ عبد خدا شود نه عبدلحیه .  
مدرک :

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۱ ص ۲۰۸.

## ۱۸ - دختران کسری

علی علیه السلام پس از جنگ جمل مردی را بنام ((خلید)) بعنوان فرماندار به خراسان فرستاد، چون خلید به نزدیکی نیشابور رسید اطلاع یافت که اهل خراسان مرتد شده ، دست از اطاعت حکومت اسلامی برداشته اند و فرماندار کسری بدانجا آمده است ، خلید با اهل نیشابور جنگیده و ایشانرا شکست داد، خبر فتح و اسیران جنگی را پیش حضرت فرستاد، خواست دختران کسری را گرفته ، اسیر کند، ایشان امان خواسته و تسلیم شدند، خلید آنها را نیز پیش امام فرستاد.  
چون خدمت حضرت رسیدند فرمود: مائل هستی شما را شوهر دهم ؟ گفتند: نه ، مگر اینکه ما را ازدواج پسرانت در آوری ، چون ما دیگران را کفو خود نمیدانیم ، حضرت فرمود: هر جا دلتان میخواهد بروید. شخص بنام ((نرسا)) بپا خاست و گفت : یا امیر المومنین اجازه بفرمائید من بکارهای ایشان رسیدگی کنم ، چون میان من و ایشان خویشاوندی هست ، حضرت هم پذیرفت ، نرسا ایشانرا به منزل خود برد و لباس و غذا برای آنها فراهم نمود.

مدرک کتاب وقعه صفین ص ۱۲ تالیف الوالفضل نصر بن مزاحم منقری مورخ شیعی متولد ۱۲۰ هجری متوفای ۲۱۲ هجری .

((حقیر گوید: درباره اسارت دختران کسری نقلهای مختلف ایراد شده : در زمان عمر اسیر نمود وارد مسجد کردند، در زمان عثمان اسیر نموده به مدینه بردند، در زمان علی علیه السلام توسط حریث از اطراف بصره اسیر نمودند، توسط خلید از خراسان اسیر شدند، شاید اختلاف نقلها را این طور حل کرد که کسری لقب پادشاهان ایران بود نه نام خاص و به شاهزاده خانمهای ایرانی دختران کسری میگفتند، در هر زمانی دو یا سه نفر از این شاهزاده خانمها که دختر یکی از پادشاهان ایران بودند اسیر میشدند و دختر یک نفر نبودند.))

۱۹ - علی را در چه حالی دیدی ؟

عبدالله بن عباس گوید: در زمان خلافت عمر نزد وی رفتم ، گفت : از کجا میائی ؟ گفتم : از مسجد، گفت : پسر عمویت علی را در چه حالی گذاشتی ؟ گفتم در نخلستان با دلو از چاه آب میکشید و قران میخواند، گفت : آیا در دلش چیزی از امر خلافت باقی مانده است ؟ گفتم : بلی عقیده اش این است که رسول خدا به خلافت او تصریح کرده است و من از پدرم درباره ادعای علی سوال کردم ، گفت علی راست میگوید.

عمر گفت : رسول خدا درباره وی جسته و گریخته سخنانی داشت که با آنها مطلبی ثابت نمیشود و وسیله عذر نمیباشد، در مرض موت میخواست صراحتا چیزی بگوید که من مانع شدم ، چون بر اسلام ترسیدم ، بخدا قسم هرگز قریش باو جمع نمیشوند اگر او بخلافت منصوب میشد عربها از هر طرف شوریده و به سر او میریختند، رسول خدا هم دانست که من متوجه تصمیم او شده ام چیزی نگفت ؟ خدا هم اراده خود را اجرا کرد.

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۱۲ ص ۲۱

((حقیر گوید: جریان به این قرار بود: رسول خدا در آخرین ساعات عمر خود فرمود: برایم دوات و چیز سفید بیاورید تا برای شما نوشته ای بنویسم تا پس از من هرگز گمراه نشوید. حاضران تنازع کردند و سر و صدا زیاد شد، گوینده ای - در جاهای

دیگر آمده که عمر بود - گفت : رسول خدا هذیان میگوید - ( ان رسول الله یهجر ) چند نفر هم این جمله را تکرار کردند،  
حضرت فرمود: مرا واگذارید. ))

مدرک :

الکامل ج ۲ ص ۲۱۷ و مختصر ابوالغداء ج ۱ ص ۱۵۱.

## ۲۰ - لیاقت خلافت اسلامی

عمر میگفت : خلافت باید در اهل بدر (کسانیکه در جنگ بدر شرکت کرده بودند) باشد مادامی که از ایشان کسی هست ، و اگر اهل بدر نباشد در اهل احد باشد مادامی که از ایشان کسی هست ، شخص طلیق و طلیق زاده و آنهائی که پس از فتح مکه مسلمان شده اند حق خلافت ندارند.

مدرک :

اسد الغابه ج ۴ ص ۴۸۷.

طلیق به کسانی از اهل مکه گفته میشود که موقع فتح مکه کافر بودند رسول اکرم آنها را نکشت و اسیر نکرد، فرمود: (( اذهبوا انتم الطقاء )) از ان جمله ابوسفیان معاویه بود که بعدها خلافت اسلامی را با وجود اهل بدر و احد غضب نمود.

## ۲۱ - علی متکبر نیست

علی عیه السلام در مسجد نزد عمر بن خطاب نشسته بو، چون برخاست و رفت ، یکی از حاضران ، آن حضرت را به تکبر و خودپسندی نسبت داد، عمر گفت : برای کسی که مثل او باشد حق و رواست که فخر کند، بخدا سوگند اگر شمشیر او نبود ستون اسلام برپا نمیایستاد، او از همه امت به قضاوت داناتر و دارای سابقه درخشان و شرافت است ، آن شخص گفت : پس

چرا او را بخلافت انتخاب نکردید؟! عمر گفت : بخاطر اینکه جوان بود، و فرزندان عبدالمطلب (خویشاوندانش) را زیاده دوست میدارد.

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۱۲ ص ۸۲.

خود پیغمبر در اول بعثت جوان بود، حضرت یحیی و حضرت عیسی جوان ، بلکه بچه بودند به نبوت رسیدند، عثمان به تدبیر عمر خلیفه شد بنی امیه را بر گرده مسلمانان سوار نمود.

۲۲ - بر قضاوت اعتراض داشت

مردی از علی علیه السلام به عمر بن خطاب شکایت کرد، علی در مجلس حاضر بود، عمر گفت : یا ابالحسن برخیز در کنار خصم خود بنشین ، حضرت برخاست کنار مدعی نشست و از خو دفاع کرد، چون محاکمه پایان یافت علی بجای خود برگشت در حالی که ناراحتی از قیافه اش نمایان بود.

عمر گفت : یا ابالحسن چرا ناراحت شدی ؟ مگر قضاوت من خوب نبود؟ فرمود: بلی ، چون مرا نزد خصم من با کنیه خطاب کردی ، چرا نگفتی : یا علی برخیز؟ عمر دست در گردن علی انداخت و روی او را بوسید و گفت : پدر و مادرم فدای شما باد، بوسیله شما خدا ما را هدایت کرد، و از تاریکی بسوی نور آورد.

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۱۷ ص ۶۵.

۲۳ - اظهار تشیع در بغداد

در سال ۳۵۱ هجری بدستور معزالدوله دیلمی در بغداد این جمله ها را بدیوارهای مساجد نوشتند: لعن الله معاویه بن ابی سفیان و لعن الله من غضب فاطمه قد کا و من منع ان یدفن الحسن عند جدہ ومن نفی اباذر الغفاری و من اخرج العباس من الشوری : خدا لعنت کند معاویه بن ابی سفیان را، و لعنت کند کسی را که فدک را از فاطمه عصب نمود، و کسی را، که نگذاشت حسن (علیه السلام) نزد جدش دفن شود، و کسی را که ابوذر را تبعید کرد، و کسی را که عباس (عموی پیغمبر) را از شوری خارج نمود.

چون شب شد بعضی مردم آن نوشته را محو و حک کردند، معزالاوله خواست دستور دهد که دوباره آن جمله نوشته شود، که وزیر مهلبی به او پیشنهاد کرد که بجای جمله های محو شده این جمله ها نوشته شود: لعن الله الظالمین لاب الرسول ، و در لعن به جز از معاویه از کسی نام برده نشود، معزالدوله هم پذیرفت .  
مدرک :

مختصر ابو الفداء، ج ۱ ص ۱۰۴ تالیف عماد الدین اسماعیل بن الملک الافضل علی صاحب حماة ، متوفای ۷۳۲ هجری - المختصر فی اخبار البشر.

معزالدوله احمد بن بویه از سلاطین مقتدر آل بویه (دیالمه) بود، بسال ۳۰۳ هجری متولد شد، در سال ۳۲۶ هجری وارد بغداد شده امور حکومتی را بدست گرفت بقدری بر کارها مسلط شد که برای خلیفه ((المستکفی بالله)) عباسی چیزی جز نام نماند، بالاخره در ۱۳ ربیع الاخر سال ۳۵۶ هجری از دنیا رفت و در مقابر قریش بخاک سپرده شد.

ابو محمد حسن بن محمد معروف به وزیر مهلبی در ۲۶ محرم ۲۹۱ در بصره متولد شد، در سال ۳۳۹ بوزارت معزالدوله رسید در سال ۳۵۰ معزالدوله بین او و حاجبش صلح و صفا داده پسرش بختیاز را باو سپرد، بسال ۳۵۲ با سپاه انبوه برای فتح عمان میزفت که مریض شد و در ۲۴ شعبان از دنیا رفت ، جنازه اش را به بغداد برده و در مقابر قریش دفن نمودند، وی دارای فاضله ، عقل کامل فضل وسیع و ادب بلیغ بود.

در سال ۳۵۲ روز عاشورا که فرا رسید معزالدوله دستور داد مردم بغداد بازارها و مغازه ها را بسته و علنی مشغول تعزیه داری شوند، زنان روها را سیاه و موها را پریشان نموده و از خانه ها بیرون آمده برای حسین بن علی علیهما السلام ناله و شیون سر دهند مردم طبق دستور عمل کردند، سنی ها قادر به جلوگیری نشدند، چون شیعیان زیاد بود، و حکومت از ایشان پشتیبانی میکردند.

مدرک ، المختصر ج ۱ ص ۱۰۴

۲۵ - عید غدیر در بغداد

در هیجدهم ذی الحجه همان سال معزالدوله دستور داد جشن گرفته و بخاطر عید غدیر اظهار سرور و شادی نموده و خود و شهر را بیارایند، همچنانکه در سایر عیدها میکنند تا خاطره عید غدیر را زنده نگهدارند.

مدرک :

المختصر ج ۱ ص ۱۰۴.

۲۶ - عطای خلیفه را قبول نکرد

چون ابوبکر در خلافت مستقر شد در بین زنان مهاجرین و انصار عطائی تقسیم کرد، برای بانوئی از بنی عدی بن نجار نیز توسط زیدبن ثابت سهمی فرستاد، آن بانو پرسید: این چیست ؟ زید گفت : ابوبکر برای زنان مسلمان عطائی تقسیم کرده ، این هم سهمیه تو است ، گفت : مرا درباره دینم رشوه میدهید ! بخدا قسم چیزی از او نمی پذیرم .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۵۳.

جوهر که امیر لشکر معزالدین الله علوی بود، روز جمعه هشتم ذوالقعدة سال ۳۵۸ وازد مصر شده و محل قاهره را پی ریزی نمود، در خطبه نماز جمعه این جمله را اضافه کرد: اللهم صل علی محمد المصطفی و علی علی المرتضی و علی فاطمه البتول ، و علی الحسن و الحسین سبطی الرسول الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا اللهم صل علی الائمة الطاهرین من آباء امیر المومنین (منظور از امیر المومنین معز علوی است ) و در اذان به شیوه شیعیان ((حی علی خیر العمل)) گفتند.

مدرک :

کتاب وفيات الاعیان ج ۱ ص ۳۲۹ تالیف ابوالعباس احمد بن محمد معروف به این خلکان برمکی شافعی ، وی ادیب فاضل بود به اشعار یزیدبن معاویه عشق میورزید، بسال ۶۰۸ در شهر اربل متولد شد و در قاهره سکونت گزید و بسال ۶۸۱ هجری ۲۶ رجب در دمشق از دنیا رفت .

ابوالحسن جوهرین عبدالله رومی غلام و امیر لشکر معز فاطمی بود، در سال ۳۵۸ هجری مصر را فتح نمود و در همان سال شهر قاهره را بنا نهاد، و در سال ۳۶۱ هجری از بنای جامع الازهر فارغ شد، و در سال ۳۸۱ هجری از دنیا رفت .  
ابو تمیم معدبن اسماعیل ملقب به المعزالدین الله چهارمین خلیفه هاطمی اسماعیلی ، روز دوشنبه ۱۱ ماه رمضان سال ۳۱۹ هجری در مهدیه متولد شد، بسال ۳۴۱ هجری پس از فوت پدرش بخلافت رسید، در روز دوشنبه ۲۲ شوال ۳۶۱ از مغرب بسوی مصر حرکت کرد، روز سه شنبه پنجم ماه رمضان سال ۳۶۲ هجری وارد شهر جدید قاهره شد بالاخره در روز جمعه ۱۱ ربیع الاخر سال ۳۶۵ هجری در سن ۴۵ سالگی در قاهره از دنیا رفت .

۲۸ - کشتار دسته جمعی بنی امیه

چون منصور دوانیقی شام را فتح کرد و مروان حمار را کشت به اهل خراسان که سپاهیان او بودند گفت : من درباره آل مروان تدبیری دارم ، فلان روز آماده شوید، روز موعود بنی مروان را که هشتاد مرد بودند به بهانه اخذ عطا احضار نمود، چون در

مجلس حاضر شدند فرستاده منصور نزد آنها رفت و با صدای بلند گفت: حمزه بن عبدالمطلب بیاید و عطایش را بگیرد بنی مروان به هلاک خود یقین کردند، دفعه سوم آمد و صدا زد: حسین بن علی کجاست، دفعه چهارم آمد و صدا زد: یحیی بن زید کجاست؟ سپس اجازه داده شد که وارد مجلس منصور شوند عمر بن یزید که قبلاً رفیق منصور بود نیز در میان آنها بود با خود روی بساط نشانید، و بقیه را اذن جلوس داد، اهل خراسان عمود بدست در اطراف آنها آماده ایستاده بودند.

منصور گفت: عبدی شاعر کجاست؟ عبدی بپا خاست و شروع بخواندن قصیده ای در مدح بنی عباس و مذمت بنی امیه نمود، چند شعر که خواند عمر بن یزید گفت: ای پس زانیه، عبدی ساکت شد، عبدالله سربزیر انداخت، پس از لحظاتی گفت: ادامه بده چون از خواندن قصیده فارغ شد عبدالله کیسه ای که سیصد دینار داشت به او داد.

سپس رو به اهل خراسان کرد و گفت: ((دهید)) سر آنها را با عمودها کوبیدند تا مغزشان فرو ریخت سپس رو به عمر بن یزید کرد و گفت: پس از آنها زندگی بر تو فائده ندارد گفت: همانطور است، او را هم کوبیدند دستور داد روی جنازه پلاس انداخته و سفره پهن کرده مشغول صرف غذا شدند در حالی که ناله بغض آنها هنوز بگوش میرسید.

پس از صرف غذا گفت: از روزی که حسین علیه السلام را فهمیده ام مانند امروز غذای گوارا نخورده ام، بعد دستور داد از پای آنها کشیده در باغ دارالاماره به دار زدند، پس از چندی یک روز مشغول صرف غذا بودند دستور داد پنجره اطاق را که بیابان باز میشد، بگشایند، بوی گند جنازه ها مشام اهل مجلس را پر کرد، گفتند: خوبست که دستور دهید پنجره بسته شود، گفت: بخدا سوگند این بوی برایم از بوی مشک بهتر و دل پسندتر است.

((فاتح شام و کشنده بنی امیه عبدالله بن علی بود که از جانب منصور متولی جنگ با بنی امیه و والی شام بود، ظاهراً این جریان بدست او اتفاق افتاده و در متن داستان نیز منصور را تغییر داده با نام عبدالله ادامه داده است، در کامل مبرد جلد دوم این داستان را به عبدالله بن علی نسبت داده است - ع))

مروان بن محمد معروف به مروان جعدی و مروان حمار آخرین خلیفه بنی امیه که ابو مسلم خراسانی در زمان او خروج نمود، و با کشته شدن او در سال ۱۳۳ هجری خلافت بنی امیه که زیاده از هشتاد سال بود منقرض شد.



در سال ۵۱ هجری موقعی که میخواستند در ((مرج عذراء)) بدستور معاویه ((حجر بن عدی)) را به شهادت برسانند، به خویشاوندان خود که در آنجا حاضر بودند رو کرد و فرمود: زنجیر مرا از من نگشائید، خونهای بدن و لباسهایم را نشوئید، چون من در جاده آخرت با معاویه ملاقات خواهم کرد.

مدرک :

الاستیعاب فی معرفه الاصحاب ج ۱ ص ۳۳۱

حجر بن عدی کندی معروف به ((حجر الخیر)) از اصحاب رسول خدا و از ابدال روزگار بود، وی از دوستان با وفای امیرالمومنین علیه السلام و ساکن کوفه بود، در سال ۵۱ هجری که زیاد بن ابیه از طرف معاویه والی کوفه شد طبق سنت معاویه از امیرالمومنین علیه السلام بدگویی و از عثمان مدح نمود، حجر و یارانش به مقابله و دفاع برخاستند، بالاخره زیاد خیبت، حجر و را با یازده نفر از یارانش گرفته و با غل و زنجیر مقید نموده همراه با شهادتنامه جعلی به شام پیش معاویه فرستاد، معاویه دستور داد آنها را در محلی بنام ((مرج عذراء)) مظلومانه کشتند. ((سلام الله علی حجر و اصحابه))

۳۰ - بانوی شکبیا

زنی بنام ام عقیل در صحرا زندگی میکرد، چند نفر مهمان برایش وارد شدند، در این حال یکی از چوپانها آمد و گفت: پسر عقیل نزد شترها بود که شترها بر سر چاه ازدحام کرده و او را بچاه انداختند و مرد، آن بانو به چوپان گفت: بیا وظیفه مهمان نوازی را بجا بیاور، گوسفندی آورد، چوپان آنرا ذبح کرد، و او غذا را مهیا نمود پیش مهمانها آورد مهمانها غذا تناول کرده و ار صبر و قوت قلب آن بانو در تعجب بودند.

چون از غذا فارغ شدند ام عقیل نزد مهمانها آمد و گفت: میان شما کسی هست که قران بلد باشد؟ یکی گفت: آیاتی برایم

بخوان تا با آن تسلی یابم، این آیه را خواند: و بشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون .

زن رو به طرف مهمانها نمود و گفت: خدا حافظ، سپس رو به قبله ایستاد و چند رکعت نماز خواند و گفت: خدایا من به آنچه

فرموده بودی عمل کردم تو نیز به آنچه داده ای عمل کن :

مدرک :

۳۱ - بکاره هلالیه و معاویه

معاویه به مدینه رفته بود بکاره هلالیه که بانوی شجاع و از علاقمندان علی علیه السلام بود، و در اثری پیری چشمه‌هایش کم سو شده بود اجازه ملاقات خواست ، پس از کسب اجازه وارد شدند و سلام داد و نشست ، معاویه پس از رد جواب سلام پرسید: حالت چطور است خاله ؟ گفت : خیر است یا امیر المومنین .

معاویه گفت : روزگار تغییرت داده است ، گفت : کار روزگار همین است ، همه چیز را تغییر میدهد، هر زنده پیر میشود و هر مرده به قبر میرود، عمر و عاص گفت : یا امیرالمومنین این زن بود که در صفین مردم را بر علیه ما تحریک میکرد و میگفت :

یا زید دونک فاستر من دارنا

سیفا حساما فی التراب دفینا

قد کنت اذخره لیوم کریهه

فالیوم ابرزه الزمان مصونا

یعنی ای زید زود باش آن شمشیر برنده را که در خانه زیر خاک پنهان کرده ام بردار، آنرا برای روز سخت ذخیره نموده بودم که امروز وقت بیرون آوردن آنست .

مروان گفت : بخدا قسم او بود که میگفت :

اتری ابن هند للخلافه مالکا

هیبهات ذاک و ان اراد بعید

منتک نفسک فی الخلاء ضلاله

اغراک عمرو للشقا و سعید

یعنی : آیا پسر هند را صاحب و مالک خلافت می پنداری ؟ او از خلافت خیلی دور است ، نفس تو از روی گمراهی تو را آرزومند خلافت کرده و عمرو و سعید هم ترا فریب داده اند.

سعید بن عاص گفت : بخدا سوگند که او میگفت :

قد کنت اطمع ان اموات و لا اری

فوق المنابر من امیه خاطبا

ءءى راءء من الزمان عءائبا

فى كل يوم للزمان خطيبهم

بين الءممع لال اءمء عاءبا

آرزو ميءرءم كه بميرم و بالاي منبر از بنى اميه خطيبى نيينم ، ولى خدا عمرم را طولانى كرد تا روزگار عءائبى ءيءم ، هر روز خطيبى از ايشان بالاي منبر رفته و ميآن مردم از آل محمد بءءوئى ميءنءء.

ءون ساكت شءنء بكاره گفت : بءاء قسم اينها را من گفته ام ، و آنچه نميءانءء زيءاءه از اينها اسء ، معاويه ءنءيء و گفت : اينها مانع احسان و نيءى نموءن من نسبت به ءو نميشوءء، هر ءاءءى كه ءارى بءواه بكاره گفت : از ءو ءيزى نميءواهم .  
مءرك :

العءء الفرءء ء ٢ ص ١٠٥.

در صلح حدیبیه بعض اصحاب به این صلح اعتراض کرد و گفت : یا رسول الله مگر ما مسلمان نیستیم ؟ حضرت فرمود: بلی هستیم گفت : مگر آنها کافر نیستند؟ فرمود: بلی هستند، گفت : پس چرا در دین خود تن به ذلت و زبونی میدهیم ؟ فرمود: من به آنچه مأمورم عمل میکنم .

این شخص از خدمت پیغمبر خارج شده به جمعی از صحابه گفت : مگر پیغمبر بما وعده نداده بود که وارد مکه شویم ، در حالی که الان ما را از آن بازداشتند و با ذلت و زبونی برمیگردیم ، اگر یار و یآوری داشتیم تن به این ذلت نمیدادم ، ابوبکر به این شخص گفت : وای بر تو، ملازم حلقه رکاب او باش ، بخدا قسم او پیغمبر خداست و خدا او را ضایع نخواهد کرد. سپس ابوبکر گفت : مگر پیامبر به تو گفته بود امسال وارد مکه میشویم ؟ گفت : نه ، ابوبکر گفت حتما وارد مکه میشوی ، موقعی که رسول اکرم مکه را فتح نمود کلیدهای کعبه را بدست گرفت و این شخص را خواند و فرمود: این را به شما وعده داده بودند.

مدرک :

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۰ ص ۱۸۰.

(در سیره ابن هشام ج ۳ ص ۳۳۱ می نویسد که این شخص اعتراض کننده عمر بن خطاب بوده است .)

صلح حدیبیه : در سال ششم هجرت رسول اکرم در ماه ذی القعدة با هفتاد شتر قربانی همراه چهارصد نفر یا زیاد برای انجام عمره از مکه بیرون شد، چون کفار مکه خبردار شدند در منزل حدیبیه ، یک منزلی مکه جلو آن حضرت را گرفتند، پس از جریانهای زیاد صلح نمودند به اینکه ده سال میان پیامبر و اهل مکه محاربه نباشد، به بلاد یکدیگر بدون مزاحمت سفر کنند، هر کس از کفار مسلمان شود قریش او را اذیت نکنند و هر کس با قریش هم پیمان شود مسلمانان معترض او نشوند، سال آینده رسول خدا و مسلمانان عمره بجا آوردند و لی زیاده از سه روز در مکه نمانند و...

۳۳ - کیفر خیانت به خلق الله

بیهقی از عبدالحمید بن محمود نقل میکند که نزد ابن عباس بودیم که مردی آمد و گفت : به حج میامدیم که در محلی بنام ((صفاح)) یکی از همراهان ما از دنیا رفت ، برایش قبری کندید که دفنش کنیم ، دیدیم مار سیاهی لحد را پر کرد، قبر

دیگری کندیم باز یدیم مار آن قبر را پر کرده ، قبر سوم کندیم باز ماز در آن نمایان شد، جنازه را بی دفن گذاشته پیش تو برای چاره جویی آمدیم .

ابن عباس گفت : آن مار عمل اوست ، بروید او را در بقیه و یک طرف قبر بگذارید، اگر تمام زمین را بکنید مار در آن خواهد بود، برگشته و او را در یکی از قبرها انداختیم ، چون از سفر برگشتیم پیش همسرش رفته و خبر مرگ او را داده و از کارهای شخص مرده سوال کردیم زن گفت : او آرد میفروخت ، غذای خانواده خود را از خالص آن برمیداشت ، سپس به آن مقدار که برمیداشت کاه و نی خرد کرده قاطی آرد نموده میفروخت .

مدرک :

حیاء الحیوان ماده افعی نوشته : کمال الدین محمد بن موسی مصری شافعی مؤلف شرح منهج نووی ، شرح سنن ابن ماجه ، و حیاء الحیوان متوفای ۸۰۸ هجری در قاهره

۳۴ - جاهل بود جواب نداد

ابراهیم بن برادر هارون الرشید بشدت از امیر المومنین علیه السلام منحرف بود، روزی به مأمون گفت : علی بن ابیطالب را در خواب دیدم و با او راه رفتم تا به پلی رسیدیم ، خواست از من جلو افتد که او را گرفتم و گفتم : تو ادعای خلافت میکنی بوسیله زنی (بعنوان اینکه همسر دختر پیغمبر میباشد) در صورتی که ما به خلافت از تو سزاوارتریم ولی او را در جواب بلیغ و کامل نیافتم .

مأمون پرسید: به تو چه جواب داد ؟ گفت : فقط در جوابم گفت : سلاما سلاما، مأمون گفت : بخدا سوگند که جواب کامل داده ، ابراهیم پرسید: چطور؟ مأمون گفت : چون دانسته که نادان میباشد جواب نداده خدای متعال میفرماید: و اذا خاطبهم الجاهلون قالو سلاما

مدرک :

: سفینه البحار ج ۱ ص ۷۹

ابراهیم بن مهدی عباسی برادر هارون شخص سیاه چهره و تنومند شاعر و در غنا وارد، و به نواختن عود عاشق بود، ابوفاس حمدانی او را شیخ المغنین نامیده ، پس از قتل امین بسال ۲۰۲ هجری در بغداد با او بیعت کرده و لقب ((المبارک ))دادند، در ذی الحجه ۲۰۳ خلع کردند، پس از خلع مدت هفت سال مخفی میزیست ، تا در سال ۲۱۰ هجری او را در لباس زنانه گرفته نزد مأمون بردند، پس از سرزنش و سوال او را عفو نمود.

عبدالله بن هارون معروف به مأمون هفتمین خلیفه عباسی بود، در خلفاء بنی عباس داناتر از او نبود، پس از برادرش امین بخلافت رسید، مدت بیست سال و پنج ماه خلافت نمود، در هیجده رجب سال ۲۱۸ هجری از دنیا رفت .

### ۳۵ - از حکمیت بیزاری میکرد

سوید بن غفله گوید: در زمان خلافت عثمان با ابوموسی اشعری در کنار فرات بودیم که ابوموسی گفت : از رسول خدا شنیدم که میفرمود: بنی اسرائیل گرفتار تفرقه و اختلاف شدند، دو نفر را برای حکمیت انتخاب نمودند که خود حکمین گمراه شده و مردم را گمراه نمودند، کار امت من نیز بدانجا خواهد کشید که دو نفر را به حکمیت برگزینند، ولی آن دو گمراه شده مردم را گمراه میکنند.

سوید گوید: به ابوموسی گفتم : مبادا تو یکی از آن دو حکم باشی ، ابوموسی با شنیدن این سخن پیراهن خود را از تنش بیرون آورد و گفت : من از حکمیت بیزارم ، و فکر آنرا از سرم بیرون میکنم همچنانکه از این پیراهن بیزارم و از تن خود بیرون کردم .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۱۳ ص ۳۱۵.

سوید غفله در زمان رسول خدا مسلمان شد ولی آن حضرت را ندید، صدقه خود را به مأمور حضرت داد، روز دفن رسول اکرم وارد مدینه شد، در جنگ صفین در یاری علی علیه السلام بود، صدو بیست و هشت سال در دنیا عمر نمود تا در سال هشتاد هجری از دنیا رفت .

عبدالله بن قیس معروف به ابوموسی اشعری صحابی در زمان رسول اکرم به حکومت زبید و عدن و سواحل یمن منصوب شد، در زمان عمر و عثمان به حکومت بصره و کوفه نامزد شد، و در زمان خلافت علی علیه السلام نیز از طرف آن حضرت والی کوفه و بد که با آن حضرت از طریق وفا و خوب رفتار نکرد، در جریان حکمیت از طرف یاران حضرت به حکمیت منصوب شد، در عاقبت از عمرو عاص فریب خورده و مورد لعن دائمی علی علیه السلام قرار گرفت .

۳۶ - در طمع خلافت بود

عمر بن خطاب در حال مرگ بود که پسرش عبدالله - به طمع آنکه پدرش او را بعنوان خلیفه معرفی کند - نزد پدر رفت و گفت : یا امیر المومنین برای امت محمد صلی الله علیه و آله خلیفه معین کن ، چون اگر چوپان شبرها و گوسفندان پیش تو آید و آنها را بدون شبان و نگهبان رها کند او را توییح کرده و میگوئی : چرا امانت خود را ضایع کردی و آنها را بدون مستحفظ گذاشتی ؟ نمیشود که امت محمدی را بی سرپرست گذاشت ، پس برای آنها خلیفه معین کن .  
عمر گفت : اگر برای آنها خلیفه معین کنم کار تازه ای نکرده ام چون ابوبکر این کار را کرده است ، و اگر ایشانرا بحال خود رها کنم باز کار تازه نیست ، چون رسول اکرم چنان کرد و برای خود جانشین معرفی نکرد، عبدالله با شنیدن این سخن از پدرش مایوس شد.

مدرک :

مروج الذهب ج ۲ ص ۳۲۱.

((حقیر گوید: منطلق عبدالله صحیح است و رسول اکرم هم بدون تعیین جانشین از دنیا نرفته بلکه طبق روایات معتبر بین الفریقین در موارد متعدد رسول خدا به جانشین خود اشاره و تصریح کرده ، مثل حدیث ابتداء دعوت ، حدیث غدیر، حدیث منزله و احادیث دیگر، ولی خلیفه خواسته اینها را نادیده و غیر کافی بگیرد - ع ))

۳۷ - معاویه و قیصر



معاویه چون پیر شد شبها خوابش نمی برد، نزدیکهای صبح که میخواست بخوابد صدای ناقوسها بد خوابش میکرد، روزی رو به اطرافیانش کرد و گفت: ای گروه عرب آیا میان شما کسی هست که دستور مرا بجا آورد و من سه دیه قبلا به او بدهم، و دیه دو نفر را بعد از مراجعت؟ جوانی از قبیله غسان بپا خاست و گفت: من آماده ام، گفت: نامه مرا به قیصر می بری، چون به بساط او رسیدی با صدای بلند اذان میگوئی، جوان گفت: بعد از آن چه معاویه گفت: فقط همان، جوان گفت: چه کار کوچک و مزد بزرگ!

نامه را گرفت و روانه شد، چون بدر بار قیصر رسید با صدای رسا اذان داد، کشیشها با شمشیرهای آخته به او حمله نمودند که او را بکشند، قیصر خود را به روی او انداخت و کشیشها را به حق حضرت عیسی قسم داد که دست نگهدارند، چون ساکت شدند جوان را با خود برده روی تخت نشسته و او را پیش روی خود نشاند، روی به کشیشها کرد و گفت:

ای گروه کشیشها! معاویه پیر و کم خواب شده و صدای ناقوسها او را ناراحت کرده این جوان را فرستاده که در اینجا اذان بگوید و ما او را بکشیم، تا معاویه بدست آویز آن مسیحیان شام را بخاطر صدای ناقوسها بکشد ولی بر خلاف خیال معاویه باید او سلامت برگردد،

جوان را جامه و توشه داده بسام برگرداند، چون معاویه جوان را زنده و سالم دید پرسید: سلامت برگشتی؟ گفت: بلی امانه از جانب تو.

مدرک:

عیون الاخبار دینوری ج ۱ ص ۱۹۸.

۳۸ - ارم ذات المعاد

هیکل (معبد) بزرگی که در شهر دمشق بود، و بنام ((جیرون)) شهرت داشت، بانی و سازنده آن ((جیرون بن سعد عادی)) بود، سنگهای مرمر را از جاهای مختلف برای بنای آن فراهم نمود، و ((ارم ذات المعاد)) که در قرآن از آن یاد شده همان هیکل جیرون است، نه آن افسانه ای که کعب الاحبار برای جلب خوشنودی معاویه بافته و جعل کرده.

مدرک :

مروج الذهب ج ۲ ص ۲۲۵

در کتاب قمقام می نویسد: موقعی که سرهای ابو عبدالله علیه السلام و یارانش و اسرای اهل بیت را از دوازده جیرون وارد

شام میکردند یزید در غرفه نشسته و تماشا میکرد، چون نظرش به اسراء و سرها افتاد این اشعار را سرود:

لما بدت تلک الحمول و اشرفت

تلک الشموس علی ربی جیرون

نعب الغراب فقلت : صح اولاً تصح

فلقد قضیت من الرسول دیونی

چون آن بارها از دور نمایان و آن خورشیدها بر تپه های جیرون نور افشان شدندت غراب صدای مرگ و سوگ سرداد، گفتم :

فریاد کن و یا فریادکنن برایم فرقی نمی کند، چون من از پیغمبر طلبهای خود را گرفتم ، یعنی قصاص بدر و احد را از

فرزندانش گرفتم .

مدرک :

قمقام زخار چاپ اسلامیه ج ۲ ص ۵۵۵ تاءلیف حاج فرهاد میرزا پسر عباس میرزا نوه فتحعلیشاه متولد ماه جمادی الاولی

سال ۱۲۳۳ قمری ، متوفای سال ۱۳۰۶ قمری ، تاءلیف این کتاب را در سال ۱۳۰۳ شروع نموده و در سال ۱۳۰۴ ختم نموده

است .

ابوبکر پس از گرفتن بیعت از مردم عمر را با جمعی بسوی خانه فاطمه علیها السلام فرستاد تا علی و کسانی را که با او در خانه بودند جهت بیعت احضار کنند، و گفت: اگر مقاومت و خودداری کردند با ایشان بجنگید، عمر آتشی با خود برد تا خانه را آتش بزنند، فاطمه علیهما السلام با او روبرو شد و گفت: کجا ای پسر خطاب؟ آیا آمده ای خانه ما را بسوزانی؟ عمر گفت: بلی مگر اینکه داخل شوید در آنچه امت داخل شده است.

مدرک:

المختصر ابوالفداء، ج ۱ ص ۱۵۶.

عمر همراه با عده ای از مهاجر و انصار بطرف خانه فاطمه رفتند عمر گفت: یا باید بیرون آمده بیعت کنید و یا خانه را آتش میزنیم، زبیر با شمشیر آخته بیرون شد که زیاد بن لبید با مرد دیگری او را گرفتند، شمشیرش از دستش افتاد، عمر آنرا برداشته و به سنگی کوبید و شکست ابوبکر از جماعتی که از بیعت او تخلف کرده: در خانه علی علیه السلام جمع شده بودند پرس جو کرد، عمر را جهت احضار آنها فرستاد، عمر به خانه علی رفته آنها را صدا کرد و به بیعت دعوت نمود، چون از بیرون آمدن خودداری کردند عمر هیزم خواست و گفت: قسم به آن خدائی که جان عمر در دست اوست اگر بیرون نیائید خانه را با ساکنانش آتش میزنم، گفتند: یا ابا حفص فاطمه در آنجاست! گفت: باشد.

مدرک:

الامامه و السیاسة نوشته ابن قتیبہ دینوری .

مسعودی گوید: عبدالله بن زبیر تمامی بنی هاشم را در زندان عارم که در دره مکه بود جمع کرده دهانه دره را پر از هیزم کرد که اگر تا چند روز با او بیعت نکنند هیزم را آتش زده همه آنها را بسوزاند، چون مختار از جریان اطلاع یافت ابو عبدالله جدلی را با چهار هزار سوار فرستاد تا آنها را نجات دهد.

عروه بن زبیر برادرش عبدالله را درباره جمع بنی هاشم در دره و تهیه هیزم معذور میداشت و میگفت: او میخواست اختلاف کلمه نشود و مسلمانها متفرق نگردند، و با داخل نمودن آنها در بیعت خود مسلمان را متفق الکلمه نماید، چنانکه عمر بن خطاب درباره بنی هاشم کرد چون از بیعت ابوبکر تخلف کردند هیزم جمع کرد تا خانه آنها را آتش زند. چون از بیعت ابوبکر تخلف کردند هیزم جمع کرد، تا خانه آنها را آتش زند.

مدرک:

شرح نهج البلاغه ج ۲۰ ص ۱۴۷ بنقل از مروج الذهب ج ۳ ص ۸۶.

عبدالله بن زبیر کنیه اش ابو خبیب مادرش اسماء ذات النطاقین دختر ابوبکر بود در سال اول هجرت متولد شد در جنگ جمل دستیار خاله اش عایشه و از فرماندهان سپاه بود، موقع بیعت خواستن به یزید لعنه الله از مدینه فرار نموده به کعبه پناهنده شد، پس از مرگ یزید در اکثر بلاد بعنوان خلیفه از او بیعت کردند، بالاخره در نیمه جمادی الاخری سال ۷۳ هجری بدستور عبدالملک بن مروان، حجاج بن یوسف ثقفی مکه را محاصره نموده عبدالله را بقتل رسانید، عبدالله بن زبیر با علی علیه السلام و خاندانش عدوات داشت.

((در تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۶۱ می نویسد: عبدالله چهل روز در نمازها صلوات را ترک کرد، چون پرسیدند: چرا صلوات بر پیغمبر را ترک کردی؟ گفت: چون او خانواده بدی دارد، موقعی که به او صلوات فرستاده میشود دماغ آنها نفخ میکند - ع))  
عروه بن زبیر برادر عبدالله بود مامقانی (ره) او را از دشمنان سر سخت امیر المومنین علیه السلام دانسته و فرموده: به آن حضرت دشنام مبداد و دروغ می بست.

مختار بن ابو عبید ثقفی، مادرش دومه دختر وهب بود، در سال اول هجرت متولد شد در سال ۶۶ ظهور نموده دشمنان امام حسین علیه السلام را کشت، در سال ۶۷ هجری بدست مصعب بن زبیر کشته شد، امارتش یک سال و نیم و عمرش ۶۷ سال بود.

مدائنی نقل میکند که طلحه سه روز مانع دفن شد، تا آنکه حکیم بن حزام و جبیر بن مطعم از علی علیه السلام در خواست مساعدت نمودند، موقعی که عده ای از خانواده عثمان خواستند او را برده در کنار دیواری که به ((حش کوکب)) معروف بود، و یهودیه‌ها مرده‌های خود را در آن دفن میکردند دفن کنند طلحه عده ای سنگ بدست در سر راه آماده نمود که جنازه را بزمین انداخته و مانع دفنش شوند، علی علیه السلام سفارش نمود و سوگند داد که مانع نشوند، لذا دست برداشتند، تا کسان عثمان او را در حش کوکب دفن کردند.

طبری آورده که چون معاویه به مردم مسلط شد دستور داد دیوار را بر داشته و آنجا را به قبرستان بقیع متصل کردند، و مردم را دستور داد که مرده‌های خود را کنار قبر عثمان دفن کردند تا به قبرستان مسلمین متصل شد.

طلحه بن عبیدالله یکی از اصحاب معروف رسول خدا بود، به غیر از بدر در سایر جنگها شرکت داشت، بعد از رحلت نبوی دنیا و جمع ثروت گرائید، از دشمنان سر سخت عثمان بود و مردم را بر علیه او تحریک میکرد، پس از قتل عثمان اولین کسی بود که پا بر منبر نهاده به علی علیه السلام بیعت کرد، سپس بیعت خود را شکسته همراه زبیر و عایشه جنگ جمل را براه انداختند، و در این جنگ با تیر مخفی مروان کشته شد.

زمخسری نقل میکند که ابوهریره ((مضیره)) غذائی است که از شیر ترشیده درست میکنند) را بسیار دوست میداشت، موقع غذا نزد معاویه و سر سفره او میرفت و مضیره تناول میکرد، و موقع نماز نزد علی علیه السلام رفته در نماز به او اقتدا میکرد، چون اعتراض کردند گفت: مضیره معاویه لذیذتر است، و نماز پشت سر علی بهتر است.

((لابد این جریان در صفین بود که علی علیه السلام و معاویه نزدیک هم بودند - ع))

مدرک:

ابولقاسم محمود بن عمر زمخشری از علما معروف اهل سنت است مولفاتی دارد که از جمله آنهاست تفسیر الکشاف و کتاب ربیع الابرار در ۲۷ رجب سال ۴۶۷ هجری در زمخشر چشم به جهان گشود، مدتی در مکه مکرمه سکونت اختیار نمود لذا به ((جارالله)) ملقب شد، سپس بوطن خود برگشته در شب عرفه سال ۵۲۸ هجری از دنیا رفت .

ابوهریره دو سی یکی از اصحاب رسول خدا بود، در شکم پرستی معروف بود، در جعل حدیث و ساختن روایات بی اساس بقدری گستاخ بود که عمر بن خطاب او را از نقل حدیث ممنوع نمود، و مورد اعتراض عایشه یکی دیگر از حدیث سازان ( و عثمان و علی علیه السلام واقع شد، در سال ۵۷-۵۹ از دنیا رفت ، ولید بن عقبه حاکم مدینه بر او نماز خواند.

۴۳ - خدا علی را رحمت کند

حسین بن علی علیه السلام وارد مجلس معاویه شد، عبدالله بن زبیر و ابو سعید عقیل هم آنجا بودند، معاویه رو به امام حسن کرد و گفت : علی بزرگ بود یا زبیر؟ امام حسن فرمود: نشان نزدیک بود، علی از زبیر بزرگ بود، خدا علی را رحمت کند، ابن زبیر گفت : خدا زبیر را رحمت کند، امام حسن تبسم کرد و چیزی نگفت .

ابو سعید گفت : حرف علی و زبیر رانزن ، علی مردم را به کاری دعوت کرد که خودش رئیس و در سرکار بود، و مردم از او پیروی کردند، زبیر مردم را به کاری دعوت کرد که زنی در راءس آن بود، چون دو لشگر بهم رسیدند زبیر فرار کرد، و صبر نمود که حق آشکار شود و باطل از بین برود، مرد کوچکی با او ملاقات کرد - (منظور ابن جرموز است ) او را کشته سرش را پیش علی برد.

ولی علی مانند پسر عمویش رسول اکرم براه خود ادامه داد و برنگشت ، خدا علی را رحمت نکند، ابن زبیر گفت : اگر غیر از تو (منظورش امام حسن بود) این سخنان را میگفت جوابش را میدادم ، ابو سعید گفت : کسی که باو کنایه میزنی به تو توجه و اعتنا ندارد.

مدرک :

: العقد الفرید ج ۴ ص ۱۴.

زبیر بن عوام از اصحاب و عمه زاده رسول اکرم و برادرزاده خدیجه بود، در پانزده سالگی چهارمین یا پنجمین نفر بود که اسلام آورد به حبشه سپس به مدینه مهاجرت نمود، در تمام جنگهای پیامبر شرکت داشت ، پس از رحلت رسول اکرم از طرفداران علی علیه السلام و مخالفین عثمان بود، در خلافت عثمان هفت نفر از صحابه به موقع مرگ زبیر را وصی خود نمودند، زبیر یکی از برپا نمایندگان جنگ جمل بود، در دهم جمادی الثانیه سال ۳۶ هجری در اثر تذکر علی علیه السلام از جنگ کناره گرفته بطرف منزلش میرفت که بدست ابن جرموز کشته شد، موقع مرگ ۶۶ یا ۶۷ سال داشت .

۴۴ - نام مقدس محمد

پیش از رسول اکرم با نام مقدس ((محمد غیر از سه نفر نامیده نشده بود پدران آن سه نفر به طمع رسیدن فرزندانشان بمقام نبوت آنها را محمد نامیدند، آنها عبارتند از: محمد بن سفیان مجاشعی جد جد فرزددق ، محمد بن اخیحہ بن حلاج برادر مادری جناب عبدالمطلب ، محمد بن حمران بن ربیعہ پدران این سه نفر مهمان پادشاهی شدند که از کتاب اول اطلاع داشت ، وی از نام و بعثت رسول اکرم به ایشان صحبت کرد، موقع مسافرت این سه نفر همسران آنها حامله بودند، آنها در دل خود نذر کردند که اگر فرزندشان پسر باشد نامش را محمد بگذارند، لذابه نذر خود عمل کرده و نام پسران خود را ((محمد)) گذاشتند.

مدرک :

وفیات الاعیان ج ۵ ص ۱۴۸.

۴۵ - تو ردیف بزرگان نیستی

وائل بن حجر بن ربیعہ از بزرگان حضرموت ، و پدارنش از پادشاهان آنجا بودند، وائل در مدینہ شرفیاب خدمت رسول اکرم شد، حضرت او را احترام بسیار نمود، عبای خود را روی زمین پهن کرده وائل را روی آن نشانید، و قطعہ زمینی بہ او بخشید، معاویہ را مأمور نمود کہ با او رفتہ زمین را بہ او معرفی کند.

روز بسیار گرم بود، معاویہ با پای عریان پشت سر شتر وائل میرفت ریگہای داغ پای او را ناراحت کرد بہ وائل گفت : مرا ہم سوار ردیف خود کن ، وائل گفت : تو لایق آن نیستی کہ ردیف بزرگان شوی ، کفشہایت را بدہ بیوشم کہ پاہام سوخت وائل گفت : ای پسر ابوسفیان از بخل نیست کہ کفشہایم را بتو میدہم ، بلکہ خوش ندارم کہ بزرگان از یمن بشنوند تو کفشہای مرا بپا، کردی ولی این اجازہ را بتو میدہم کہ در سایہ شترم راہ روی و این مقدار امتیاز برای تو کافی است .

وائل زندہ ماند تا زمان خلافت معاویہ را درک نمود، روزی وارد مجلس معاویہ شد، معاویہ او را شناخت و جریان گذشتہ را بیاد آورد، وائل را احترام کرد، و خواست وائل از او عطا و بخششی قبول کند ولی او قبول نکرد، معاویہ پیشنهاد کرد کہ برای او ماہیانہ و مقرری تعیین کند کہ ہر ماہ بگیرد، باز ہم قبول نکرد و گفت : من از آن بی نیازم ، شہریہ را بہ کسی بدہ کہ از من مستحق تر است .

مدرک :

۱ - الاستیعاب ج ۵ ص ۱۵۶۲.

۲ - عیون الاخبار دینوری ج ۱ ص ۲۷۱.

۴۶ - مانند توپ برگردانید

شعبی گوید: چون مردم بہ عثمان بیعت کردند وارد منزلش شد بنی امیہ و ابوسفیان گرد او جمع شدند تا آنکہ خانہ از بنی امیہ پر شد، درہا را بستند، ابوسفیان کہ چشمہای ظاہریش باطنی کور شدہ بود پرسید: آیا در مجلس شخص اجنبی ہست ؟ گفتند: نہ ، گفت : خلافت را مانند کرہ و توپ در دست بگیرد و بہ یکدیگر پاس دہید، مرکز آنرا در بنی امیہ قرار دہید، قسم بہ آنکہ ابوسفیان بہ آن قسم یاد میکند نہ عذابی ہست و نہ حسابی ، نہ بہشتی ہست و نہ آتشی ، نہ بعث و زندہ شدن و نہ قیامت .



مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۹ ص ۵۳.

صخر بن حرب معروف به ((ابو سفیان)) در جاهلیت از بزرگان قریش و پس از ظهور اسلام از دشمنان سر سخت اسلام و پیامبر بود، در جنگ احد و خندق سرپرستی قریش و بنی کنانه را بر علیه رسول خدا عهده دار بود، سال هشتم هجری در فتح مکه اظهار مسلمانی نمود، در جنگ حنین و طائف در خدمت پیغمبر بود موقع وفات پیامبر از جانب آن حضرت فرماندار نجران بود، ۵۷ سال قبل از هجرت متولد شدو در سال ۳۱ هجری وفات یافت .

۴۷ - مرده ها را شماتت کرد

امام حسن علیه السلام در مجلس معاویه و شیاطین او فرمود: شما را بخدا به یاد دارید که روز بیعت عثمان ، ابوسفیان که چشمهایش کور شده بود، به حسین علیه السلام - گفت : برادر زاده دست مرا گرفته به قبرستان بقیع ببر، حسین دست او را گرفته به قبرستان بقیع برد وسط قبرستان ایستاد و با صدای بلند گفت : ای اهل قبور آنچه برای آن می جنگیدید اکنون بدست ما افتاده است در حالی که شما زیر خاک پوسیده اید.

حسین گفت : خدا محاسن سفیدت را قبیح کند، سپس دست خود را از دست او کشید و در قبرستان رها کرد و رفت ، اگر نعمان بن بشیر دست ابوسفیان را گرفته و بمدینه نمیآورد در قبرستان هلاک میشد.

مدرک :

سفینه البحار ج ۱ ص ۶۳۳

امام حسن مجتبی اولین فرزند علی و فاطمه سلام الله علیهما و دومین امام شیعیان است ، شب نیمه ماه رمضان سال سوم هجرت در مدینه چشم به جهان گشود، پس از شهادت پدرش در سال ۴۰ هجری بامامت رسید و مردم کوفه به او بعنوان خلیفه بیعت کردند، پس از شش ماه در نتیجه بی وفائی اصحاب و حيله های معاویه دست از کار کشیده با معاویه با شرایط چندی مصالحه نمود، آخر الامر بدست همسرش با زهری که معاویه فرستاده بود مسموم شد، در ۲۸ صفر سال ۵۰ هجری

در سن ۵۷ سالگی در مدینه از دنیا رفت ، عایشه و بنی امیه نگذاشتند کنار قبر جدش دفن شود لذا در بقیع کنار قبر مادر بزرگش بنت اسد دفن شد.

امام حسین دومین فرزند حضرت علی و فاطمه علیهم السلام و امام سوم شیعه است ، در سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه چشم به جهان گشود، پس از برادرش امام حسن علیه السلام به امامت رسید، پس از مرگ معاویه در سال شصت هجری در اثر فشار عامل یزید در مدینه شب ۲۸ رجب بسوی مکه حرکت کرد، در روز هشتم ذی الحجه همان سال از مکه بسوی کوفه حرکت نمود، روز دوم محرم سال ۶۱ وارد سرزمین کربلا شد، روز دهم محرم با جوانان اهل بیت و یارانش به شهادت رسیدند.

نعمان بن بشیر انصاری هشت سال و هفت ماه پیش از وفات رسول خدا در مدینه بدنیا آمد معاویه او را عامل خود در حمص سپس در کوفه قرار داد، پس از معاویه یزید نیز او را والی کوفه نمود، اصولا نعمان از هواخواهان معاویه و یزید بود، پس از مرگ یزید مردم شام را به بیعت عبدالله بن زبیر دعوت کرد، در ذی الحجه سال ۶۴ مردم او را کشتند.

#### ۴۸ - از برادرش دفاع کرد

عقیل بن ابیطالب رضی الله عنه بر معاویه وارد شد، معاویه او را احترام زیاد کرد و حوائجش را برآورد، و قرضهایش را ادا نمود، در یکی از روزها معاویه گفت : بخدا قسم علی حرمت تو را حفظ نکرد، قرابت ترا قطع نمود و با تو صله رحم نکرد. عقیل گفت : علی به من احسان بزرگ نمود و قرابت مرا رعایت و رحم مرا وصل کرد، علی بخدا حسن ظن داشت ولی شما بخدا بدگمان هستید، او امانت خود را حفظ و رعیت خود را اصلاح کرد، در حالی که شما به امانت خود خیانت و رعیت خود را تباہ نموده و ستم پیشه کردید، از بدگوئی علی زبان خود را نگهدار.

مدرک :

العقد الفرید ج ۴ ص ۴.

عقیل دومین پسر ابوطالب ، برادر بزرگ علی علیه السلام ، شخص حاضر جواب ، عالم بانساب قریش و ایام عرب بود، قریش او را باکراه در بدر حاضر نمودند، در سال هشتم به مدینه هجرت نمود، رسول خدا باو فرمود: تو را به دو جهت دوست

میدارم : یکی بخاطر خویشاوندی تو، و دیگری بخاطر اینکه عمویم ترا دوست میداشت ، وی در زمان خلافت معاویه اختلاف است که در زمان علی علیه السلام بود یا بعد از شهادت آن حضرت ؟ عده ای قائلند که پس از شهادت آن حضرت بوده است .

۴۹ - حشش را موقع مرگ میداد

عثمان به عیادت عبدالله بن مسعود رفت ، از او پرسید: از چه ناراحتی و شکایت داری ؟ گفت : از گناهانم ، پرسید: دلت چه میخواهد؟ گفت : رحمت پروردگارم را، گفت : بگویم برایت طیب بیاورند؟ گفت : طیب بیمارم کرده است عثمان گفت : دستور دهم عطایت را از بیت المال بپردازند - دو سال بود که عثمان عطایش را قطع کرده بود - عبدالله گفت : من دیگر به آن احتیاج ندارم ، موقعی که احتیاج داشتم ندادی ، حالا که احتیاج میدهی !؟

عثمان گفت : پس از مرگت برای دخترانت می باشد، ابن مسعود گفت : مرا از فقر دخترانم می ترسانی ؟ من بدخترانم سفارش کرده ام که هر شب سوره را بخوانند، چون از رسول خدا شنیدم که می فرمود: هر کس هر شب سوره واقعه را بخواند هرگز فقر باو نمیرسد.

مدرک :

۱ - الغدير ج ۱ ص ۵ و اسد الغابه ج ۳ ص ۲۵۹.

عبدالله بن مسعود صحابی جلیل القدر و قدیم الاسلام بود، وی اولین کسی است از صحابه که درمکه علنی قران خواند، به حبشه ، سپس به مدینه مهاجرت نمود، در تمامی غزوات نبوی شرکت داشت ، در جنگ بدر ابوجهل بدست او کشته شد، پس از رحلت رسول اکرم نیز در جنگهای بزرگ شرکت نمود، عمر بن خطاب در خلافت خود او را بعنوان معلم به کوفه فرستاد، در خلافت عثمان از او نامه‌رانیها و ستمهای بسار دید، در سال ۳۲ هجری از دنیا رفت ، زبیر را وصی خود قرار داد، عمار یاسر و بقولی زبیر بر او نماز خواند.

مزدک در زمان قباد بن فیروز ظهور کرد، کتاب ((اوستا)) را تفسیر و تاءویل نمود، در بعض چیزها با زردشت موافقت و در بعض چیزها مخالفت کرد، در احکام آن چیزهایی افزود و چیزهایی کم کرد، در اموال و املاک و غلامان و کنیزان و حتی زنان همه را مساوی و شریک دانست، زن یکی را گرفته بدیگری داد، کارش رونق گرفت و اتباعش زیاد شدند، قباد هم از او بیعت کرد.

روزی به قباد گفت: امروز نوبت من است، باید زن خوند یعنی مادر انوشیروان را در اختیار من بگذاری، قباد هم می پذیرفت که انوشیروان بپای مزدک افتاد و کفش او را از پایش در آورده پایش را بوسید، و گفت: در تمام اموال و املاک سلطنتی تصرف کن ولی معترض مادرم مباش، پس از التماس بسیار مزدک قبول کرد.

چون انوشیروان به سلطنت رسید برای مردم اذن عمومی داد، مزدک هم وارد مجلس شد، پس از او ((منذرين ماء السماء)) - که قبلا در حیره والی و نماینده حکومت ایران بود و قباد اول او را عزل کرده بود - وارد شد انوشیروان گفت: من دو آرزو داشتم که امیدوارم خدا هر دو را برآورده باشد.

مزدک گفت: شاهان آن دو آرزو چیست؟ گفت: یکی اینکه این مرد بزرگوار (منذر) را به کارش بگمارم دوم اینکه این بی دینها را بکشم، مزدک گفت: مگر میتوانی همه مردم را بکشی؟! انوشیروان که تا اینجا خود را به غفلت و بی توجهی زده بود حالت جدی بخود گرفت و گفت:

زنزاده تو هم اینجا هستی؟! بخدا سوگند از روزی که پایت را بوسیده ام هنوز بوی گند جورابت از دماغم نرفته است، سپس دستور داد مزدک را کشته و به دار زدند، و در یک نیم روز یکصد هزار نفر از مزدکیها را کشته و اموال آنها را بین مردم مستمند و بی چیز قسمت کرد.

مدرک:

الکامل ابن اثیر ج ۱ ص ۲۴۲ - ۲۵۵.

معاویه جمعی از صحابه و تابعین را اجیر کرد در بدگوئی و عیب گیری از علی علیه السلام اخبار و احادیث جعل کنند و برای اینکار مزد قابل توجهی معین کرد، ایشان هم روایاتی که باب طبع و مورد پسند معاویه بود وضع کردند که ابوهریره ، عمر و عاص ، مغیره بن شعبه و عروه بن زبیر از آن اشخاص بودند.

از جمله روایاتی که ابوهریره جعل کرد و در واقع بی اساس میباشد این داستان است : علی علیه السلام در حیات رسول اکرم از دختر ابوجهل خواستگاری کرد، چون پیغمبر از جریان اطلاع یافت ناراحت و خشمگین شد، به منبر رفت در خطبه فرمود: بخدا قسم دختر دشمن خدا با دختر ولی خدا در یک خانه جمع نمیشوند، فاطمه پاره تن من است ، مرا ناراحت میکند آنچه او را ناراحت میکند، اگر علی میخواهد با دختر ابوجهل ازدواج کند باید از دختر من جدا شود، آن وقت هر چه دلش میخواهد بکند.

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۶۴.

۵۲ - یک حدیث بی اساس :

خبری که در صحیح بخاری و صحیح مسلم درباره ابوبکر نقل نموده اند صحیح نیست خبر این است : رسول اکرم در مرض موتش به عایشه فرمود: پدرت را بگو بیاید تا برای او نوشته ای بنویسم چون می ترسم پس از من گوینده ای بگوید، و یا آرزو کننده ای آرزو کند، خدا و مومنان غیر از ابوبکر کسی را قبول ندارند.

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۱۳.

صحیح بخاری تاءلیف محمد بن اسماعیل بخاری عالم معروف اهل سنت ، بسال ۱۹۴ هجری در بخاری متولد شد، در سال ۲۱۰ هجری برای طلب حدیث دست به مسافرت طولانی زده به خراسان ، عراق ، مصر و شام سفر کرد، از صد هزار شیخ

استفاده برد، کتابهایی تالیف نمود که مشهورترین آنها ((جامع صحیح)) است که نزد اهل سنت از معتبرترین کتب حدیث است، بخاری بسال ۲۵۶ هجری از دنیا رفت.

صحیح مسلم تالیف مسلم بن حجاج نیشابوری یکی از حافظان و از علماء اهل سنت است، بسال ۲۰۴ هجری در نیشابور چشم به جهان گشود برای کسب حدیث به حجاز، مصر شام و عراق سفر نموده، بسال ۲۶۱ هجری در نیشابور از دنیا رفت، کتاب او نزد اهل سنت در مرتبه دوم واقع است.

### ۵۳ - ما درباره این جنگ شک داریم

موقعی که علی علیه السلام به جنگ صفین میرفت عده ای از اصحاب عبدالله بن مسعود خدمت حضرت آمدند و گفتند: ما هم با شما به صفین رفته کنار سپاه شما اردو زده ناظر کارهای شما و اهل شام میشویم هر که را دیدیم که کار خلاف و ناروا انجام میدهد، و یا به طرف مقابل خود ظلم میکند بر علیه او قیام و اقدام میکنیم حضرت فرمود: آفرین بر شما، این فهم دین و علم به سنت است، هر کس به این پیشنهاد راضی نشود خائن و متکبر است.

عده دیگر از اصحاب ابن مسعود که ((ربیع بن خثیم)) هم از آنها بود، و تعدادشان به چهارصد نفر میرسید آمدند و گفتند: یا امیر المومنین ما در این جنگ به شک افتاده ایم با اینکه در فضل و مقام تو شک نداریم مسلمانان و مملکت اسلامی احتیاج به جمعی دارد که از مرزها محافظت کند و از هجوم دشمن دفاع نماید، ما را به یکی از مرزها و سرحداتی مملکت اسلامی روانه کنید تا با دشمنان اسلام بجنگیم، علی علیه السلام آنها را با سرپرستی ربیع بن خثیم به سر حد ری روانه نمود، پرچم ربیع بن خثیم اولین پرچمی بود که حضرت علی علیه السلام در کوفه برافراشت.

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۸۶.

ربیع بن خثیم معروف به ((خواجه ربیع)) مدفون در دو فرسخی مشهد مقدس، یکی از زهاد ثمانیه و از نیکان آنها و از اصحاب امیر المومنین علیه السلام بو، کلمات پندآمیز و حالات زاهدانه زیاد از او نقل شده، علماء درباره او اختلاف نموده اند، اکثر علماء او را خوب دانسته اند، مرحوم ممقانی به اکثر ایرادها جواب داده است، بسال ۶۱ هجری و بقولی ۶۳ هجری از دنیا رفت.

در سال ۵۱ هجری چون بدستور معاویه در مرج عذراء خواستند مرد حق ((حجر بن عدی)) و سیزده نفر از یارانش را بکشند حجر گفت: مهلت دهید تا دو رکعت نماز بخوانم، وضوی کامل گرفت و دو رکعت طولانی با آرامی بجا آورد، گفتند: نماز را طول دادی از ترس مرگ بود؟ گفت: هیچ وقت وضو نگرفته ام مگر اینکه بعد از آن نماز خوانده ام و هرگز نمازی باین عجله نخوانده ام.

چون جلاد آماده قتل شد لرزه باندام حجر افتاد، گفتند: از مرگ بی تاب می کنی؟ گفت: اگر بی تابم بجاست، چون شمشیر آخته کفن آماده و قبر کنده شده پیش روی خود می بینم، گفتند: گردنت را جلو بیاور گفت: برای ریختن خود کمک نمیکنم.

مدرک:

عیون الاخبار ابن قنیه ج ۲ ص ۱۴.

موقعی که علی علیه السلام عازم صفین بود شهر انبار رسید بنی خشنوشک که دهقانان آن شهر بودند به استقبال حضرت آمدند از مرکبهای خود پیاده شد در اطراف حضرت شروع بدویدن کردند، تعدادی قاطر هم سر راه آماده نگهداشته بودند، پرسید: این چارپایان برای چیست؟ و این کاری که انجام دادید برای چه بود؟

عرض کردند: این رسمی است که بعنوان تعظیم بزرگان خود بجا میاوریم، و ثاطرها را هم به شما هدیه آورده ایم، ضمنابرای سربازان طعام و برای مرکبهای آنها علوفه تهیه دیده ایم.

حضرت فرمود: این کاری که برای تعظیم بزرگان انجام می‌دهید برای آنها هیچ نفعی ندارد جز اینکه شما خود را بزحمت انداخته و خسته میکنید، بعد از این همچو کاری نکنید، و قاطرهای شما را اگر مایل باشید از مالیات شما محسوب نموده و می‌پذیریم، اما طعام و علوفه که تهیه دیده اید ما بدون پرداخت قیمت از آن استفاده نمیکنیم.

عرض کردند: شما از آن استفاده کنید ما بعدا قیمت آنرا از شما میگیریم، فرمود: در آن صورت به قیمت واقعی آن حساب نخواهید کرد، مابه طعام ساده و کمتر از طعام شما قانع هستیم، بدون استفاده از آن طعام و علوفه با آنها وداع کرد و رفت.

مدرک:

شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۰۳.

۵۶ - اهمیت علم آموزی

رسول اکرم در جنگ بدر از کفار مکه هفتاد نفر اسیر گرفت، پس از پایان جنگ از آنها بقدر امکان آنها فدیة گرفته آزاد میکرد، جمعی از اهل مکه با خواندن و نوشتن آشنا بودند، ولی اهل مدینه بی سواد بودند، آنهایی که از اسیران قدرت مالی داشتند بی سواد بودند فدیة داده آزاد شدند، و آنهایی که باسواد بودند حضرت ده نفر از جوانان مدینه را در اختیار او میگذاشت که به آنها خواندن و نوشتن یاد دهد، وقتی که آن ده نفر جوان در خواندن و نوشتن کامل میشدند معلم اسیر آزاد میشد.

مدرک:

طبقات کبری چاپ دار بیروت ج ۱۲ ص ۱۴ تالیف ابوعبدالله محمد بن سعد زهري کاتب واقدي وی از فضلاء جلیل القدر بود، بسال ۱۶۸ هجری در بصره متولد شد، به بغداد مسافرت نموده مدتب ملازم خدمت واقدي شد، بر مدینه و کوفه نیز سفر کرده با بعض شیوخ ملاقات نمود، بالاخره روز یکشنبه چهارم جمادی الاخری سال ۲۳۰ هجری در بغداد از دنیا رفت.

۵۷ - از این مرد دست بردار



جمعی از بنی امیه نزد معاویه گرد آمده گفتند: تو به آرزوی خود - که غصب خلافت بود - رسیدی خوب است از سب و بدگوئی و لعن این مرد (علی علیه السلام) دست برداری، گفت: نه بخدا قسم باید این کار آن قدر ادامه یابد که بچه ها با آن بزرگ شوند، و بزرگها پیر شوند و هیچ گوینده ای از او فضیلتی نقل نکند.

مدرک:

شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۵۷.

رسول خدا فرمود: هر کس علی را سب کند مرا سب کرده و هر کس مرا سب کند خدا را سب کرده است.

مدرک:

کنز العمال ج ۱۱ ص ۶۰۲.

۵۸ - شبها به در خانه انصار میرفت

ابو جعفر محمد بن علی رضی الله عنه (امام باقر علیه السلام) فرمود: علی علیه السلام شبها فاطمه علیهما السلام را سوار الاغی نموده به در خانه های انصار میرفتند و از ایشان نصرت و یاری میخواستند، در جواب میگفتند: ای دختر رسول خدا ما به این مرد (ابوبکر) بیعت کرده ایم، اگر پسر عمویت پیشدستی میکرد از او عدول نمی کردیم و به کسی غیر از او بیعت نمی نمودیم.

علی علیه السلام میفرمود: آیا جایز بود که جنازه رسول خدا را بدون کفن و دفن روی زمین گذاشته و بیایم درباره خلافت و جانشینی وی منازعه کنیم؟ فاطمه میگفت: ابوالحسن آنچه را که سزاوار او بود کرده است، و ایشان کاری انجام داده که خدا به حساب آن خواهد رسید.

مدرک:

شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۱۳.

پس از رحلت رسول اکرم ابوبکر و عمر کنار در خانه رسول خدا نشستند که مغیره بن شعبه آنها را دید و پرسید: چرا اینجا نشسته اید؟ گفتند منتظر هستیم که این مرد (علی علیه السلام) بیرون بیاید تا به او بیعت کنیم، گفت: آیا منتظر غوره نارس این خاندان هستید؟ خلافت و ریاست را در قریش وسعت و تعمیم دهید که پذیرای توسعه میباشد.

مدرک:

شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۴۳.

مغیره بن شعبه از شیاطین عرب بود، در سال خندق مسلمان شد، و در صلح حدیبیه حاضر بود، گفته اند با سبید زن ازدواج نمود، در خلافت عمر والی بصره بود که به زنا و شهادت دادند عمر او را از بصره عزل و والی کوفه نمود، عثمان در خلافتش او را عزل کرد، در اول خلافت علی علیه السلام پیشنهاد نمود که معاویه را عزل نکند حضرت قبول نکرد، در زمان معاویه والی کوفه شد، ولیعهدی یزید را او پیشنهاد کرد، امام حسن علیه السلام در مجلس معاویه به مغیره فرمود: تو بودی که بر پهلوی دختر پیغمبر زدی و او را خونین کردی تا فرزندانش را سقط نمود.

۶۰ - از عذاب نجات یافت

حضرت عیسی علیه السلام گذرش از کنار قبری افتاد، با دید خدادادی دید که صاحب قبر در عذاب است، سال بعدی باز گذرش از کنار همان قبر افتاد متوجه شد که صاحب قبر از عذاب نجات یافته است، عرض نمود: خدایا من سال گذشته از کنار قبر گذر کردم صاحبش در عذاب بود، حالا می بینم که از عذاب نجات یافته است؟

خدا به او وحی نمود که ای روح الله او را فرزندی صالح به حد بلوغ رسید راهی را اصلاح نمود و یتیمی را پناه داد، من هم بخاطر کار نیک پسرش عذاب او را برداشتم.

مدرک:

بحار الانوار ۱۱۰ جلدی ۷۵ ص ۴۹ علامه متبحر مولی محمد باقر مجلسی ، وی افتخار شیعه مروج شریعت دارای فضائل کثیره بود، در حق او گفته اند: اگر مذهب شیعه را مذهب مجلسی نامند جا دارد، بسال ۱۰۳۷ هجری چشم بجهان گشود، و در ۲۷ رمضان سال ۱۱۱۰ هجری و بقولی ۱۱۱۱ هجری از دنیا رفت ، خدمات او بر اسلام و حقوق او بر مسلمانان زیاد است .

۶۱ - او متقی است

در فتح مکه چون موقع ظهر شد رسول خدا دستور داد بلال بالای کعبه رفته اذان بگوید، چون اهل مکه اذان بلال را شنیدند عکرمه پسر ابوجهل گفت : من خوش ندارم که بشنوم ابورباح در بام کعبه مثل الاغ صدا کند، خالد بن اسید گفت : الحمدلله که پدرم مرد و این وضع را ندید، ابوسفیان گفت : من هیچ چیز نمیگویم ، این دیوارها به محمد خبر میدهند، حضرت ایشان را احضار کرد و گفته های آنها را به خوشان بازگو کرد.

در روایت دیگر است که رسول خدا وارد مکه شد، وقت نماز ظهر فرا رسید، بلال را مأمور نمود به بام کعبه رفته اذان بگوید، چون صدای ((الله اکبر)) بلند شد تمام بتهای مکه به رو افتادند، بزرگان قریش چون صدای بلال را شنیدند حرث بن هشام گفت : مگر محمد غیر از این زاغ سیاه کس دیگر نیافت ، سهیل و ابوسفیان نیز سخنانی گفتند، جبرئیل سخنان ایشان را به رسول اکرم رسانید، حضرت آنها را احضار کرد و گفته های آنها را بخودشان بازگو کرد، ایشان هم اقرار کردند که در آن حال آیه ((انا خلقناکم من ذکر و انثی ... ان اکرمکم عند الله اتقاکم)) نازل شد.

مدرک :

سفینه البحار ج ۱ ص ۱۰۴.

بلال بن رباح مادرش حمامه از بزرگان صحابه و از سابقین در اسلام و از کسانی است که در راه دین صدمات بسیار متحمل گردید، وی در مکه متولد شد، پس از آنکه مسلمان شد از اربابان خود اذیتهای زیاد دید، پس از هجرت به مدینه مؤذن رسول خدا شد، در بدر واحد و سایر جنگها شرکت نمود، پس از رسول خدا ملازم خاندان او شد و برای کسی اذان نگفت ،

حوادثی پیش آمد که بلال نتوانست در مدینه بماند لذا بقصد جهاد بشام رفت تا در سال ۱۸ هجری و بقولی سال بیستم هجری از دنیا رفت و در باب الصغیر دمشق مدفون شد.

۶۲ - فرزندان یزدجرد

یزدجرد آخرین پادشاه ایران در مرو با زنی همبستر شد، از او پسری بدنیا آمد که او را ((مخدج)) نام نهادند مخدج پس از بلوغ در خراسان ازدواج کرد و اولادی از او بدنیا آمد، قتیبه بن مسلم موقع فتح صغد و سایر شهرها دو دختر مخدج را اسیر کرده پیش حجاج بن یوسف فرستاد، او هم پیش ولید بن عبدالملک فرستاد، ولید با یکی از دخترها ازدواج کرد که از او یزید بن ولید مشهور به ((ناقص)) بدنیا آمد.

مدرک :

الکامل ج ۳ ص ۵۹.

۶۳ - خدا سرپرست ماست

ابن عباس و عکرمه نقل میکنند که در جنگ احد چون مسلمانها شکست خوردند و رسول اکرم به کوه بالا رفت ، ابوسفیان آمد و در نزدیکی مسلمانها ایستاد و صدا زد: یا محمد روزی بنفع شما و روزی بنفع ما، حضرت فرمود: در جواب بگوئید: (( لا سواء قتالنا فی الجنة و قتالکم فی النار )) : یعنی برابر نیستیم چون کشتگان ما در بهشتند و کشته های شما در آتشند. ابوسفیان گفت : (( نحن لنا العزی و لا عزی لکم )): ما بت عزی داریم ولی شما ندارید، حضرت فرمود: در جوابش بگوئید: (( الله مولانا و لا مولی لکم )) : خدا سرپرست ماست و شما سرپرست ندارید، ابوسفیان گفت : ((اعل هیل )): بلند باد هیل ، حضرت فرمود: بگوئید: (( الله اعلی و اجل )).

مدرک :

۶۴ - رسول خدا در مرگ ابوطالب

پس از وفات جناب ابوطالب رسول اکرم نعلش او حاضر شد چند بار دست بر پیشانی او کشید و فرمود: (( یا عم ربیت صغیرا و کفلم یتیم و نصرت کبیرا، فجزاک الله عنی خیرا )) : ای عمو در کوچکی مواظبت کردی و در یتیمی سرپرستی نمودی و در بزرگی یاریم کردی خدا تو را جانب من خیر دهد.

مدرک :

تاریخ یعقوبی چاپ دار صادر بیروت تالیف احمد بن یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح عباسی معروف به یعقوبی ، از مورخین جغرافیین بغداد بود.

ابوطالب عموی ابوینی و حامل و کفیل رسول اکرم ، بنابر مشهور نام اصلی او ((عبد مناف )) از دلاوران ، رؤ سا، خطبا و عقلا ء قریش بود مانند سایر قریش به تجارت اشتغال داشت ، مادرش فاطمه دختر عمرو بن عائذ مخزومی است ، در نیمه شوال سال دهم بعثت از دنیا رفت .

ابو رافع از علی علیه السلام نقل میکند که چون مرگ ابوطالب برسول خدا خبر دادم گریه کرد و فرمود: برو غسل بده و کفن و دفن کن خدا او را بیخشاید و رحمت کند، من رفتم و کارها را انجام دادم و رسول خدا روزهایی برای ابوطالب استغفار میکرد و از خانه اش بیرون نمیامد تا جبرئیل این آیه را آورد: (( ما کان للنبی و الذین امنوا ان یتستغفروا بيمشركین ))

مدرک :

طبقات کبری ج ۱ ص ۱۲۳.

بعقیده شیعه جناب ابوطالب مؤمن از دنیا رفته است و روایت بالا هم بان دلالت دارد، چون پیغمبر دستور غسل و کفن داده و استغفار و طلب رحمت کرده و شاید منظور از نزول آیه این باشد که پس از وفات ابوطالب و استغفار رسول اکرم در حق او، مسلمانان در حق پدران مشرک استغفار کرده و به پیغمبر فشار آورده اند که در حق پدران ما هم استغفار کن آیه نازل شده

((که بر پیامبر و مؤمنان روا نیست در حق مشرکان استغفار کنند)) و استغفار پیغمبر بر ابوطالب از این جهت است که او مشرک نبود - ع)).

سفیان بن عیینه از عمرو نقل میکند که چون ابوطالب از دنیا رفت رسول خدا فرمود: خدا رحمت کند و ترا ببخشد، درباره تو طلب مغفرت خواهم کرد مادامی که خدامرا نهی نکند، مسلمانها هم شروع کردند باستغفار در حق مردگان مشرک خود که این آیه نازل شد: (( ما کان للنبی و الذین امنوا ان یتغفروا )) .

مدرک :

طبقات کبری ص ۱۲۴.

اسحاق بن عبدالله بن حارث نقل میکند که عباس عموی پیغمبر از آن حضرت پرسید: یا رسول الله درباره ابوطالب امید خیری داری ؟

فرمود: از پروردگار امید هر خیری رادارم .

مدرک :

طبقات کبری ص ۱۲۴.

۶۵ - وداع با وطن

رسول اکرم موقع هجرت بمدینه در محل بازاری بنام ((حزوره)) ایستاد و روی بسوی مکه نمود و فرمود: میدانم که تو بهترین زمین خدائی ، و محبوبترین زمینی نزد خدا، اگر مردم تو مرا بیرون نمیکردند از تو بیرون نمیرفتم .

مدرک :

سیره ابن کثیر ج ۲ ص ۲۲۵ تالیف ابوالفداء.

۶۶ - خانه شکایات

امیر المومنین علیه السلام خانه ای داشت که نام آن را ((بیت القصص)) نهاده بود مردم نامه ها و شکایات خود را بان می‌انداختند، آن حضرت آنها را برداشته و رسیدگی میکرد، از خلفای بنی عباس مهدی عباسی این رویه را عملی کرد.  
مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۱۷ ص ۸۷.

۶۷ - پشیمانی موقع مرگ

لیث بن سعد با سند خود نقل میکند که ابوبکر میگفت : ایکاش از خانه فاطمه پرده بر نیمداشتم و بان هجوم نمیکردم ولو اینکه با من اعلان جنگ می نمود.  
مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۱۵.

۶۸ - شیر خدا

چون رسول خدا بر سر جنازه حمزه ایستاد فرمود: هرگز مصیبتی مانند تو نخواهم دید، در هیچ مقام خشم آورتر و ناراحت کننده تر از این مقام نایستاده ام ، سپس فرمود: جبرئیل مرا خبر داد که در آسمانها نوشته شده : (( حمزه بن عبدالمطلب اسدالله و اسد رسوله )) : حمزه پسر عبدالمطلب شیر خدا و شیر رسول خداست .  
مدرک :

سیره ابن هشام ج ۳ ص ۱۰۱ تاءلیف ابو محمد عبدالملک بن هشام بن ایوب حمیری بصری نزیل مصر متوفای ۲۱۸ هجری

حمزة بن عبدالمطلب عموی رسول اکرم و علی علیهماالسلام ، چون حمزه و رسول خدا از ثوبیه کنیز ابولهب شیر خورده بودند لذا با هم برادر رضاعی بودند، حمزه دو یا چهار سال از پیامبر بزرگتر بود، مسلمان شدن حمزه بر شوکت پیامبر و مسلمین افزود، وی پس از وفات ابوطالب یگانه حامی و پشتیبان پیامبر بود لذا از طرف پروردگار لقب اسدالله و اسد رسوله یافت ، حمزه در جنگ احد بدست وحشی به شهادت رسید.

۶۹ - قاری قرآن مقدم است

پس از جنگ احد رسول خدا بالای سر شهداء ایستاد و فرمود: من بر اینها شاهد هستم ، هر کسی که در راه خدا زخم برداشته است روز قیامت خدا او را مبعوث خواهد کرد در حالی که از زخمش خون جاری است ، رنگ آن رنگ خون است ، بوی آن بوی مشک است ، بررسی کنید هر کسی که بسیار قرآن یاد گرفته بود او را در قبر پیش روی دیگران قرار دهید چون چند نفر را در یک قبر دفن میکردند.

مدرک :

سیره ابن هشام ج ۳ ص ۱۰۴.

۷۰ - عید نوروز

در سال ۴۶۷ هجری ملکشاه سلجوقی و وزیر او نظام الملک جمعی از منجمان را جمع نمودند، ایشان پس از بحث و گفتگو مقرر نمودند که عید نوروز را در اول حمل (فروردین) بگیرند، در صورتیکه تا آن وقت عید نوروز را در نیمه حوت (اسفند) میگرفتند.

مدرک :

المختصر فی تاریخ البشر ج ۱ ص ۱۹۱.



ملکشاه بن محمد از سلاطین سلجوقی بود در جمادی الاولی سال ۴۴۵ هجری متولد شد، و در شوال سال ۴۵۸ هجری قمری وفات یافت مدت عمرش ۴۰ سال و مدت سلطنتش ۲۰ سال بود.

نظام الملک حسن بن علی بن اسحاق طوسی وزیر دانشمند و مقتدر سلجوقیان بسال ۴۰۸ هجری و بقولی ۴۱۰ در نوقان طوس ولادت یافت ، و در سال ۴۵۸ قمری بقتل رسید.

## ۷۱ - خیانت در بیت المال

چون رسول خدا از جنگ خیبر فارغ شد به وادی القری ((مدعم)) غلام آزاد شده رسول خدا کتسه شد، مسلمانها گفتند: بهشت برایش گوارا باد، رسول خدا فرمود: نه ، قسم بانکه جان محمد در دست اوست هنوز عبای او در تنش از آتش شعله ور است ، چون عبا را از غنائم مسلمین دزدیده بود، مرد دیگری آمد و گفت : یا رسول الله من دو تا بند کفش از غنیمت برداشته ام فرمود: برای تو مانند آنها از آتش مهیا میشود.

مدرک :

الکامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۵۱.

## ۷۲ - سردار رشید اسلام و علی علیه السلام

پس از آنکه مالک اشتر بوسیله مأمور مخفی معاویه با عسل مسموم کشته شد، معاویه اهل شام را جمع کرد و خطبه خواند و گفت :

علی بن ابیطالب دو دست توانا داشت که یکی در صفین بریده شد و آن عمار یاسر بود و دیگری مالک اشتر بود که امروز بریده شد.

عده ای از بزرگان نخع نقل میکنند که چون خبر شهادت اشتر رسید خدمت علی علیه السلام وارد شدیم و دیدیم حضرت بسیار متأسف و ناراحت است و میگوید: خدا مالک را جزای خیر دهد، مالک چقدر با عظمت و با ارزش بود، اگر کوه بود بسیار بزرگ بود، و اگر سنگ بود بسیار سخت و استوار بود، بخدا سوگند که مرگ تو جهانی و ملتی را متزلزل و جهانی را شاد خواهد کرد، مانند مالک را باید گریه کنندگان گریه کنند، مگر نظیر مالک پیدا میشود؟!

ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح ص ۲۱۴ گوید: اگر کسی سوگند یاد کند که خدای متعال در عرب و عجم شخصی شجاعتر از مالک بغیر از استادش علی علیه السلام نیافریده من برای او احساس گناه نمیکنم ، خدا پاداش خیر دهد آن شخص را که از وی درباره مالک سوال کردند، گفت : من چه بگویم در حق شخصی که زندگی او اهل شام را پریشان و منهزم ساخت ، و مرگ او اهل عراق را شکست داد، و خیلی بجاست آنچه امیر المومنین علیه السلام درباره او فرمود: اشتر برای من آنچنان بود که من برای رسول خدا بودم .

در جریان حکمیت پس از نوشتن قرار داد به علی علیه السلام گفتند: اشتر بمطالب این صحیفه رضایت ندارد، و عقیده اش ادامه جنگ با اهل شام است ، حضرت فرمود: اگر من به چیزی راضی شوم اشتر هم راضی میشود، من و شما راضی شده ایم ، بازگشتن پس از رضایت و تبدیل کردن پس از اقرار جایز نیست مگر اینکه مشاهده نافرمانی خدا شود و یا با مضمون صلحنامه مخالفت شود.

گفتید: اشتر امر مرا ترک کرده و مخالفت رویه من است اشتر از همچو اشخاصی نیست ، و من او را آنطور نمیشناسم ایکاش در میان شما دو نفر مانند او پیدا میشد، بلکه ایکاش میان شما یکنفر مانند او بود که درباره دشمنان من مانند او بینش عمیق و واقعی داشت که در آن صورت زحمت شما از من کاهش مییافت و امیدوار میشدم که قسمتی از کجیهای شما درست شود. مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۷۶ و ج ۲ ص ۲۴۰.

چون رسول اکرم به مدینه مهاجرت کرد دید یهودیها روز (یا دهه عاشوراء) را روزه میگیرند، فرمود: من به تبعیت از برادرم موسی از یهود اولی هستم ، لذا عاشورا را روزه گرفت و مردم را به روزه آن امر نمود، چون روزه ماه رمضان واجب شد مردم را از روزه عاشورا نهی نکرد و امر هم نکرد.

مدرک :

الکامل ابن اثیر ج ۲ ص ۸۰.

۷۴ - مرد حق را ترک و ضایع کردی

پس از آنکه عبدالرحمن بن عوف در مجلس شوری به عثمان بیعت کرد و خلافت را از دست علی علیه السلام بیرون کرد ((مقداد بن عمرو)) رضوان الله علیه به عبدالرحمن گفت : بخدا قسم مردی را ترک و ضایع کردی که از بمعروف کنندگان و از عاملین بحق و عدالت است ، بخدا قسم اگر برای خود یاور پیدا میکردم روی این مسأله با قریش میجنگیدم همچنانکه در بدر و احد جنگیدم ، عبدالرحمن گفت : مادرت در عزایت نشیند مواظب باش که مردم این سخن را از تو نشنوند، میترسم که صاحب فتنه و تفرقه انداز بین مسلمانها باشی .

مقداد گفت : کسی که مردم را بسوی حق و اهل حق ، و بسوی اولو الامر دعوت میکند صاحب فتنه نمیباشد، بلکه صاحب فتنه کسی است که مردم را با عمل خود وارد باطل کرد و هوای نفس را بر حق و حقیقت مقدم داشت ، صاحب فتنه و تفرقه انداز این شخص است ، چهره عبدالرحمن سرخ شد و گفت : اگر بدانم از این سخن منظورت من هستم کار من و تو سخت میشود و بجاهای باریک خواهد کشید، مقداد گفت : مرا تهدید میکنی ای پس ام عبدالرحمن؟! عبدالرحمن برخاست و رفت .  
مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۹ ص ۵۷.

عبدالرحمن بن عوف اهل مکه و از قریش بود، ده سال بعد از عام الفیل ولادت یافت شاید ششمین نفری باشد که اسلام آورد، به حبشه و از آنجا به مدینه هجرت کرد، در سقیفه بنی ساعده به نفع ابوبکر تلاش کرد، در شورای شش نفری خلافت

عثمان را تثبیت نمود، علی علیه السلام او را نفرین کرد، سپس میان او و عثمان عداوت و خلاف رخ داد و تا آخر عمر با هم حرف نزدند، در سال ۳۱ یا ۳۲ از دنیا رفت و وصیت کرد او را شبانه دفن کنند تا عثمان بر او نماز نخواند. مقداد بن اسود کندی که مقداد بن عمرو نیز میگویند، از پیشقدمان در اسلام و از مهاجرین به حبشه است، در بدر و احد و سایر جنگها شرکت کرد و از تیراندازان بنام بود، وی از دوستان ارشد علی علیه السلام را به مسجد می بردند مقداد دست در قبضه شمشیر، چشم مولی منتظر اشاره بود، مناقب مقداد زیاد است، در سال ۳۳ هجری در جرف یک فرسخی مدینه از دنیا رفت جنازه اش را به مدینه آورده دفن کردند.

۷۵ - کار امت را خراب کردند

حسن بصری گوید: کار مردم را دو نفر خراب کرد: یکی عمرو بن عاص بود که در صفین به معاویه پیشنهاد کرد قرآنهارا بسر نیزه ها بلند کردند، چون این حيله عملی شد خوارج و حکمیت پیش آمدند که اثر این حکمیت تا قیامت باقی ماند (حکومت بنی امیه که رو به تمام بود زنده شد).

دیگری مغیره بن شعبه بود که در کوفه از جانب فرماندار بود، معاویه بقصد عزل او را بشام دعوت کرد، مغیره با چند روز تاخیر در شام حاضر شد، معاویه پرسید: چرا تاخیر کردی؟ مغیره گفت: مشغول فراهم نمودن مقدمات کاری بودم، معاویه پرسید: چه کاری؟ گفت: بیعت کردن برای ولایتعهدی یزید، معاویه با تعجب پرسید: این کار را کردی؟! گفت: بلی، گفت: به محل ماموریت خود برگرد.

چون مغیره از نزد معاویه بیرون شد اصحابش پرسیدند چه شد؟

گفت: پای معاویه را در رکاب ضلالت و گمراهی نهادم که تا روز قیامت از آن بیرون نیاید.

حسن بصری گفت: در اثر این بنای شوم است که خلفای بنی امیه از مردم برای فرزندان خود بیعت می گرفتند، اگر کار مغیره نبود خلافت تا روز قیامت به شیوه شوری انجام می یافت.

مدرک:

تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۲۰۶.

ابو سعید حسن بن یسار معروف به حسن بصری ، پدرش از اسیران دشت میسان بود، حسن بسال ۲۱ هجری در مدینه متولد شد، در سایه علی علیه السلام بزرگ شد، نویسنده ربیع بن زیاد والی خراسان شد، در بصره سکونت گزید، وی از نظر شیعه و امامان آنها مذموم بوده ، امام سجاد و امام باقر علیه السلام به او ایراداتی نموده اند، امیر المومنین علیه السلام او را نفرین کرده و در حق او فرموده : هر قومی سامری دارد، و این سامری این امت است ولی او ((لا مساس )) نمیگوید در عوض ((لاقتال )) میگوید، وی طالب ریاست بود و به دلخواه مردم سخن میگفت : در سال ۱۱۰ هجری در بصره از دنیا رفت .

۷۶ - اینگونه اغفال میکنند

چون عایشه و طلحه و زبیر از مکه خارج و بسوی بصره روانه شدند شبانه به چشمه ((حواب )) که آب بنی عامر بن صعصعه بود رسیدند، سگهای آنجا پارس کرده شترهای آنها را رم دادند، یکی از اصحاب عایشه گفت : خدا حواب را لعنت کند چقدر سگ دارد؟! چون عایشه نام حواب را شنید گفت : براستی اینجا حواب است ؟ گفتند: بلی ، عایشه فریاد زد مرا برگردانید، مرا برگردانید، پرسیدند: چه شد و چه خبر است !؟

گفت : از رسول خدا شنیدم که میفرمود: گویا می بینم سگهای حواب به یکی از زنان من پارس میکنند سپس به من فرمود: حمیرامبادا آن زن تو باشی .

زبیر گفت : خدا رحمت کند آرام باش که ما فرسخها راه آب حواب را پشت سر نهاده ایم ، عایشه گفت : آیا شاهد داری که اینجا حواب نیست و این سگها مال حواب نمیباشند؟ طلحه و زبیر پنجاه نفر از صحرا نشینان را آوردند و به آنها رشوه دادند که ایشان شهادت دادند: اینجا آب حواب نیست ، و این اولین شهادت دروغ بود در اسلام .  
مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۹ ص ۳۱۱.

عایشه دختر ابوبکر و ام همسر رسول خدا هفت ساله بود که در مکه رسول خدا او را در ماه شوال به عقد خود در آورده ، نه سال و دو ماه داشت که در مدینه در ماه شوال رسول اکرم با او بنا نمود موقع رحلت آن حضرت بیست ساله بود، همیشه در منزل نبوت معرکه گردان بود، از خدیجه بدگوئی میکرد، بر ماریه قبطیه تهمت بست ، با علی و فاطمه علیهما السلام دشمنی

میکرد، رسول خدا را اذیت می نمود، در زمان ابوبکر و عمر محترم میزیست ولی در زمان عثمان آن احترام را ندید لذا به دشمنی او برخاست و عثمان را نعل خواند و مردم را بر علیه او تحریک نمود، چون عثمان کشته شد و علی علیه السلام به خلافت انتخاب شد بر علیه او برخاست و به همراهی طلحه و زبیر جنگ جمل را بر پا نمود، چون امام بر او دست یافت از او در گذشت و محترمانه به مدینه روانه نمود، بالاخره در خلافت معاویه بسال ۵۷ از دنیا رفت و شبانه در بقیع دفن شد، بعضی را عقیده آنست که معاویه او را با حيله بچاه افکند و کشت و ابوهریره بدروغ شهادت به مرگ و دفن او داد.

۷۷- من هم از شما هستم

ابو رافع نقل میکند: در جنگ احد چون علی علیه السلام پرچمداران قریش را کشت ، رسول خدا جماعتی از کفار را دید به علی گفت : بایشان حمله کن ، علی حمله کرده ایشانرا متفرق ساخت ، جمعیت دیگری را نشان داد و فرمود: حمله کن ، حمله نمود و متفرق ساخت و عده ای را کشت ، جبرئیل گفت : یا رسول الله این کار علی مواسات و از خود گذشتگی است ، حضرت فرمود: او از من است و من از او هستم ، جبرئیل گفت : من هم از شما هستم ، در این حال صدائی شنیدند که میگفت : (( لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی )) .

مدرک :

الکامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۰۷

ابو رافع غلام عباس عموی پیامبر بود که او را برسول خدا بخشید چون ابو رافع خبر مسلمان شدن عباس را به حضرت خبر آورد پیامبر او را آزاد نمود، باز هم ابو رافع ملازم خدمت پیغمبر بود، در وفات پیامبر ابو رافع از شدت غم غش نمود، بعد از رسول خدا ملازم امیر المومنین علیه السلام شد و صاحب بیت المال بود، در جنگهای جمل و صفین و نهروان در خدمت حضرت بود، بعد از شهادت آن حضرت به مدینه برگشت ، امام حسن علیه السلام زمینی در ینبع باو داد، و خانه علی علیه السلام را با او قسمت کرد.

ابن سیف نقل میکند که مروان خطبه میخواند، در خطبه از علی علیه السلام بدگوئی کرد، امام حسن علیه السلام فرمود: این شخص که او را ناسزایگوئی بدترین مردم است؟! مروان گفت: نه بلکه بهترین مردم است.

مردی از فرزندان عثمان در روز عرفه بپا خاست و به هشام بن عبدالملک گفت: امروز روزی است که خلفاء لعن ابو تراب را در آن مستحب میشمردند!!

اشعث بن سوار نقل میکند که عدی بن اریطه در منبر علی علیه السلام را ناسزا گفت، حسن بصری گریست و گفت: امروز شخصی را ناسزا گفتند که در دنیا و آخرت برادر رسول خدا است.

یکی از زناناده های بنی امیه بنام خالد بن عبدالله دائماً علی علیه السلام را فحش میداد، روز جمعه در خطبه نماز گفت: بخدا قسم رسول خدا که علی را به کار میگماشت و میدانست او چیست ولی چاره نداشت چون دامادش بود!! سعید بن مسیب که در میان جمعیت خوابش برده بود چشمهایش را باز کرد و گفت: وای بر شما این خبیث در منبر چه گفت، من در خواب دیدم که قبر پیغمبر شکافته شد و پیغمبر را دیدم که میفرماید: دروغ گفתי ای دشمن خدا.

سدی نقل میکند: در مدینه کنار احجار الزیت ایستاده بودم که مردی شتر سوار آمد و ایستاد و علی علیه السلام را ناسزا گفت، مردم اطرافش را گرفته و نگاهش میکردند که سعد بن ابی وقاص سر رسید و گفت: خدایا اگر این شخص بنده صالح ترا ناسزا داده خواری دنیا را به او نشان ده، چیزی نگذشت که شترش رم کرده و او را بزمین انداخت و گردنش شکست.

مدرک:

شرح نهج البلاغه ج ۱۳ ص ۲۲۰ - ۲۲۲.

قرطبی نقل میکند: از ابوبکر طرطوسی پرسیدند: عده ای در محفلی جمع میشوند مقداری قران میخوانند بعد یکنفر برای آنها اشعار میخواند و ایشان میرقصند و شادی میکنند و نی میزنند، آیا حاضر شدن در مجلس ایشان حلال است یا نه؟

در جواب گفت: مذهب صوفیان بطالت و نادانی و گمراهی است، دین اسلام عبارتست از کتاب خدا و سنت رسول خدا، اما رقص و اظهار عشق و شادی پس اول احداث کننده آن سامری و اصحاب او بودند: چون سامری گوساله را درست کرد در اطراف آن مشغول رقص و پایکوبی شدند، این کار گوساله پرستان است، مجلس رسول خدا چنان موقر و آرام بود که گویا بالای سرشان مرغ است.

مدرک:

کتاب حياء الحيوان دمیری ماده عجل .

۸۰ - مرا به رحم قسم داد

طلحه بن عثمان معروف به ((کبش الکتیبه)) در جنگ احد پرچم کفار را بدست داشت، صدا زد: ای محمد مگر شما گمان ندارید که کشتگان ما در آتش و کشته های شما در بهشت هستند؟ کسی از شما بیاید یا مرا بدوزخ فرستد و یا من او را روانه بهشت سازم، علی بن ابیطالب باو حمله برده با یک ضربه شمشیر پایش را قطع کرد، موقع افتادن بزمین عورتش نمایان شد، به علی علیه السلام گفت: ترا بخدا و رحم قسم میدهم که مرا نکشی، حضرت از او دست برداشت و منصرف شد، رسول اکرم تکبیر گفت، از علی پرسیدند: چرا او ار نکشتی؟ فرمود: چون مرا بخدا و رحم قسم داد:

مدرک:

تفسیر الکاشف ج ۲ ص ۱۷۷ تالیف شیخ محمد جواد مغنیه نویسنده توانای عرب لبنانی متوفای شب شنبه ۱۹ محرم الحرام سال ۱۴۰۰ هجری قمری .

۸۱ - اولین مومن کیست؟



اکثر محدثین ، اسلام آوردن ابوبکر را پس از عده ای از مسلمانان نوشته اند، از آن جمله است : علی بن ابیطالب و برادرش جعفر بن ابیطالب ، زید بن حارثه ، ابوذر غفاری ، عمر و بن عبسه ، خالد بن سعید بن عاص و خباب بن ارت و ابوبکر بعد از اینها مسلمان شد، و اگر روایات صحیح و نقلهای موثق را مورد دقت و مطالعه قرار دهیم می بینیم که همه آنها دلالت بر آن دارد که علی بن ابیطالب اول کسی است که ایمان آورد و بعضی ها گفته اند: اول ایمان آورنده ابوبکر است .  
مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۳ ۲۲۴.

((رسول اکرم پس از بعثت سه سال بطور مخفی و هراسان مشغول تبلیغ بود که در این مدت عده ای از خویشان و نزدیکان مثل علی علیه السلام و جعفر و ابوذر و... ایمان آوردند، پس از سه سال آیه (( فاصدع بما تومر )) نازل که رسول خدا دعوت خود را علنی کرد که بنظر میرسد ابوبکر در این حرکت و دعوت اولین کسی است که ایمان آورده است ، اولین مومن علی علیه السلام بطور مطلق ، و اولین مومن پس از سه سال و اظهار دعوت و رفع خوف ابوبکر است - ع)).

۸۲ - دو عقیده مخالف

از حکیمی پرسیدند: که خلاصه عقاید شیعه و سنی چیست ؟ فرمود: خلاصه عقاید سنی آنستکه بعد از حمد حضرت آفریدگار و نعت جناب رسول مختار: رحمه الله علی الفاسقین و الفاسقات و الفاجرین و الفاجرات ، و خلاصه عقاید شیعه آنستکه بعد از حمد حضرت باری تعالی و نعت حضرت مصطفی : لعنه الله علی جمیع المومنین و المومنات  
مدرک :

نامه دانشوران ج ۸ ص ۳۱۶ تالیف جمعی از دانشمندان دوره ناصرالدین شاه

۸۳ - علائم شهادت امام حسین

چون حسین علیه السلام کشته شد هفت روز آفتاب که طلوع کرده و بدیوارها میتابید مثل ملافه قرمز بود، در روز شهادت آن حضرت : روز عاشورا آفتاب کسوف نمود، شمشاه آفاق آسمان سرخ شد و پس از آن همیشه سرخی در آسمان مشاهده میشود.

مدرک :

تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۲۰۷

در این مناسبت ابوالعلاء معری گفته است :

و علی الفق من دماء الشهيد

دین علی و نجله شاهدان

فهما فی اواخر الیل فجرا

ن و فی اولیاته شفقان

ثبتا فی سبیله لیجیئا الح

شر مستعد یا الی الرحمان

یعنی در افق آسمانها از خونهای علی و فرزندش دو شاهد هست ، آن دو در آخر شب فجر و روشنائی و در اوائل شب شفق و نور سرخ رنگ میباشند، در راه خدا استقامت و پایداری نمودند تا در روز محشر بدرگاه خدای مهربان بشکایت و دادخواهی بیایند.

۸۴ - از شهادت امام حسین اطلاع یافتند

ابن عباس گوید: در نیمه روزی رسول خدا را ژولیده مو و گرد آلوده و شیشه های پر از خون در دست ، در خواب دیدم و گفتم : پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله این خون چیست ؟ فرمود: خون حسین و یاران او است که امروز جمع کرده ام ، حساب کردند و دیدند حسین و یارانش در همان روز شهید شده اند.

سلمی گوید: خدمت ام سلمه رفتم و دیدم گریه میکند، پرسیدم : چرا گریه میکنی ؟ گفت : رسول خدا را در خواب دیدم که سر و محاسنش خاک آلود است ، پرسیدم : یا رسول الله چه شده است ؟ فرمود: حاضر و ناظر شهادت حسین عزیز بودم .

مدرک :

تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۲۰۸

نقل شده که رسول خدا یک مشت از خاک تربت امام حسین را که جبرئیل آورده بود به ام سلمه داد و فرمود: هر وقت این خاک تبدیل بخون شد حسین کشته شده است ، ام سلمه آن خاک را در شیشه نگهداری میکرد، روز عاشورا دید آن خاک تبویل بخون شده است ، لذا از شهادت حسین آگاه شد و بمردم خبر داد.

مدرک :

الکامل بن اثیر ج ۳ ص ۳۰۳

خباب کلبی گوید: به کربلا رفتم و در آن جا به مرد محترمی از عرب گفتم: از اشعاری که جن ها در عزای امام حسین علیه السلام میسرایند و شنیده ای بمن خبر ده ، گفت : همه اهالی این محل نوحه سرائی جن را شنیده اند و از هر کس بپرسی بتو جواب خواهد گفت ، گفتم : تو خودت آنچه را که شنیده ای بمن بگو، گفت : این اشعار را شنیده ام :

مسح الرسول جینه

فله بریق فی الخدود

ابواه من علیاقریش

و جدہ خیر الجدود

مدرک :

تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۲۰۸

((در کتاب شریف ((الذریعه ج ۳ ص ۱۴)) می نویسد: این شعر از کعب بن زهیر متوفای سال ۲۶ هجری است که در مدح

امام حسین علیه السلام سروده است ))

((شاید شعر از او باشد و جن آنرا یاد گرفته و در مدح و رثاء امام مظلوم سروده اند، نه اینکه شعر را جن ساخته باشد - ع)).

نوفل بن فرات نقل میکند که نزد عمر بن عبدالعزیز بودم که شخصی از یزید بن معاویه یاد کرد و از او با عنوان و لقب امیر المومنین نام برد!! عمر بن عبدالعزیز گفت : به او امیر المومنین میگوئی؟! دستور داد به آن شخص بیست تازیانه زدند. واقدی نقل میکند که عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه میگفت :

بخدا قسم ما بر یزید خروج نکردیم مگر بدان جهت که ترسیدیم از آسمان سنگباران شویم ، چون یزید مردی است که با کنیزان ام ولد پدرش و دختران و خواهران او زنا میکند و شراب میخورد و نماز نمیخواند.  
مدرک :

تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۲۰۹.

عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه ، مادرش جمیله است ، نطفه اش در شب جنگ احد بسته شد، موقع رحلت رسول اکرم هفت سال داشت ، مرد زاهد و عابد بود، برای خود رختخواب نداشت ، شبها نماز میخواند هر وقت خسته میشد خود را بزمین انداخته و سر بر بازوی خود گذاشته میخوابید، در سال ۶۳ هجری که سپاهیان یزید برای غارت و قتل عام هجوم آوردند عبدالله شجاعانه جنگید تا شهید شد.

عبدالله بن عمر میگفت : به کسی بیعت کنیم که با میمونها و سگها بازی میکند و شراب میخورد، و علنی فسق و فجور مرتکب میشود؟!

پس در این صورت جواب خدا را چه میدهیم .

مدرک :

تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۲۸.

چون رسول خدا از غزوه تبوک مراجعت نمود نمایندگان طائف از قبیله ثقیف خدمت رسول خدا شرفیاب شده و اظهار مسلمانی کردند ولی درخواست نمودند که ((معبد لات)) را خراب نکند و اجازه دهد که سه سال او را عبادت شود که حضرت پذیرفت تا اینکه به یک ماه قانع شدند باز پذیرفته نشد، درخواست دوم آنها این بود که ایشان را از نماز معاف بدارد، حضرت فرمود: (( لا خیر فی دین لا صلاة فیه )) : دینی که نماز ندارد فایده ندارد.

چون کاملاً اسلام را پذیرفتند حضرت همراه ایشان مغیره بن شعبه و ابو سفیان بن حرب را فرستاد تا معبد لات را ویران کنند، چون شروع به تخریب کردند زنان ثقیف با روهای باز و گریه کنان از خانه ها بیرون ریختند.  
مدرک :

المختصر فی تاریخ البشر ج ۱ ص ۱۴۹.

((اعراب با آن زندگی فلاکت بار بقدری متکبر و مغرور بودند که حاضر به رکوع و سجود نبودند لذا از اسلام خود داری میکردند که در این باره داستانهای نقل شده ، حتی شیادانی که بعد از رسول خدا ادعای پیغمبری میکردند اولین چیزی که برای جلب مرید انجام میدادند رکوع و سجود و گاهی اصل نماز را برمیداشتند و ساقط میکردند، چنانکه در حالات مسیلمه کذاب و طلحیه نقل شده است - ع)).

۸۸ - خصال بد معاویه

حسن بصری میگفت : در معاویه چهار خصلت جمع بود که اگر نبود جز یکی حتما او را هلاک میکرد، و آنها عبارتند از:  
۱ - بدست گرفتن خلافت اسلامی بدون مشورت و مراجعه به آراء عمومی در صورتی که بقایای اصحاب رسول خدا و اشخاص با فضیلت در میان مردم بودند.

۲ - جانشین کردن پسرش یزید، در صورتی که او جوانی بود دائم الخمر و لباسهای حریر می پوشید و ساز و طنبور می نواخت .

۳ - جانشین کردن پسرش یزید، در صورتی که او جوانی بود دائم الخمر و لباسهای حریر می پوشید و ساز و طنبور می نواخت .

۳- ادعا و ملحق نمودن زیاد به فرزندی ابوسفیان ، در صورتی که رسول خدا فرموده است : (( الولد للفراش و للعاهره الحجر )) .

۴- کشتن حجر بن عدی و یارانش ، لعن و نفرین باد بر معاویه از ناحیه حجر و یارانش .

مدرک :

المختصر ج ۱ ص ۱۸۶.

۸۹- مادر فرزند کث

ام اوفی عبیده خدمت عایشه وارد شد و گفت : چه میگوی در حق مادری که فرزند کوچک خود را کشته است ؟ عایشه گفت : آتش بر او واجب است گفت : چه میگوئی درباره زنی که بیست هزار نفر از فرزندان بزرگ خود را کشته است ، عایشه به کنیزانش گفت : دست این دشمن خدا را گرفته بیرونش کنید.

مدرک :

عیون الاخبار ابن قتیبه ج ۱ ص ۲۰۲.

۹۰- ابوالعیناء و کنیز

ابوالعیناء گوید: کنیزی دیدم که با مسگری سخن میکرد و قسم یاد می نمود که دیگر بخانه مولای خود برنمیگردم ، من از آن کنیز سبب آن همه انکار را پرسیدم گفت : (( انه یواقعی من قیام و یصلی قاعدا و یشتمنی باعراب و یلحن فی القران و یصوم فی الخمیس و الاثنین و یفطر فی رمضان و یصلی الظهر و یتراک الصبح )) :

او با من ایستاده جماع میکند ولی نماز را نشسته میخواند، مرا با حرکات صحیح فحش میدهد ولی قران را غلط میخواند، روز پنجشنبه و دوشنبه را روزه میگیرد ولی در ماه رمضان روزه نمیگیرد، نماز صبح را ترک میکند و نماز ظهر را بجا میآورد.

مدرک :

نامه دانشوران ناصری .

۹۱ - دروازه ساعات

ابن عساکر در تاریخ شام می نویسد: بدان جهت به یکی از دروازه های شام دروازه ساعت گویند که در کنار آن ساعتی درست کرده بودند که با آن ساعتهای روز را معلوم میکردند، در آن مجسمه چند گنجشگ بود از مس ، و مجسمه ماری و زاغی بود از مس ، چون سر ساعت میشد مار بیرون آمده به سر گنجشگها صیحه میکشید و همچنین غراب بیرون آمده صدا میکرد، از یکی از گنجشگها سنگ کوچکی به طشت میافتاد.

مدرک :

کتاب علماء معاصرین : ص ۳۰۲ تالیف محدث جلیل حاج ملا علی خیابانی تبریزی مولود ۲۸ شوال ۱۲۸۲ قمری متوفای ۱۴ صفر سال ۱۳۷۶ قمری صاحب تالیفات عدیده از جمله ((وقایع الایام )) در پنج جلد.

۹۲ - سر امام حسین و یزید

در کتاب الاتحاف بحب الاشراف می نویسد: چون سر مقدس اباعبدالله علیه السلام را بشام پیش یزید بردند، یزید دستور داد پوشش را از روی سر برداشتند، چون چشم یزید به سر افتاد مثل اینکه بویی استشمام کرد، لذا گوشه لباسش را جلو دهان و دماغش گرفت و گفت :

(( الحمد لله الذی کفانا المون بغیرمونه کما اوقدوا ناراً للحرب اطفالها الله . ))

دبا، دایه یزید گوید: در این موقع نزدیک سر مطهر رفتم و دیدم از آن بویی از بوهای بهستی مانند مشک خالص بلکه پاکتر از آن بلند است .



مدرک :

علماء معاصرین ص ۲۹۰.

۹۳ - عبدالمطلب و امیه

عبدالمطلب با امیه شرط بستند که بوسیله دو مسابقه دهند، جایزه مسابقه این بود که هر کس برنده شد از طرف دیگر صد شتر و ده غلام و ده کنیز بگیرد، و یکسال او را غلام خود نموده و کار بکشد، و بعلاامت غلامی سر او را بتراشد، عبدالمطلب برنده شد و جایزه را گرفت و میان قریش تقسیم کرد، چون خواست سر امیه را بعلاامت غلامی بتراشد امیه پیشنهاد کرد سر او را نتراشد در عوض ده سال به عبدالمطلب غلامی کند، عبدالمطلب پذیرفت ، لذا امیه یازده سال جزو غلامان و کارگران عبدالمطلب بود و برای شکمش کار میکرد.

مدرک نهج البلاغه ج ۱۵ ص ۲۳۲.

عبدالمطلب جد بزرگوار رسول اکرم ، در مدینه متولد شد نامش شیبه الحمد بود، دارای جلالت ظاهر و مناقب زیاد و سرور قریش بود، نزد پادشاهان عصر احترام خاص داشت ، تا زنده بود از رسول اکرم کفالت نمود، پس از صد و چهل سال در هشت سالگی رسول اکرم وفات یافت .

امیه بن عبد شمس از اهالی مکه و تا ولادت رسول اکرم زنده بود، جمعی از مورخان را عقیده آنستکه امیه و پسر عبد شمس و از قریش نبود بلکه غلام رومی بود بجهت ذکاوت و هوشمندیش عبد شمس طبق مراسم جاهلی او را به فرزندی قبول نمود - الاعلام - سفینه .

۹۴ - مقایسه بین عبدالمطلب و امیه

روزی معاویه از دغفل نسابه پرسید: عبدالمطلب را دیدی ؟ گفت :

بلی ، پرسید: او را چگونه دیدی ؟ گفت : او مردی بود بزرگوار و زیبا و نورانی مثل اینکه در سیمای او نور نبوت میدرخشید، معاویه گفت :

امیه بن عبد شمس را نیز دیدی ؟ گفت : بلی ، پرسید: چگونه دیدی ؟

گفت : او مردی ضعیف و خمیده پشت و نابینا بود که غلامش ذکوان دست او را گرفته میبرد، معاویه گفت : او پسرش عمرو بود، غلام او نبود، دغفل گفت : شما چنین میگویید ولی بعقیده ما غلامش بود.  
مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۱۵ ص ۲۳۲.

دغفل بن حنظله شیبانی نسابه عرب که در نسب شناسی ضرب المثل بود، در خلافت معاویه نزد او زفت معاویه از او سوالاتی نمود، بسال ۶۵ در آب غرق شد.

۹۵ - مقایسه بین دو نسل

در کتاب سیاده الاشراف می نویسد: از جمله چیزهایی که دماغ حسودان را بخاک میمالد این است که موقع شهادت امام حسین علیه السلام بنی امیه دوازده بچه در گهواره های طلائی و نقره ای داشتند، و از آن حضرت بغیر از علی بن الحسن زین العابدین نمانده بود، ولی حالا کمتر شهری و دهی است که در آن عده کثیری از اولاد حسین علیه السلام پیدا نشود، و از بنی امیه احدی زنده نمانده است .

از ظلم شد معاویه را نسل منقطع

و زعدل ماند نسل علی زنده در جهان

مدرک :

وقایع الایام حاج ملا علی خیابانی جلد صیام صفحه ۴۱۳.

۹۶ - اسماء مقدسه پنج تن

مجاهد از ابن عباس نقل میکند: رسول خدا فرمود: چون شب معراج مرا به آسمان بردند دیدم بر در بهشت نوشته شده: (( لا اله الا الله محمد رسول الله علی حب الله ، الحسن و الحسين صفوة الله ، فاطمه خیره الله ، علی باغضیهم لعنه الله . ))  
مدرک :

تاریخ بغداد ج ۱ ص ۲۵۹ تاءلیف ابوبکر احمد بن علی معروف به خطیب بغدادی متوفای سال ۴۶۳ هجری قمری .

۹۷ - مسابقه دادن رسول اکرم

رسول اکرم شتری داشت بنام ((عضباء)) با هر کس مسابقه میداد برنده میشد، روزی عربی آمد و با آن حضرت مسابقه داد و برنده شد، این معنی بر مسلمانها گران آمد و ناراحت شدند، حضرت فرمود: (( حق علی الله ان لا یرفع شیئا من الدنيا الا وضعه )) : بر خدا حق است که هر چیزی را که در دنیا بلند کرد آن را پست کند.  
مدرک :

بحار الانوار ج ۶۳ ص ۱۴.

۹۸ - بلال اذان میگوید

در سال ۱۸ هجری که عمر بشام سفر کرد، چون وقت نماز شد مردم از عمر درخواستند که دستور دهد بلال اذان بگوید، بلال شروع به اذان کرد، تمامی کسانی که پیغمبر را دیده و اذان گفتن بلال را در حضور او دیده بودند به گریه افتادند تا محاسن آنها از اشک تر شد، عمر هم گریست، آنهاییکه رسول خدا را دیده بودند بیاد آن حضرت و بیاد آن روزها گریستند، و آنهاییکه ندیده بودند بخاطر گریه اصحاب گریستند.

مدرک :

الکامل ابن اثیر ج ۲ ص ۳۹۴.

۹۹ - من شاهم یا خلیفه

عمر بن خطاب از سلمان فارسی پرسید: من شاه هستم یا خلیفه؟ سلمان گفت: اگر یک درهم یا کم و یا زیاد از زمین مسلمانها مالیات بگیری و در غیر حق آن صرف کنی شاه میباشی و الا خلیفه هستی، عمر بسیار گریست.

مدرک :

الکامل ابن اثیر ج ۳ ص ۳۲.

سلمان فارسی یا سلمان محمدی یکی از یاران معروف و زاهد رسول اکرم، اصلش ایرانی است، در طلب دین پس از تحمل مشقتها زیاد خود را به مدینه رسانده و به پیامبر اسلام ایمان آورد، در جنگ خندق و جنگهای بعد از آن شرکت کرد وی یکی از ارکان اربعه تشیع و دوستداران علی علیه السلام بود، بسال ۳۴ و بقولی ۳۵ در ۲۵۰ و بقولی ۳۵۰ سالگی در مدائن از دنیا رفت.

۱۰۰ - دو برابر در میدان نبرد

روز هشتم جنگ صفین مردی از سپاه شام بمیدان آمد و مبارز خواست ، مردی از سپاه عراق بمیدان او رفت ، مدتی با شدت تمام پیکار کردند، تا عراقی دست در گردن شامی انداخت و بسوی خود کشید که هردو اسب افتادند و اسبهای هر دو فرار کردند، آخر الامر عراقی شامی را بزمین زد و روی سینه او نشست ، در این موقع کلاهخود شامی از سرش افتاد و قیافه اش ظاهر شد، عراقی دید که برادر تنی خود اوست .

اصحاب علی علیه السلام صدا زدند: زود باش راحتش کن ، گفت :

برادرم است ، گفتند: پس آزادش کن ، گفت : نه بخدا مگر آنکه امیر المومنین اجازه دهد، جریان را به حضرت رساندند، پیام داد که رهایش کن ، از سینه برادر برخاست عراقی به سپاه علوی و شامی بسوی سپاه معاویه برگشتند.  
مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۵ ص ۲۱۵.

#### ۱۰۱ - عمر حضرت نوح

امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت نوح دو هزار سال و سیصد سال در دنیا عمر کرد: هشتصد و پنجاه سال قبل از بعثت برسالت ، و هزار سال و پنجاه سال کم بعد از بعثت که در میان قوم خود مشغول دعوت و تبلیغ بود، و پانصد سال بعد از آنکه کشتی بیرون شد و آبها خشک گردید، شهرها ساخت و فرزندان خود را در شهرها سکونت داد.  
یک روز جلو آفتاب نشسته بود که ملک الموت نزد او آمد و گفت :

((السلام علیک))، نوح جواب سلام را داد و پرسید: برای چه آمده ای ای ملک الموت ؟ گفت : برای قبض روح تو، فرمود:

اجازه ده از جلو آفتاب بسایه منتقل شوم ، چون بسایه رفت ، فرمود: ای ملک الموت تمام عمریکه کرده ام مانند این منتقل شدن از آفتاب بسایه میباشد، ماموریت خود را انجام ده

مدرک :

روضه کافی ص ۲۸۴ تاءلیف ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی متوفای سال ۳۲۸ هجری یا ۳۲۹ هجری .

در عام الجماعه که مردم با معاویه بیعت میکردند از ((مقطع عامری)) که از یاران علی علیه السلام بود و در جنگ صفین شرکت داشت جویا شد، مقطع را که آن موقع بسیار پیر شده بود نزد معاویه آوردند، چون چشم معاویه باو افتاد گفت : آه اگر این وضع رانداستی از دستم نجات نیافتی گفت : ترا بخدا مرا بکش و از ناراحتی دنیا نجاتم ده و بملاقات پروردگار نزدیک ساز.

معاویه گفت : ترا نمیکشم ولی به تو احتیاجی دارم ، مقطع گفت : حاجت چیست ؟ گفت : میخوام برادر من باشی ، مقطع گفت : ما و شما بخاطر خدا از هم جدا شده ایم دیگر ممکن نیست جمع و متحد شویم ، بماند تا خدا در آخرت میان ما قضاوت کند، معاویه گفت :

دخترت رابازدواج من در آور، مقطع گفت : چیزی را که برایم آسانتر از آن بود نپذیرفتم ، معاویه گفت : هدیه ای از من بپذیر، مقطع گفت : مرا آنچه نزد تو است احتیاجی نیست ، برخاست و رفت و چیزی از معاویه قبول نکرد.  
مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۵ ص ۲۲۳.

عام الجماعه سالی که امام حسن مجتبی علیه السلام مصالحه نمود و مردم به حکومت معاویه اجتماع نمودند.

مدائنی گوید: مردی برایم نقل کرد که در شام بودم و از کسی نمیشنیدم که دیگری را علی و حسن و حسین صدا کند بلکه هر که بود نامش معاویه و یزید و ولید و هشام بود، تا روزی گذرم بمردی افتاد و آب خواستم فرزندانش را علی و حسن و حسین صدا کرد، گفتم : مردم با این نامها نامگذاری نمیکنند چطور شده فرزندان را با این نامها نامیدی ؟

گفت : مردم فرزندان خود را با نامهای خلفاء مینامند، چون موقع ناراحتی بانها لعن و فحش میدهند به نام خلفاء توهین میشود، من فرزندانم را با این نامها نامیده ام که اگر بانها فحش دادم در واقع بدشمنان خدا فحش داده باشم (نعوذ بالله مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۷ ص ۱۵۹.

۱۰۴ - نقباء انصار

در لیلۃ العقبه رسول اکرم دوازده نفر نقیب (سرپرست و رسیدگی کننده بامور اجتماعی قومی) انتخاب نمود، و آنها عبارت بودند از:

اسعد بن زراره ، سعد بن ربیع ، سعد بن خيثمه ، منذر بن عمرو، عبدالله بن رواحه ، براء بن معرور، ابوالهيثم بن تيهان ، اسيد بن حضير، عبدالله بن عمرو بن حرام ، عبادة بن صامت ، رافع بن مالک .  
مدرک :

الاستيعاب في معرفة الاصحاب ج ۱ ص ۸۰.

۱۰۵ - تا زنده ام دشمن خواهم بود

صفيه همسر رسول خدا ميگويد: چون رسول خدا وارد مدينه شد و اقامت اختيار کرد: پدرم حي بن اخطب و عمويم ابو ياسر در تاريخي صبح خدمت او رفتند، روز را مانده پس از غروب خسته و کسل باز گشتند، عمويم از پدرم مي پرسيد: اين همان است (پيغمبري که منتظرش بوديم) گفت : بخدا قسم که همانست ، گفت : كاملا او را ميشناسي ؟ گفت : آري ، پرسيد: چه تصميم داري ؟ گفت : بخدا قسم تا زنده هستم با او دشمني خواهم کرد.

ابو سعید خدری گوید: رسول خدا مشغول تقسیم غنائم بود که ابن ذی الخویصره (نامش حرقوس بن زهیر بود) آمد و گفت :  
یا رسول الله با عدالت رفتار کن !! فرمود: اگر من با عدالت رفتار نکنم چه کسی اجرای عدالت میکند؟! عمر بن خطاب گفت :  
یا رسول الله اجازه دهید تا گردنش بزخم ، فرمود: ول کن برود، او را یارانی خواهند بود که شما نماز و روزه خود را در مقابل  
نماز و روزه آنها حقیر و ناچیز می‌شمارید، از دین خارج میشوند مانند خارج شدن تیر از کمان .  
مدرک :

تفسیر روح المعانی ج ۱۰ ص ۱۰۶ تالیف ابوالفضل شهاب الدین سید محمود آلوسی بغدادی متوفای سال ۱۲۷۰ هجری  
قمری .

#### ۱۰۷ - آرزوی یک روز آزادی

بنی امیه از اظهار فضائل علی علیه السلام مانع شده و روای فضائل او را شکنجه میکردند حتی اگر شخصی چیزی را که  
راجع به فضائل آن حضرت نبود بلکه به شرایع دین بود میخواست از آن حضرت نقل کند نمیتوانست نام او را ببرد بلکه گفت  
: ابو زینب چنین گفت .

عبدالله بن شداد میگفت : دوست دارم که اجازه دهند یک روز از صبح تا شب فضائل آن حضرت را بگویم سپس گردنم را با  
شمشیر بزنند.

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۷۳.



روزی که ابوبکر خلیفه شد به پدرش ابوقحافه گفتند: پسرت خلیفه شد، وی آیه: (( قل اللهم مالک تونی الملک من نشاء و تنزع الملک ممن نشاء )) را خواند، بعد پرسید: چرا او را خلیفه کردند؟ گفتند: بخاطر مسن بودنش ، گفت : من که از او مسن ترم .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۲۲.

ابوقحافه ، نامش عثمان بن عامر بود، در فتح مکه مسلمان شد، در سال ۱۴ هجری در سن ۹۷ سالگی از دنیا رفت .

در مدینه موقع هجرت رسول اکرم محله های بسیار با عنوان ((دار - دور )) بود که تعداد آنها به نه دار میرسید، هر دار عبارت بود از محله ای که خانه ها و باغات و مزارع و سکنه آن مستقل بودند مانند دهات متصل بهم ، رسول اکرم موقع هجرت به دار بنی مالک بن نجار وارد شد.

مدرک :

سیره ابن کثیر ج ۲ ص ۲۸۰.

یکی از قراء نقل میکند که روزی وارد مسجد حمص شدم ، مردی را دیدم که با سر برهنه ، سلام کردم جواب نداد، بعد توجه نمود و گفت :

گمان میکنم تو نیز از این احمقها هستی که از اسافل شام می آیند، پرسیدم : آنها چه کاره اند؟ گفت : از ایشان ابوبکر صنادیقی و عمر قواریر و عثمان بن ابی سفیان و معاویه بن عاص را دشمن میدارند.

گفتم : معاویه کیست ؟ گفت : او مردی بود که خدا او را فرستاده بود تا بقوم خود بگوید که عصای موسی از درخت عوسج بود، در راه با محمود پیغمبر ملاقات کرد و با دختر او ازدواج نمود، در زمان حجاج بن مهدی ، حسن و حسین از آن دختر بدنیا آمدند، گفتم : از تاریخ خوب اطلاع داری !! قران هم خوانده ای ؟

گفت : قران را با قراءات هفتگانه میخوانم ، گفتم : برایم بخوان ، شروع کرد: (( بسم الله الرحمن الرحيم و کانوا اذا جائهم بشیر و نذیر استغشواثیا استغشاشا و جادوا الی ناقه الله و مکرو مکرا کبارا فبای آلاء ربکما تکذبان )) . گفتم : چرا ببغداد نمیروی تا قدر فضل ترا بدانند؟ گفت : بغداد جای جاهلان و دیوانگان است با بغداد چه کار دارم؟! رهایش کردم و از مسجد بیرون شدم .

مدرک :

اعیان الشیعه ج ۱ ص ۲۳۹ تالیف سید محسن بن عبدالکریم امین حسنی عاملی نزیل دمشق ، ولادتش بسال ۱۲۸۴ قمری در قریه شقراء بوده و در شب یکشنبه چهارم رجب سال ۱۳۷۱ قمری از دنیا رفت . قبرش در کنار قبر حضرت زینب علیهما السلام در شام است .

۱۱۱ - لجام استر را برد

علی علیه السلام میخواست جهت نماز به مسجد رود، به مردی که کنار در مسجد ایستاده بود فرمود: این استر را نگهدار، پس از رفتن حضرت ، آن مرد افسار قاطر را از سرش بیرون کرد و برد، حضرت از مسجد بیرون آمد در حالی که دو درهم در دست داشت و میخواست به آن مرد بدهد، چون دید مرد رفته و لجام قاطر را برده ، دو درهم را بغلام داد که از بازار افساری بخرد.

غلام رفت و در بازار افسار سرقت شده را یافت که به دو درهم فروخته است ، دو درهم را داد و افسار را گریخت و آورد، حضرت فرمود: انسان در اثر عجله و بی صبری روزی حلال را بخودش حرام میکند در صورتیکه با عجله کردن نمیتواند روزی را زیاد کند.

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۶۰

۱۱۲ - اولین نماز جماعت

امام صادق علیه السلام فرمود: اولین نماز جماعت به این نحو بود که رسول خدا نماز میخواند و علی علیه السلام در یک طرف او ایستاده بود، جناب ابوطالب که همراه پسرش جعفر از آن محل عبور میکرد آن دو را دید، به جعفر گفت : تو نیز برو در طرف دیگر پسر عمویت بایست ، چون پیغمبر آمدن جعفر را احساس کرد جلو رفت تا آن دو برادر پشت سر حضرت ایستادند، در این حال ابوطالب شاد شد و این اشعار را سرود:

ان علیا و جعفر اثقتی

عند ملم الزمان و الکرب

والله لا اخذل النبی و لا

یخذله من بنی ذو حسب

مدرک :

بحار الانوار ج ۳۵ ص ۶۸

جعفر طیار سومین پسر جناب ابوطالب و برادر حضرت علی علیه السلام شخصی بزرگوار و دارای فضائل بسیار بود، به سرپرستی قریب هشتاد نفر به حبشه مهاجرت نمود و سخن گویی آنها را بعهدہ گرفت ، موقع فتح خیبر از حبشه به مدینه مهاجرت کرد، و رسول خدا از دیدار او بسیار شاد شد، در سال هشتم هجری با سپاهی بسوی سرزمین موته حرکت کرده با لشگر شام درگیر شدند، در این جنگ جعفر پس از ابراز دلوریهای بسیار در سن ۴۱ سالگی شهید شد.

۱۱۳ - از شب قدر ما را خبر ده

ابن عراده نقل میکند: شبهای ماه رمضان علی علیه السلام مردم را با گوشت شام میداد ولی خودش نمی خورد، چون از خوردن غذا فارغ میشدند برای آنها خطبه خوانده و موعظه میکرد، در یکی از شبها موقع صرف غذا صحبت از شعراء بمیان آمد، چون از غذا فارغ شدند طبق معمول حضرت شروع با ایراد خطبه کرد و فرمود: بدانید که ملاک و معیار امر شما دین است ، و حافظ شما تقوی ، و زینت شما ادب ، و نگهدار آبروی شما حلم است .

اظهار کردند که از شب قدر ما را خبر ده که کدام شب است ؟ فرمود: از علم بآن خالی نیستم ولی از شما مستور میدارم چون میدانم مستور ماندنش بصلاح شما است لذا خدا آنرا پنهان نگه داشته است ، چه اگر معلوم و مشخص بود فقط در آن شب عبادت کرده و از عبادت شبهای دیگر غفلت میکردید، امیدوارم با عبادت در این شبها شب قدر از دستتان بیرون نرود.

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۲۰ ص ۱۵۳

یزید بن هارون نقل میکند: چون رقیه دختر رسول خدا از دنیا رفت زنان صدا به گریه بلند نمودند، عمر بن خطاب تازیانه برداشت که ایشانرا بزند، رسول خدا دست وی را گرفت و فرمود: عمر آرام باش ، سپس به زنها فرمود: گریه کنید ولی صدای شیطانی در نیاورید، آنچه از چشم و دل باشد از خدا و رحمت است ، و هرچه از دست و زبان باشد از شیطان است .  
مدرک :

طبقات کبری طبع لیدن ج ۳ ص ۱۹۰ و سفینه البحار ج ۱ ص ۵۳۴.

رقیه دختر رسول خدا اول همسر عتبه پسر ابولهب بود که او را طلاق داد، عثمان در مکه با او ازدواج نمود، با هم به حبشه مهاجرت نمودند، موقع مسافرت رسول اکرم به جنگ بدر رقیه مریض بود، روزی که زید بن حارثه مژده ظفر مسلمانان را به مدینه آورد رقیه وفات یافت .

#### ۱۱۵ - رفتار عثمان با صحابه

عثمان میخواست قرآن را جمع کرده و بصورت کتابی یکنواخت در آورد، قرآنهایی را که مردم با ذوق و سلیقه خود برای خود نوشته بودند جمع کرد، همه را با آب گرم شست و از بین برد - و به نقلی همه را سوزاندن - بجز مصحف عبدالله بن مسعود که در کوفه میزیست و از دادن قرآن خود امتناع ورزید، عثمان بعامل خود عبدالله بن عامر دستور داد که عبدالله بن مسعود را پیش من بفرست ، در این دین جای دغل کاری و راهی برای ایجاد فساد و تبهکاری نیست !!

عثمان مشغول ایراد خطبه بود که ابن مسعود وارد مسجد شد، عثمان خطبه را قطع کرد و گفت : حیوانک بدی بسوی شما میاید!! ابن مسعود باو جواب تند داد که عثمان به غلامان خود دستور داد پای ابن مسعود را گرفته و روی زمین کشیده و دو دنده از استخوانهای او را شکستند، عایشه که از جریان خبردار شد در حق عثمان سخنان بسیار تند گفت (البته بخاطر ابن مسعود نبود بلکه تصفیه حساب شخصی بود) ابن مسعود مریض و بستری شد، عثمان به عیادتش رفت و گفت : این سخنها چیست که از تو نقل میکنند؟ گفت : بدستور تو بود که شکم مرا لگدکوب کردند تا بیهوش افتادم و نماز ظهر و عصرم فوت

شد، و عطای مرا از بیت المال قطع کردی ، عثمان گفت : من حاضر به قصاص هستم ، آنچه بتو کرده اند تو نیز در حق من بکن ، ابن مسعود گفت : من اول کسی نخواهم بود که قصاص از خلفاء را شروع کند، عثمان گفت : این عطای عقب افتاده تو است بگیر، ابن مسعود گفت : موقعی که احتیاج داشتیم از من دریغ داشتی حالا که نیاز ندارم میدهی ؟ نه ، مرا به آن احتیاج نیست .

ابن مسعود چند روزی مریض و ناراضی از عثمان زیست ، تا از دنیا رفت ، در آن موقع عثمان در مدینه نبود عمار به ابن مسعود نماز خواند و پنهانی دفن کرد، چون عثمان برگشت و قبر تازه را دید پرسید: این قبر کیست ؟ گفتند: قبر ابن مسعود است ، گفت : چطور شد من ندانسته ام دفن کرده اند؟ گفته شد: متصدی کارهایش عمار بود و خودش وصیت کرده بود که بتو خبر داده نشود.

پس از چندی مقداد از دنیا رفت عمار باو نماز خواند و دفن کرد، چون خودش وصیت کرده بود که به عثمان دید عمار مرکز مخالفین شده خیلی خشمگین شد و گفت : نفرت باد بر پسر زن سیاه چهره ، من از اول او را میشناختم .  
مدرک :

تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۷۰ - ۱۷۱.

## ۱۱۶ - اولین وقف در اسلام

مخیریق از یهودیان بنی ثعلبه بود، در جنگ احد گفت : ای گروه یهود شما خود میدانید که یاری محمد بر شما واجب است ، گفتند: امروز شنبه است و ما به هیچ کاری دست نمیزنیم ، گفت : دیگر برای شما شنبه ای نیست (دین و قوانین یهود نسخ شد و از بین رفت ) مخیریق شمشیر خود را برداشت و عازم جنگ شد و گفت : اگر من کشته شدم ثروتم در اختیار محمد باشد هر چه صلاح دانست انجام دهد، خدمت رسول خدا رسید و جنگید و کشته شد و رسول خدا فرمود:  
(مخیریق بهترین یهود است ))

املاک مخیریق که عبارت بود از هفت باغ ، رسول خدا آنها را تحویل گرفت و در راه خدا وقف کرد، و این اولین وقف بود که در مدینه انجام یافت .

مدرک :

سیره ابن کثیر ج ۳ ص ۷۳.

۱۱۷ - حجاب بهترین پوشش زن است

پس از فتح مکه هند زن ابوسفیان مسلمان شد، رسول خدا از او پرسید: دین اسلام را چگونه یافتی ؟ گفت : خوب دینی است کاش سه چیز را نداشت ، فرمود: آن سه چیز کدام است ؟ گفت : یکی تجبیه (رکوع و سجود) دوم معجر (حجاب ) سوم رفتن این غلام سیاه بیام کعبه (اذان بلال).

حضرت فرمود: اما تجبیه ، پس نماز بدون آن قبول نمیشود، اما حجاب ، پس آن بهترین پوشش زن است ، اما غلام سیاه ، پس او بهترین بنده خداست .

مدرک :

تفسیر الکاشف ج ۷ ص ۴۹۳.

هند دختر عتبه بن ربیعہ همسر ابوسفیان ، مادر معاویه ، از زنان مشهور مکه و متهم بود در جنگ احد حاضر بود و کفار را تشویق میکرد، پس از شهید شدن جناب حمزه اعضاء او را برید و میخواست جگر آن بزرگوار را بخورد که نتوانست لذا به ((آله الاکباد) معروف شد، در فتح مکه بناچار مسلمان شد، در زمان خلافت عمر بن خطاب بسال ۱۴ هجری از دنیا رفت .

۱۱۸ - چطور پیغمبر وصیت نکرد

ابو هذیل علاف متوفای ۲۲۷ گوید: در دیر هرقل مردی را دیدم که به دیوار بسته بودند، بمن گفت : تو ابو هذیل علاف هستی ؟ گفتم : بلی ، گفت : خواب را لذتی هست ؟ گفتم : بلی ، گفت : انسان لذت خواب را کی در مییابد؟ در دل خود گفتم : اگر بگویم در حال خواب ، خطا گفته ام چون انسان در آن حال عقل و شعور ندارد، و اگر بگویم پیش از خواب ، باز خطا

است ، چون خواب نیامده تا لذتش را دریابد، و اگر بگویم : بعد از خواب ، باز غلط گفته ام چون پایان یافته است ، لذا از جواب متحیر ماندم .

گفتم : تو بگو تا از تو شنیده و از تو نقل کنم ، گفت : میگویم بشرط اینکه به این زن صاحب دیر بگویی امروز مرا نزند، پیش زن رفته و درخواست کردم او هم پذیرفت ، مرد گفت : چرت و کسالت مرض است که عارض بدن میشود و خواب دواو درمان اوست ، جوابش را پسندیدم ، خواستم از دیر بیرون روم ، گفت : ای ابو هزیل توقف کرده مطلب بزرگتری بشنو، گفتم بگو.

گفت : درباره رسول خدا چه میگویی ؟ آیا او را در بین اهل آسمان و زمین امین و درستکار میدانی ؟ گفتم : بلی ، گفت : میخواست میان امتش اختلاف باشد یا اتفاق ؟ گفتم : وفاق و اتفاق را دوست میداشت ، در تایید جواب من آیه ((و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین )) را خواند، سپس گفت : آیا در مرض موتش کسی را وصی نکرد و نگفت : این جانشین من است ؟ و یا تعیین کرد و به پیروی از او تشویق نمود؟ جواب نیافتم ، او هم دیوانگیش در گرفت .  
مدرک :

حیاه الحیوان دمیری ماده بردون .

حکیم سنائی گوید:

گویند که پیغمبر ما رفت ز دنیا

میراث خلافت به فلان داد و به بهمان

هرگز ملکی ملک به بیگانه نداده

رو دفتر شاهان جهان جمله تو بر خوان



با دختر و داماد و بنی عم و نبیره

میراث به بیگانه دهد هیچ مسلمان

۱۱۹ - نسابه قریش

عقیل بن ابیطالب به انساب و کارها و روزها و حوادث قریش از همه داناتر بود، قریش از او کراهت داشتند و با وی دشمنی میکردند، چون عیبها و بدیهای ایشان را بر ملا میکرد، در مسجد رسول الله برای او فرش مخصوصی پهن میکردند و می نشست ، مردم دور او جمع میشدند از انساب و ایام عرب از او سوال میکردند، وی عیبها و بدیها و زشتکاریهای قریش را میگفت ، لذا او را دشمن داشته و در حق او چیزهای باطل گفتند و به حماقت نسبت دادند، و حدیثهای باطل و داستانهای بی اساس در حق وی نقل کردند.

مدرک :

اسد الغابه ج ۳ ص ۴۲۳ نوشته ابن اثیر.

۱۲۰ - بتهای قوم را می شکست

در تاریخ طبری است که علی علیه السلام موقع هجرت دوشنبه و سه شنبه را در قبا به ام کلثوم دختر هدم مهمان شد، در تاریکیهای شب میدید که مردی در زده و چیزی میدهد و میرود، حضرت موضوع را از ام کلثوم پرسید، گفت: این مرد سهل بن حنیف است چون میدانند من بی سرپرست هستم شبها به بتهای قوم دست برد زده و شکسته برایم میاورد تا بجای هیزم از آنها استفاده نمایم، امیرالمومنین علیه السلام بخاطر این همیشه احترام سهل را مراعات میکرد و قدردانی می نمود.

مدرک:

سفینه البحار ج ۱ ص ۶۷۶.

سهل بن حنیف انصاری بدری از اصحاب رسول خدا و از دوستداران امیرالمومنین علیه السلام و در جریان جمل والی او در مدینه بود، موقع مراجعت حضرت از صفین سهل وفات یافت، حضرت در مرگ او بسیار بی تابی نمود، و بر او پنج بار نماز خواند.

۱۲۱ - تو بمنزله هارون میباشی

براء بن عازب و زید بن ارقم نقل میکنند که در جنگ تبوک رسول خدا به علی بن ابیطالب فرمود: چاره ای جز این نیست که یا باید من در مدینه بمانم و یا تو، لذا علی در مدینه گذاشت و خود روانه تبوک شد، مردم در مدینه شایع کردند که پیغمبر از علی کراهت پیدا کرده و از اول از او دل خوش نداشت، چون این مطلب به گوش علی رسید خود را به پیغمبر رسانید.

حضرت فرمود: علی برای چه آمده ای؟ گفت: برای چیزی نبود فقط از عده ای شنیدم که مرا به خاطر اینکه از من کراهت پیدا کرده ای در مدینه گذاشته ای، حضرت خندید و فرمود: یا علی راضی نیستی که نسبت بمن مانند هارون باشی نسبت به موسی جز اینکه تو پیغمبر نیستی ((افلا ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انک لست بنبی))

گفت: بلی راضی هستم یا رسول الله، فرمود: پس تو چنین هستی.

مدرک:

طبقات کبری ج ۳ ص ۱۵.

براء بن عازب انصاری صحابی ، نقل شده که در چهارده غزوه با پیامبر حاضر بود، در جنگ جمل و صفین در خدمت علی علیه السلام بود، در سال ۲۴ هجری ری را بطور صلح فتح نمود، سپس در کوفه سکونت گزید، در زمان مصعب بن زبیر از دنیا رفت .

## ۱۲۲ - پیشنهاد شما قاری قرآنست

سلمه جرمی با جمعی از قومش شرفیاب خدمت رسول خدا شدند و اسلام آوردند و قرآن یاد گرفتند، موقع بازگشت عرض کردند: یا رسول الله چه کسی باما نماز بخواند؟ فرمود: آنکه بسیار قرآن یاد گرفته است ، چون بوطن بازگشتیم دیدند من از همه بسیار قرآن یاد گرفته و حفظ کرده ام لذا مرا پیشنهاد خود قرار دادند، تا امروز در تمام اجتماعات قوم جرم من امام ایشان بوده ام .

مدرک :

کتاب اسدالغابه ج ۲ ص ۳۴۰.

## ۱۲۳ - بتها را فرو ریخت

جابر بن عبدالله نقل میکند که در فتح مکه رسول خدا وارد مسجد الحرام شد در حالی که عصای کوتاهی در دست داشت ، در اطراف کعبه بتهای زیاد جهت عبادت نصب کرده بودند، حضرت به کنار هر بتی که میرسید با عصا از سینه آن میزد و به زمین میافکند، مسلمانها با تبر حمله کرده و آنها را خرد نموده از مسجد بیرون میریختند، حضرت این آیه را میخواند: ((و تمت کلمه ربک صدقا و عدلا لا تبدل لکلماته )) .

مدرک :

تفسیر المیزان ج ۷ ص ۳۵۴ تالیف فیلسوف بزرگوار، مفسر عالیقدر سید محمد حسین طباطبائی تبریزی مقیم قم مولود ۲۹ ذی الحجه سال ۱۳۲۱ قمری ، متوفای روز یکشنبه ۱۸ محرم الحرام سال ۱۴۰۲ قمری .

۱۲۴ - اولین طلاق خلع در اسلام

حبیبه دختر سهل ثابت بن قیس بود، چون ثابت بد شکل بود حبیه او را پسند نکرد، خدمت رسول خدا آمد و عرض کرد: یا رسول الله من هرگز روی دیدن او را ندارم ، اگر ترس از خدا نبود تف برویش میانداختم ، حضرت فرمود: باغی را که بعنوان مهریه بتو داده به او برمیگردانی ؟ گفت : بلی ، باغ ثابت را پس داد، حضرت میان آندو دستور طلاق و جدائی داد، این اولین طلاق خلع بود در اسلام .

مدرک :

تفسیر المیزان ج ۲ ص ۲۶۶.

۱۲۵ - حدیث میفروخت

نقل شده که معاویه به سمره بن جندب صد هزار درهم داد که نقل کند آیه ((و من الناس من یعجبک قوله فی الحیاه الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الد الخصام )) (یعنی از مردم کسانی هستند که سخنان آنها درباره دنیا ترا بشگفت میاورد و خدا را به آنچه در دل دارد شاهد میگیرد در حالی که او از سخت ترین خصومت کنندگان است .) در حق علی علیه السلام نازل شده ، و آیه ((و من الناس من یشری نفسه ابتغاء وجه الله )) درباره ابن ملجم لعنه الله نازل شده ، سمره پذیرفت ، دوپست هزار داد قبول نکرد، چهار صد هزار داد قبول کرد.

مدرک :

سفینه البحار ج ۱ ص ۶۵۶.

چون سلمان فارسی به فرمانداری مدائن منصوب شد تنها سوار الاغی شده عازم مدائن گشت ، چون خیر باهل مدائن رسید مردم برای استقبال از فرماندار جدید از شهر بیرون شدند، پس از طی مسافتی با پیرمردی الاغ سوار روبرو شدند، پرسیدند: ای شیخ امیر ما را کجا دیدی ؟ پرسید: امیر شما کیست ؟ گفتند: امیر ما سلمان فارسی صحابه رسول خداست ، فرمود من سلمان هستم ولی امیر نیستم .

مردم به احترام او پیاده شده و اسبهای نجیب برای سواری او پیش کشیدند، فرمود: این الاغ برای من بهتر و موافق تر است ، چون وارد شهر شد خواستند او را به دار الاماره ببرند، فرمود: من امیر نیستم که به دارالاماره بروم ، دکانی را در بازار اجاره کرد و آنجا مشغول رسیدگی به کارهای مردم شد، اثاثیه منزل او عبارت بود از زیرانداز و ظرف آب و عصا.  
مدرک :

الانوار النعمیه چاپ چهار جلدی تبریز ج ۱ ص ۵۱ تالیف سید نعمه الله بن سید عبدالله جزائری ، وی بسال ۱۰۵۰ هجری قمری در ضباعیه جزائر چشم به جهان گشود، در راه تحصیل علوم متحمل مشقتهای زیاد شد، خدمت علامه محمد باقر مجلسی را در اصفهان درک نمود، شب جمعه ۲۳ شوال سال ۱۱۱۲ قمری وفات یافت .

سلمان به زیارت ابودرداء رفت ، زن ابودرداء را پریشان و ژولیده یافت ، گفت اینطور چرا؟ (چون شرعا زن شوهردار باید خود را مرتب نگهدارد) زن گفت : برادرت به کارهای دنیا توجه ندارد، سلمان نشست تا ابودرداء به منزل آمد و به سلمان خوش آمد گفت ، و برایش غذا آورد، سلمان گفت ؟: اول خودت بخور، گفت : من روزه هستم ترا بخدا تو میل کن ، سلمان گفت : تا تو غذا نخوری من هم نمیخورم .

سلمان شب را در آنجا ماند، چون شب شد ابودرداء برای عبادت برخاست ، سلمان جلو او را گرفت و گفت : پروردگارت در ذمه تو حقی دارد و بدنت بر تو حقی دارد، و اهل و عیالت نیز بر تو حقی دارند ، گاهی روزه بگیر و گاهی بخور، گاهی نمازبخوان و گاهی بخواب ، حق هر ذی حق را بجا آر، صبح ابودرداء خدمت رسول خدا رسید و جریان سلمان را نقل کرد، حضرت هم سخنان سلمان را تصدیق نمود.

مدرک :

نزهه النواظر معروف به مجموعه ورام تالیف ورام بن ابی فراس که از فضلاء حله و از نسل مالک اشتر بود، در اول امر لباس سپاهی می پوشید و شمشیر بر کمر می بست ، سپس آنرا ترک نموده مشغول عبادت شد، بسال ۶۵۰ هجری از دنیا رفت . ابوالداراء عویمربن زید انصاری صحابی معروف ، از علماء زمین شمرده میشود، بقولی یکسال قبل از کشته شدن عثمان از دنیا رفت ، و بقول ابن قتیبه در جریان علی علیه السلام با معاویه ، ابودرداء زنده بوده است .

۱۲۸ - مالک اشتر و مرد بازاری

نقل شده که روزی مالک اشتر از بازار کوفه میگذشت در حالی که پیراهنی از کرباس در بر و عمامه ای از آن در سر داشت ، یکی از اهل بازار او را دید و شکل و قیافه او را حقیر شمرد، زباله ای را که جمع کرده بود بسوی او پرتاب کرد، مالک بدون توجه به او رد شد و رفت ، همسایه ها به مرد بازاری گفتند: این مرد که زباله بر سرش پرتاب کردی میدانی کیست ؟ گفت : نه ، گفتند: او مالک اشتر صحابه امیرالمؤمنین بود.

مرد بازاری بخود لرزید، و برای عذر خواهی از پی مالک دوید، آخر او را در مسجدی یافت که مشغول نماز است ، چون از نماز فارغ شد مرد بازاری خود را به پای مالک انداخت ، مالک پرسید: این چه کار است ؟ گفت : از تو پوزش می طلبم ، فرمود: ترا ترسی نیست بخدا قسم وارد مسجد نشده ام مگر برای آنکه در حق تو از خداوند درخواست عفو و مغفرت نمایم .

مدرک :

مجموعه ورام .

امام حسین علیه السلام می فرمود: در ایام طفولیت وارد مسجد شدم ، دیدم عمر بن خطاب بالای منبر است ، از منبر بالا رفته و گفتم : از منبر پدرم پایین آمده به منبر پدرت بنشین ، عمر گفت : پدر من منبر نداشت ، بعد مرا گرفته و با خود در منبر نشانید، او مشغول صحبت شد و من سنگریزه هائی را که در دست داشت زیر و رو میکردم .

چون از منبر پایین آمد مرا به منزل خود برد و گفت : این سخن را کی به تو یاد داده بود؟ گفتم : بخدا سوگند که هیچ کس یاد نداده بود، گفت : فرزندم برای دیدن ما بسیار بیا، روزی برای ملاقات او رفتم دیدم با معاویه خلوت کرده و عبدالله بن عمر پشت در منتظر اجازه ایستاده است ، ابن عمر برگشت من هم برگشتم .

پس از چندی با او روبرو آمدم ، گفت : چندی است نمی بینمت ؟ گفتم : چندی پیش آمدم با معاویه خلوت داشتی عبدالله هم منتظر اجازه بود، او برگشت من نیز برگشتم ، گفت : تو در اجازه دادن از پسر عمر شایسته تر و مقدم هستی ، این موها را در سر ما خدا، سپس شما رویانده اید.

((یعنی خدا و شما ما را از بندگی و بردگی نجات داده اید، چون قبل از اسلام سر غلامان را داغ زده و موی آنها را از بین میبردند - ع ))

مدرک :

تاریخ بغداد ج ۱ ص ۱۴۱

۱۳۰ - شطرنج و فقا

فضل بن شاذان میگوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: چون سر حسین علیه السلام را به شام بردند یزید (علیه اللعنه ) دستور داد سفره طعام گشودند و سر مطهر را وسط سفره نهادند، خود و یارانش میخوردند و آبجو می نوشیدند، چون از طعام فارغ شدند، دستور داد سر حضرت را در طشتی زیر تختی نهادند، روی تخت (میز) بساط شطرنج پهن کردند.

یزید شطرنج بازی کرده و از حسین و پدرش و جدش یاد نموده و به ایشان استهزاء میکرد، هر وقت به حریف خود غلبه می کرد جام آبجو را برداشته و سه جرعه می نوشید و بقیه را در کنار طشتی که سر حسین در آن بود بزمین میریخت ، هرکس از شیعیان ما باشد باید از خوردن فقاع و بازی شطرنج خودداری کند، و موقع دیدن اینها یادی از حسین کرده و یزید و اتباعش را لعنت کند که خدا به این وسیله گناهان او را محو میکند.

مدرک :

بحار الانوار ج ۷۹ ص ۲۳۷.

۱۳۱ - آرزوی دم مرگ

از اتفاقات غریب است که عبدالملک بن مروان در قصر خود که مشرف بود به نهر بردی در حال احتضار بود، در این موقع چشمش به کازری افتاد که لباسهای مردم را می شست ، عبدالملک گفت : ایکاش من هم مانند این کازر بودم و روزی خود را روز بروز کسب میکردم و متصدی امر خلافت نمیشدم ، سپس اشعار امیه بن صلت را خواند:

کل حی و ان تطاول دهر

ایل امره الی ان یزولا

لیتنی کنت قبل ما قد بدی لی

فی روس الجبال ارعی الوعولا



چون این سخن به ابو حازم زاهد رسید گفت : خدا را شکر که ایشان (خلفاء) موقع مرگ آرزوی مقام ما میکنند، ولی ما هیچ وقت آرزوی حال ایشان نمیکنیم .

مدرک :

حیاه الحیوان دمیری ماده وعل .

عبدالملک بن مروان از خلفاء جبار بنی امیه ، قبل از رسیدن به خلافت دائما در مسجد نماز و قرآن میخواند و به او حمامه المسجد میگفتند، روز یکشنبه اول ماه رمضان سال ۶۵ هجری به او بیعت کردند، روز شنبه ۱۴ شوال سال ۸۶ هجری از دنیا رفت .

۱۳۲ - حضرت موسی را موعظه کرد

نقل شده که روزی حضرت موسی نشسته بود که شیطان وارد شد، کلاهی رنگارنگ در سر داشت ، چون نزدیک شد بعنوان احترام کلاه از سر برداشت و جلو رفت و سلام کرد، حضرت موسی پرسید: تو کیستی ؟ گفت : من ابلیس هستم ، آمده ام بپاس احترام مقاوم و تقرب تو نزد خدا ترا سلام کنم ، حضرت پرسید: آنچه در سر داشتی چیست ؟ گفت : بوسیله آن دلهای اولاد آدم را میربایم ، پرسید: کدام عمل است که اگر اولاد آدم آنها انجام دهند به آنها چیره میشوی ؟ گفت : زمانی که خود پسند باشد و عمل خود را بسیار شمارد و گناهان خود را فراموش کند.

یا موسی تو را از سه چیز بیم میدهم : با زن اجنبی خلوت مکن چون هیچ مرد و زن نامحرم با هم خلوت نمیکنند مگر اینکه من همراه ایشان باشم تا آنها را به فتنه بیاندازم ، اگر با خدا عهد و پیمان بستی آنها بفوریت انجام ده ، و اگر از مالت صدقه بیرون کردی بزودی آنها به مصرفش برسان و الا منصرف میسازم .

مدرک :

مجموعه ورام ص ۷۳.

امام صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد حضرت عیسی رفت و گفت: یا روح الله من زنا کرده ام با اجرای حد الهی مرا پاک ساز، حضرت دستور داد تا مردم برای تطهیر او حاضر شوند، چون مردم حاضر شدند گودالی کردند و مرد مقصر را در آن نهادند، حضرت عیسی فرمود: هر کس در ذمه اش حد الهی است نباید به این شخص حد بزند، مردم همه برگشتند بجز حضرت یحیی و حضرت عیسی علیهما السلام.

حضرت یحیی نزد مرد مقصر رفت و گفت: مرا موعظه کن، گفت: نفس خود را در بدست آوردن خواسته هایش آزاد مگذار که ترا هلاک میکند، حضرت فرمود: باز هم بگو، گفت: هیچ گناهکاری را بر گناه او ملامت و سرزنش مکن.

مدرک:

مجموعه ورام ص ۲۳۹.

عثمان توسط دو غلام خود دویست دینار به ابوذر فرستاد و گفت: به او بگوئید: عثمان ترا سلام رساند و گفت: اینها را در احتیاجات خود صرف کن، ابوذر پرسید: آیا خلیفه به سایر مسلمانها هم مانند من دویست دینار داده است؟ گفتند: نه، گفت: من هم یکی از مسلمانانم بر من روا میباشد آنچه بر آنها رواست.

غلامها گفتند: عثمان میگوی: این دینارها از مال خودم است، بخدا قسم که مال حرام به آن مخلوط نشده است، فرمود: مرا به آنها احتیاجی نیست، چون من امروز از بی نیازترین مردم هستم، گفتند: خدا عافیت دهد در منزل تو چیز زیاد و یا کمی که مورد استفاده واقع شود نمی بینم، فرمود: زیرا این پلاس دو قرص نان هست که چند روز بر آنها گذشته است، من این دینارها را چکنم؟ بخدا قسم که قبول نخواهم کرد تا خدا بداند که من به هیچ چیز قادر و مالک نیستم، و با اعتقاد

بولایت علی بن ابیطالب و عترت طاهرین او از بی نیازترین مردم هستیم . از رسول خدا شنیدم که می فرمود: به مرد پیر قبیح است که دروغگو باشد، آنها را به عثمان برگردانید و او را آگاه سازید که مرا نزد او حاجتی نیست و از او چیزی نخواهم خواست تا با پروردگارت خود ملاقات کنم و میان من و عثمان او خودش قضاوت کند.

۱۳۵ - به یاران خود اعتماد نداشت

امام حسن علیه السلام بدان جهت با معاویه مصالحه کرد که از اصحابش بجان خود ترسید: چون جمعی از یاران آن حضرت پنهانی به معاویه نامه نوشتند و اظهار اطاعت کردند و ضمانت نموده بودند که اگر سپاه معاویه به لشکر امام نزدیک شود او را گرفته و تحویل معاویه دهند، لذا امام بجز از عده معدودی از خواص شیعه به هیچ کس اعتماد نداشت و از طرفی معاویه صلحنامه ای نوشته همراه نامه های اصحاب پیش امام فرستاد، امام ناچار شده و به صلح تن در داد.

مدرک :

المجالس السنیه ج ۵ ص ۲۰۳ تالیف سید محسن امین عاملی .

۱۳۶ - مؤمنان را ذلیل کردی

در مقاتل الطالبیین است که امام حسن علیه السلام با جمعی جلو منزل خود نشسته بود که سفیان بن لیلی از آنجا میگذشت ، گفت :

((السلام علیک یا مذل المومنین)) حضرت فرمود: ((علیک السلام)) یا سفیان از مرکب فرود آی ، سفیان پیاده شد و پای

شتر را بست و نشست ، امام فرمود: آن چه بود گفتی ای سفیان ؟ گفت : گفتم السلام علیک یا مذل المومنین ، فرمود: چرا

این سخن را بزبان راندی ؟ گفت : پدر و مادرم فدایت باد بخدا سوکند ما را ذلیل کردی با این ظالم مصالحه نموده و کار

امت را بدست پسر هند جگر خوار سپردی در صورتیکه صد هزار مرد شمشیر زن حاضر بودند پیش تو کشته شوند و خدا امر مردم را بر تو جمع کند.

فرمود: سفیان ما اهل بیت هر وقت حق را تشخیص دادیم به آن عمل میکنیم ، من از پدرم علی علیه السلام شنیدم که میفرمود: من از رسول خدا شنیدم که فرمود: شبها و روزها پایان نیابند تا اینکه خدا امر این امت را به مردی جمع میکند که گشاده پائین و فراخ گلو است ، میخورد و سیر نمیشود، خدا با نظر رحمت به او نگاه نمیکند، نمی میرد تا برای او در آسمان مدافعی و در زمین یآوری نباشد و او معاویه است ، و من می دانستم که خدا اراده خود را عملی خواهد کرد.  
مدرک :

المجالس السنیه ج ۵ ص ۲۳۳.

((یعنی چون میدانستم خدا برای امتحان مردم و سایر مصالح اراده کرده امر امت اسلامی بدست معاویه قرار گیرد چنانچه امر خلافت در دست دیگر اشخاص قرار گرفت ، و خدا اراده خود را عملی میکند و مقابله با آن نتوان کرد و جنگ در این راه بی نتیجه است ، نخواستم خون مسلمانها بدون اخذ نتیجه ریخته شود - ع)).

۱۳۷ - مثل جدش رفتار کرد

در علل الشرایع از ابوسعید نقل میکند که به حسن بن علی علیهماالسلام گفتم : یابن رسول الله چرا در مقابل معاویه سستی نموده و مصالحه کردی در صورتی که خلافت حق تو بود و او گمراه و ستمگر است ؟  
فرمود: ای ابو سعید مگر من حجت پروردگار، و بعد از پدرم امام مردم نیستم ؟ گفتم : بلی هستید، فرمود مگر من همان نیستم که رسول خدا در حق من و برادرم فرمود: حسن و حسین امامند خواه قیام کنند و یا بنشینند؟ گفتم : بلی هستید، فرمود پس من امامم قیام کنم و یا خانه نشین باشم .

ای ابوسعید علت مصالحه من با معاویه همان علت است که در مصالحه رسول خدا با بنی ضمیره و بنی اشجع و با مردم مکه در حدیبیه بود، آنها به نزول قرآن از جانب خدا کافر بودند، و اینها به تاویل آن کافرنند.

ای ابوسعید در صورتی که من امام هستم روانیست رای مرا سفیهانه شمرد و باطل دانست خواه راجع بصلح باشد و خواه راجع به جنگ و لو اینکه حکمت آنرا ندانید، آیا نمی بینی که چون خضر کشتی را سوراخ کرد و پسر را کشت و دیوار را مرمت کرد حضرت موسی ناراحت شد و اعتراض کرد، چون حکمت آنرا نمی دانست ، ولی وقتی که خضر حکمت آنرا بیان کرد موسی راضی شد، و شما هم نسبت به من خشمگین شده و ناراضی هستید، چون حکمت آنرا نمیدانید، اگر صلح نمیکردم معاویه احدی از شما شیعیان را روی زمین زنده نمیگذاشت .

مدرک :

المجالس السینه ج ۵ ص ۲۳۴.

۱۳۸ - اگر یاور داشتم میجنگیدم

سالم بن ابی الجعد گوید: مردی از دوستانم بمن گفت : خدمت حسن بن علی علیهماالسلام شرفیاب شدم و گفتم : یا بن رسول الله ما شیعیان را ذلیل و بنده و برده نمودی ، فرمود: چرا و از چه راهی ؟ گفتم : بخاطر اینکه امر خلافت را تسلیم این ستمگر نمودی ، فرمود: من امر را به او تسلیم نکردم بلکه برای خود یاور نیافتم .

اگر عده ای یاور مییافتم شب و روز با معاویه میجنگیدم ، ولی اهل کوفه را می شناسم و امتحان کردم ، کسی که فاسد است برای یاری من صلاحیت ندارد، ایشانرا وفا نیست ، به گفتار و کردار آنها اعتماد نداشتم ، میگویند: دلهای ما با شماست ولی شمشیرهای آنها بر روی ما کشیده شده است .

مدرک :

کتاب الاحتجاج ج ۲ ص ۱۱ تالیف احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی .

۱۳۹ - همه مردم مثل تو نیستند

نقل شده که حجر بن عدی به امام حسن علیه السلام گفت: مؤمنان را روسیاه کردی، حضرت فرمود: همه مردم آنچه را که تو دوست میداری دوست نمیدارند، و رای ایشان مانند رای تو نیست، و من اینکار را برای حفظ و زنده ماندن شماها انجام دادم.

مدرک:

المجالس السینه ج ۵ ص ۲۳۴.

۱۴۰ - اصحابش بی وفا بودند

سبط ابن جوزی ازسدی نقل میکند که امام حسن بخاطر رغبت و میل بدنی با معاویه صلح نکرد، بلکه برای این مصالحه کرد که دید اهل کوفه با او سر بی وفائی و حيله گری دارند، و ترسید که او را گرفته تحویل معاویه دهند، دلیل و علامت ترس این بود که آن حضرت پیش از مصالحه در نخلیه خطبه خواند و فرمود: ای مردم این خلافت که من با معاویه در سر آن اختلاف داریم حق من است و میخواهم برای اصلاح امت و حفظ خونهای ایشان از حق خود صرف نظر کنم، شاید برای شما فتنه و مدتی باعث بهره مندی باشد.

مدرک:

المجالس السینه ج ۵ ص ۲۲۶.

۱۴۱ - خیمه هایش را غارت کردند

اهل کوفه به خیمه های امام حسن علیه السلام ریخته و آنها را غارت کردند، و خود آن حضرت را با خنجری زخمی نمودند، چون به گرفتاری و تنهائی خود یقین کرد به مصالحه و ترک جنگ تسلیم شد.

معاویه مخفیانه اشخاصی میان لشگر امام حسن علیه السلام می فرستاد شایع میکردند که قیس بن سعد که امیر سپاه امام در جبهه بود با معاویه صلح کرده ، و میان لشگر قیس شایع می کردند که امام با معاویه صلح کرد و پیشنهادهای او را قبول کرد.

مدرک :

مروج الذهب ج ۲ ص ۴۳۱.

مغیره بن شعبه و عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن الحکم را معاویه در مدائن پیش امام فرستاد که در چادری با امام خلوت کردند، چون از نزد امام بیرون شدند از روی دروغ و حيله با صدای بلند به همدیگر گفتند: خدا بوسیله فرزند رسول خدا خونها را حفظ کرد و فتنه را خاموش نمود که صلح را پذیرفت ، این جمله ها را طوری گفتند که سپاهیان امام شنیدند، و گفته های آن شیاطین را باور کرده به خیمه امام ریختند، حضرت سوار مرکب خود شده در تاریکی سابطا از دست ایشان فرار نمود.

مدرک :

تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۳۱.

۱۴۲ - مواد صلحنامه

چون امام حسن علیه السلام وارد مدائن شد شخصی در لشگر امام صدا زد: ای مردم قیس بن سعد کشته شد بپاخیزید، با شنیدن این صدا مردم به چادر امام ریخته هرچه را در آن بود غارت کردند حتی بساطی را که زیر امام بود کشیدند و بردند، لذا خشم و هراس امام از ایشان زیاد شد.

آنچه امام حسن از معاویه در مقابل صلح مطالبه کرد عبارت بود از:

۱ - آنچه در بیت المال کوفه است که در حدود پنج میلیون دینار بود به امام واگذار شود (از امام مطالبه نشود).

۲ - خراج و مالیات دارا بجزد که از توابع فارس است به او داده شود.

۳ - به علی علیه السلام فحش داده نشود، معاویه این را قبول نکرد، قرار شد در حضور امام حسن فحش ندهد که معاویه پذیرفت ولی در عمل وفا نکرد.

چون مراسم مصالحه پایان یافت امام در میان مردم کوفه بپاخاست و فرمود: ای اهل کوفه سه چیز مرا نسبت بشما بی میل و بی اعتنا کرد: پدرم را کشتید، خودم را زخمی کردید، و اثاثم را به غارت بردید.

مدرک :

الکامل بن اثیر ج ۳ ص ۲۰۳.

صلح نامه را چنین نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم ، حسن بن علی بن ابیطالب صلح کرد با معاویه بن ابی سفیان بشرط اینکه :

۱ - او عمل کند در میان مردم به کتاب خدا و سنت رسول اکرم و سیره خلفاء راشدین .

۲ - معاویه بعد از خود احدی را بر این امر (خلافت) تعیین نکند.

۳ - مردم در هر جای عالم باشند از شام و عراق و حجاز و یمن از شر او ایمن باشند.

۴ - اصحاب علی علیه السلام و شیعیان او از تعرض و تعدی معاویه بر جانها و مالها و فرزندان خود ایمن باشند.

۵ - بر حسن بن علی و برادرش حسین و سایر اهل بیت و خاندان رسول اکرم مکرری نیندیشد، و در آشکار و نهان ضرری

نرساند، و احدی از ایشان را در افقی از آفاق زمین نترساند.

۶ - و سب امیرالمومنین نکند، و در قنوت نماز ناسزا به آن حضرت و شیعیان او نگویند.

مدرک :

منتهی الامال ج ۱ ص ۱۶۷

((از اینجا معلوم میشود که آنچه ابن اثیر در الکامل درباره متن صلحنامه نقل کرده و در بالا ثبت شد ناقص بلکه تحریف

یافته بوده که هدف حضرت را منحصر نموده در چند فقره مالی - ع))

۱۴۳ - معاویه در قصر خضراء



چون به معاویه خبر رسید که امام حسن صلح را پذیرفته است ، معاویه در قصر خضراء تکبیر گفت ، مردم قصر به تبعیت از او تکبیر گفتند، مردم مسجد با شنیدن صدای ایشان تکبیر گفتند، فاخته دختر قرظله همسر معاویه از قصر خود خارج شده و نزد معاویه رفت و گفت : خدا شادت کند یا امیرالمؤمنین چه خبر شده است ؟

گفت : قاصد برایم مژده آورده که حسن بن علی صلح را پذیرفت و تسلیم شد، بیاد فرمایش رسول خدا افتادم که فرمود: ((این پسرم آقای جوانان بهشت است و بزودی خدا بوسیله او میان دو گروه بزرگی از مؤمنان را صلح و صفا میبخشد)) الحمدالله که گروه مرا هم از مؤمنان قرار داد.

مدرک :

مروج الذهب ج ۲ ص ۴۳۰ در آنجا متن خبر را اینطور نقل کرده است : ((ان ابی هذا سید اهل الجنه و سیطح الله به بین فئتین عظیمتین من المومنین ))

((بعضی از علماء میگویند: این حدیث از رسول خدا نیست معاویه آنرا جعل کرده برای آنکه خود و طرفدارانش از ننگ و داغ حدیث ((فئه باغیه )) که آنها را مفتضح کرده بود برهاند و خود شانرا جزو مؤمنان قلمداد کند)).  
((حقیر گوید: اصل حدیث در اکثر کتب نقل شده است ولی در بعضی نقلها کلمه ((من المومنین )) ندارد، بنظر میرسد که معاویه این کلمه را که هدف او را تامین میکند اضافه کرده است ، کلام معاویه ((الحمدالله گروه مرا از مؤمنین قرار داد)) دلیل تصرف معاویه است در فرمایش رسول خدا - ع ))

۱۴۴ - امام به آنها توضیح داد

چون امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد مردم وارد خدمتش شدند، بعضی از مردم امام را بخاطر صلح سرزنش کردند، فرمود: نمیدانید من چه کاری برای شما انجام داده ام ، بخدا سوگند آنچه من انجام داده ام برای شیعیانم از آنچه بر آن میتابد و غروب میکند بهتر است .

مگر نمیداند که من امام شما هستم و اطاعت من بر شما واجب است ، و من سید جوانان اهل بهشتم با تصریح رسول خدا؟  
گفتند: بلی میدانیم

مگر نمیدانید که چون خضر کشتی را سوراخ کرد، و دیوار را مرمت نمود، و پسر را کشت مورد خشم و اعتراض موسی بن عمران قرار گرفت ؟ چون حکمت این کارها را نمیدانست ، در صورتیکه این کارها نزد خدا دارای حکمت و درست بودند.  
مگر نمیدانید که هیچ یکی از ما نیست مگر اینکه درگردن او بیعتی

باشد از طاغیه زمان خود مگر قائمی که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز میخواند، خدا تولد او را مخفی میدارد، خود او از چشمها پنهان میشود تا اینکه موقع ظهورش بیعت کسی در ذمه او نباشد، او نهمین فرزند برادرم حسین و پسر سیده زنان است .

مدرک :

کتاب الاحتجاج ج ۲ ص ۹

۱۴۵ - سران اصحاب رشوه گرفتند

معاویه به هر یکی از اشعث بن قیس ، شبت بن ربیع ، و عمرو بن حریث مخفیانه پیغام فرستاد که اگر حسن بن علی را بکشی برایت دویست هزار درهم ، و ریاست یکی از لشگرها و استانهای شام ، و یکی از دخترانم را میدهم ، چون امام از جریان مطلع شد برای حفظ جان خود زیر لباسهایش زره جنگی می پوشید، و با همان نحو نماز جماعت میخواند، روزی یکی از منافقان تیری بجانب آن حضرت پرتاب کرد که بجهت پوشیدن زره موثر نشد.

مدرک :

سفینه البحار ج ۱ ص ۶۸۲.

اشعث بن قیس کندی از شیاطین عرب و از منافقان بود، پس از رحلت رسول خدا مرتد شد، مسلمانان او را اسیر نموده پیش ابوبکر آوردند، ابوبکر از گناهش درگذشت و خواهرش را بعقد او درآورد، وی از امیرالمومنین انحراف داشت و آن حضرت او را

((عرف النار)) می نامید، اشعث از همدستان ابن ملجم بود، دخترش امام حسن علیه السلام را مسموم نمود، پسرش محمد بن اشعث جناب مسلم را دستگیر نموده پیش ابن زیاد برد، و در کربلا از فرماندهان سپاه بود، اشعث بقولی پس از چهل روز از شهادت علی علیه السلام از دنیا رفت .

عمرو بن حرث از ثروتمندان کوفه و از موالیان بنی امیه بود، از امیرالمؤمنین علیه السلام منحرف بود، درباره میثم تمار سعایت نمود، در سال ۸۵ هجری از دنیا رفت .

۱۴۶ - مالک بن نویره و خالد

پس از آنکه خالد بن ولید مالک بن نویره را کشت و با زنش همبستر شد به مدینه برگشت و داخل مسجد شد، در تن لباسی داشت آلوده به زنگار آهن ، در عمامه اش سه تیر نصب شده بود، چون عمر او را دید گفت : ای دشمن خدا ریا میکنی ؟ به مرد مسلمانی تعدی کردی و او را کشتی و به همسرش تجاوز کردی ؟ بخدا سوگند اگر بتو دست یابم سنگسارت خواهم کرد، سپس تیرها را از عمامه خالد بیرون کشید.

در این مدت خالد بخیال اینکه عمر این سخنها را از جانب ابوبکر میگوید ساکت بود و چیزی نمی گفت ، چون پیش ابوبکر رفت و با او سخن گفت ، ابوبکر به کارهای او صحنه نهاد و عذرش را پذیرفت ، عمر مرتب ابوبکر را تشویق میکرد که قصاص مالک را از خالد بگیرد.

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۷۹

((ابوبکر به پیشنهاد عمر ترتیب اثر نداد و خالد را مجازات نکرد تا خلافت به عمر رسید، در آن موقع خالد امیر سپاه و مشغول فتح شام بود به مجرد اینکه عمر در خلافت مستقر شد دستور عزل خالد را صادر کرد - ع)).

از مالک بن نویره ارتداد سر نزده بود، افراد سریه درباره قوم مالک اختلاف کردند: عده ای از جمله ابوقتاده انصاری شهادت دادند که ایشان اذان و اقامه گفتند و نماز خواندند.

خالد عذر میاورد که مالک بمن گفت : صاحب شما چنین و چنان گفت ، من هم مگر تو او را صاحب خود نمیدانی ؟ لذا او را کشتم (منظور مالک از صاحب شما ابوبکر بود و لی خالد سخن او را تاویل کرده است )  
عمر میگوید: مسلمانی را کشتی و بزنش تجاوز کردی ، ابوقتاده شهادت میدهد که اذان و اقامه گفتند و نماز خواندند، ابوبکر اسراء را برگردانید و دیه مالک را پرداخت ، همه اینها دلیل مسلمان بودن مالک است .  
مدرک :

اسد الغابه ج ۴ ص ۲۹۶

((مالک بن نویره از اشخاصی بود که با صدق نیت مسلمان شد، رسول خدا او را از اهل بهشت معرفی کرد، بعد از آنکه ابوبکر به خلافت رسید مالک خلافت او را نپذیرفت و به مدینه رفته اعتراض کرد، ابوبکر برای اینکه از جانب او که شخصی شجاع و در میان صحرا نشینان دارای نفوذ بود ایمن گردد خالد بن ولید را که شخصی سفاک و مکار بود و با مالک خرده حساب داشت مامور از بین بردن او نمود، و اعتراض مسلمانان حتی عمر را قبول نکرد که خالد را بالقب سیف الله مفتخر نمود.))

۱۴۷ - آنها را از هم جدا کنید

معاویه امر به احضار عباد بن صامت نمود، چون عباد وارد شد رفت در جایگاه معاویه میان او و عمرو عاص نشست ، معاویه خدا را حمد و ثنا گفت ، و شمه ای از فضائل عباد و عثمان را بیان کرد، بعد عباد را به خونخواهی عثمان و یاری خود دعوت و تشویق کرد، عباد گفت : سخنان تو را شنیدم ، میدانی چرا میان تو و عمرو نشستیم ؟ گفتند: بلی بخاطر فضل و شرافت و سابقه ات .

گفت : نه بخدا قسم که برای آن نبود، بلکه برای آنستکه موقع رفتن به ((غزوه تبوک )) روزی رسول خدا شما دو نفر را دید که در حال راه رفتن آهسته با هم صحبت میکنید، متوجه ما شد و گفت : هر وقت دیدید این دو با هم اجتماع کرده اند میان آنها جدائی اندازید، چون آندو هیچ وقت جهت کار خیر اجتماع نمیکنند، من شما را از اجتماع نهی میکنم .  
مدرک :

العقد الفرید ج ۴ ص ۳۴۶.

عباده بن صامت صحابی انصاری در عقبه اول و دوم حاضر بود، در تمامی غزوات نبوی شرکت داشت ، عمر او را همراه معاذبن جبل و ابوالداراء جهت تعلیم اهل شام به آن سامان فرستاد، بسال ۳۴ و بقولی ۴۵ از نیا رفت .

۱۴۸ - از چوبه دار ترسید

چون حجاج بن یوسف وارد مکه شد و عبدالله بن زبیر را بدار کشید، شبانه عبدالله بن عمر پیش حجاج رفت و گفت : دست را بده تا به عبدالملک بیعت کنم که رسول خدا فرموده است : ((من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة )) : (هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته مردن او مردن جاهلیت است ) حجاج پای خود را بسوی او دراز کرد و گفت : دستم مشغول است ، پایم را زیارت کن ، عبدالله گفت : مرا استهزاء میکنی ؟ حجاج گفت : ای احمق بنی عدی مگر علی بن ابیطالب امام زمانت نبود؟ چرا باو بیعت نکردی و امروز آمده حدیث : ((من مات و لم يعرف (...)) میخوانی ، بخدا سوگند که بخاطر این حدیث نیامده ای بلکه از ترس چوبه داری که عبدالله بن زبیر بالای آنست آمده ای .

مدرک :

الکنی و الالقب تالیف حاج شیخ عباس قمی

عبدالله بن عمر بن خطاب سه سال بعد از بعثت پیغمبر در مکه متولد شد، گویند که پیش از پدرش به مدینه مهاجرت نمود، وی شخصی ضعیف النفس و عوامفریب بود، به امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد ولی به یزید بیعت کرد و موقعی که اهل مدینه بیعت یزید را شکستند او نشکست ، بالاخره در سال ۷۳ یا ۷۴ هجری از دنیا رفت .

۱۴۹ - همسران رسول خدا را جواب کرد

چون عثمانه ماهیانه زنان رسول اکرم را از آن مقداریکه عمر میداد کسر کرد عایشه و حفصه پیش او رفته و درخواست کردند که شهریه ایشان را مانند زمان عمر بدهد، گفت: نزد من برای شما چیزی نیست، گفتند: پس ارثیه ما را از رسول خدا بده. عثمان که تکیه کرده بود و علی بن ابیطالب هم نزد او بود، برخاست و نشست و گفت: مگر شما نبودید که به همراهی یک عرب که با بول خود تطهیر میکرد بنام مالک بن حویرث شهادت دادید که پیغمبر فرمود: ((نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه)) اگر شهادت شما حق بود من شهادت شما را در حق خودتان قبول و عملی میکنم، و اگر دروغ بود لعنت خداوند و ملائکه بر کسی باد که بدروغ شهادت داده است.

گفتند: ای نعل! رسول خدا تو را به نعل یهودی تشبیه کرد، عثمان گفت: خدا برای شما در قرآن (در سوره تحریم) مثل زده، سپس برخاستند و رفتند.

مدرک:

سفینه البحار ج ۱ ص ۵۲.

۱۵۰ - چرا با اهل توحید جنگیدی؟

ابراهیم بن علقمه و اسود نقل میکنند که پیش ابو ایوب انصاری رفته و گفتیم: ای ابو ایوب خدا تو را محترم و مکرم نمود که پیغمبر مهمان تو شد، بما بگو: چرا با علی بن ابیطالب خارج شده و با اهل لاله الاالله جنگیدی؟ گفت: بخدا سوگند که در همین خانه بودیم که رسول خدا نشسته بود، علی در طرف راست او، و من در طرف چپ او نشسته بودم انس بن مالک در مقابل حضرت ایستاده بود که حلقه در بصدا درآمد، پیغمبر فرمود: بین کیست؟ انس نگاه کرد و گفت: عمار بن یاسر است، فرمود: در را بروی عمار پاک بگشا.

عمار وارد شد و سلام داد و نشست، سپس رسول خدا فرمود: ای عمار پس از من در میان امت من کارهای ناگوار رخ می دهد تا بروی هم شمشیر کشیده یکدیگر را می کشند، و از یکدیگر بیزاری میجویند، در آن موقع از این علی بن ابیطالب که در طرف راست من نشسته پیروی کن، اگر تمام مردم از راهی بروند و علی از راهی، تو راه علی را برو، ای عمار علی تو را

از هدایت باز نمیدارد و به هلاکت راهنمایی نمی کند، ای عمار اطاعت علی اطاعت من است ، و اطاعت من اطاعت خداست

مدرک :

سفینه البحار ج ۱ ص ۵۲.

ابو ایوب انصاری نامش خالد بن یزید است ، رسول خدا در هجرت به منزل او وارد شد، در غزوات پیغمبر شرکت کرد، بعد از رسول خدا از حق امیرالمؤمنین دفاع کرده و در جنگهای آن حضرت حاضر شد در سال پنجاه و یک در سپاهی که عازم قسطنطنیه بود شرکت کرد که در این سفر از دنیا رفت و کنار حصار قسطنطنیه دفن شد.

۱۵۱ - ما باز هم حقیم

حبه عرنی گوید: روزی که عمار شهید شد نزد وی بودم ، صدا زد که آخرین روزی مرا از دنیا بیاورید، مقداری شیر در کاسه ای آوردند، فرمود: امروز با دوستانم (محمد و حزب او) ملاقات میکنم ، بعد فرمود: بخدا سوگند اگر ما را بزنند تا به نخلستانهای ((هجر)) برسانند باز یقین دارم که ما حقیم و ایشان (معاویه و یارانش ) باطلند، سپس در سن نود و چهار سالگی شهید شد.

مدرک :

سفینه البحار ج ۲ ص ۲۷۶

۱۵۲ - تو ابوتراب هستی

عمار یاسر گوید: در غزوه ((ذوالعشیره )) من و علی بن ابیطالب رفیق و همراه بودیم که علی بمن گفت : بنی مدلج در باغ و چشمه کار میکنند بیا برویم و بکار آن ها تماشا کنیم ، با هم رفته و تماشا کردیم که پس از مدتی خواب بر ما غلبه کرد که

در کنار باغ روی خاکها بخواب رفتیم ، موقعی بیدار شدیم که رسول خدا با پای خود ما را حرکت میداد در این روز بود که رسول خدا به علی ((ابو تراب )) گفت - چون خاک آلود شده بود - سپس فرمود: شما را خبر دهم از شقی ترین مردم ؟ گفتیم : بلی یا رسول الله ، فرمود: شقی ترین مردم عبارتست از مرد سرخ رنگ قوم ثمود که ناقه را کشت ، و کسی که باین جای تو - دست بسر علی نهاد - ضربت میزند و این جای تو - دست به محاسن علی نهاد - از خون تر میشود.

مدرک :

اعلام الوری ص ۷۳ تالیف عالم جلیل القدر، مفسر عظیم الشان امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن طبرسی صاحب مجمع البیان .

۱۵۳ - او اهل آتش است

امام باقر علیه السلام فرمود: در جنگ احد برسول خدا عرض کردند: مردی از اصحاب بنام ((قزمان )) به برادران دینی خود خوب مساعدت و یاری میکند، حضرت فرمود: او اهل آتش است ، پس از مدتی آمدند و گفتند: قزمان شهید شد، فرمود: هرچه خدا خواست آنمیشود، پس از ساعتی آمدند و گفتند: قزمان خودکشی کرد، فرمود: شهادت میدهم که من رسول خدا هستم .

جریان بدین قرار بود که قزمان با شهامت جنگید و شش و هفت نفر را کشت و زخم زیاد برداشت ، او را به خانه بنی ظفر بردند، مسلمانها گفتند: قزمان مژده ات باد که امروز خوب کارکردی ، گفت : مژده چه چیز را بمن میدهید؟ بخدا سوگند که من بخاطر قبیله و حسب خود می جنگیدم و اگر آن نبود نمی جنگیدم ، چون اذیت و ناراحتی زخمها زیاد شد تیری از تیردان برداشته و خود را با آن کشت .

مدرک :

اعلام الوری طبرسی ص ۸۵.



نقل شده که چون سفاح در کوفه خروج کرد و مردم باو بیعت نمودند سپاهی برای جنگ با مروان حمار آخرین خلیفه اموی مجهز و اعزام نمود، مروان فرار کرده و در دهی بنام ((ابو صبره)) وارد کلیسا شد در آن مخفی گشت ، پس از چند روز فهمید که غلامش او را لو داده و محلش را بدشمن معرفی کرده ، دستور داد سرش را بریده و زبانش را در آورده و کنار انداختند، گربه ای آمد و زبان غلام را خورد.

پس از چندی سپاه سفاح به سرپرستی عامر بن اسماعیل کلیسا را محاصره کردند، مروان شمشیر بدست از کلیسا خارج شد و جنگید تا کشته شد، عامر دستور داد سرش را بریدند و زبانش را در آورده و کنار انداختند، گربه ای که زبان غلام را خورده بود آمد و زبان مروان را نیز خورد، عامر گفت : اگر در دنیا چیز عجیبی غیر از این نبود کافی بود: زبان مروان خلیفه اموی در دهان گربه

عامر وارد کلیسا شد و روی فرشهای مروان سر سفره او نشست ، چون موثق حمله عامر، مروان سرسفره مشغول صرف شام بود که صدای دشمن را شنید و بیرون رفت و کشته شد، عامر پس از صرف شام دختر مروان را جهت منادمت شبانه احضار کرد.

دختر گفت : ای عامر، روزگاری که مروان را از تخت فرود آورد و ترا بجای او نشاند، از طعام او خورده و از روشنائی او بهره بردی تو را موعظه کامل نموده و خوب بیدار کرده است ، عامر خجالت کشید و دختر را آزاد نمود، قتل مروان بسال ۱۳۳ هجری بود.

مدرک :

حیاه الحیوان دمیری ج ۲ ص ۳۱۰

شبی معاویه با عمرو عاص ، و سعید و عتبه نشسته بودند که بیاد ((زرقاء دختر عدی بن غالب )) که با قوم خود در صفین حاضر بود، افتادند، معاویه گفت : کدام یکی از شما سخنان او را بیاد دارد؟ بعضی از آنها گفت : من بیاد دارم ، گفت : بگوئید با او چکنم ؟ گفتند: او را بکش ، معاویه گفت : بد اشاره کردید، میخواهید او را بکشم مردم بگویند: معاویه پس از پیروزی زنی را کشت ؟

به عامل خود در کوفه نوشت : زرقاء را خیلی محترمانه همراه محرمش نزد من روانه کن ، چون زرقاء در شام نزد معاویه رسید، معاویه پس از خوش آمد گوئی پرسید: مسافرتت چگونه بود؟ زرقاء گفت : خوب بود، مثل خانه خودم و مانند طفل در گهواره بودم ، معاویه گفت : من اینطور دستور داده بودم ، میدانی برای چه احضارت کرده ام ؟ گفت : از کجا میدانم معاویه گفت : مگر تو نبودی که در صفین سوار شتر سرخ مو شده میان دو صف ایستاده و مردم را بر علیه من تحریک و آتش جنگ را شعله ور میکردی ؟ چرا این کار را میکردی ؟ زرقاء گفت : رهبر ما (علی علیه السلام ) از دنیا رفت و افراد پراکنده شد، و آنچه رفته باز نمیگردد، روزگار دائما در تغییر است . معاویه گفت : سخنان خود را که در صفین میگفتی بیاد داری ؟ گفت : نه ، بخدا فراموشم شده ، معاویه گفت : ولی من بیاد دارم که میگفتی :

((ای مردم ، حق را مراعات کنید و بسوی آن بازگردید که فتنه شما را احاطه کرده و شما را از راه راست بیرون کرده ، فتنه ای که کور و کر و لال است ، بدعوت کننده خود گوش فرا نمیدهد، و از رهبرش اطاعت نمیکند، چراغ در مقابل آفتاب روشنائی ندارد، ستاره ها با وجود ماه نور نمیدهند، آهن را جز با آهن نمیبرند، هرکس از ما راهنمائی خواهد او را راهنمائی میکنیم ، و هرکس از ما چیزی بپرسد جواب میدهیم )).

((ای مردم حق گمشده خود را جستجو میکرد حالا آنرا یافته است ، ای گروه مهاجر و انصار به غصه ها صبر کنید که تفرقه ها مبدل باجتماع شده و سخن عدل التیام یافته ، و حق باطل را از بین برده ، بدانید که خضاب زنان با حنا، و خضاب مردان با خون است ، امروز فردایی دارد و عاقبت صبر از همه چیز بهتر است ))

سپس معاویه گفت : ای زرقاء بخدا سوگند در همه خونهای که علی ریخته تو نیز شریک میباشی ، زرقاء گفت : چه خوب مژده دادی خدا ترا سلامت بدارد، مانند تو سزاوار است که مژده خیر داده و هم نشین خود را شاد کند.

معاویه گفت : شاد میشوی که با علی شریک در خونها باشی ؟ گفت : بخدا که از این خبر شاد شدم ، معاویه گفت : وفای شما نسبت به علی پس از وفاتش عجیب تر است از محبت شما نسبت باو در حال حیاتش ، حاجت خود را بگو، گفت : من

سوگند یاد کرده ام که از کسی که بر علیه او قیام کرده بودم چیزی نخواهم ولی کسی که در مقام تو باشد باید بدون سوال

عطا کند

مدرک :

العقد الفرید ج ۲ ص ۱۰۷

۱۵۶ - حالا امیرالمومنین شده ام

((عکرشه دختر اطرش بن رواحه)) در حالی که عصابردست داشت وارد مجلس معاویه شد و او را با عنوان امیرالمومنین سلام

داد و نشست ، معاویه گفت : هان عکرشه حالا نزد تو امیرالمومنین شده ام ؟

گفت : بلی ، چون علی علیه السلام زنده نیست (( معاویه گفت : مگر تو نبودی که در صفین شمشیر حمایل کرده و در میان

دو صف سپاه ایستاده و میگفتی :

((ای مردم مواظب خود باشید اگر در هدایت باشید گمراهی دیگران شمارا زیان نمیرساند، ساکنان بهشت از آن کوچ نمیکنند

و پیر نمیشوند و نمیبرند، بهشت را بدنثائی که نعمتش پایدار نیست و غصه هایش قطع شدنی نمیشد خریداری کنید، در

دین خود بصیر و بینا باشید، در بدست آوردن حق خود از صبر و پایداری یاری بگیرید، معاویه جمعی از عربهای بی فهم و دل

بسته را بسوی شما سرازیر نموده است که ایمانرا درک نمیکنند و از علم و حکمت اطلاع ندارند، ایشانرا با دادن دنیا بسوی

باطل دعوت کرده و آن هالبیک گفته اند))

((بندگان خدا، درباره خدا از خدا بترسید و دفاع از دین را بعهده یکدیگر نیاندازید که این کار پایه های دین را سست میکند و

نور حق را خاموش ، این بدر صغری و عقبه اخری است ، ای گروه مهاجر و انصار روی بصیرت خود بایستید، در تصمیم خود

پایدار باشید، گویا می بینم که فردا با اهل شام ملاقات کرده اید ایشان از ترس شمشیر شما مانند خر از دبر خود صدا در

آورده و مثل شتر پشکل میاندازند))

گویا ترا می بینم که با این عصا ایستاده ای و دو لشکر اطرافت را گرفته اند و میگویند: این عکرشه دختر اطرش بن رواحه

است ، نزدیک بود که لشکر شام را هلاک کنی اگر مشیت الهی نبود، چرا این کار را میکردی ؟

گفت : یا امیرالمومنین خدای متعال میفرماید: ((یا ایها الذین آمنوا لاتسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسوکم )) : ای کسانی که ایمان آورده اند سوال نکنید از چیزهاییکه اگر برای شما آشکار شود شمارا ناراحت میکند، شخص عاقل چیزی را که دوست نمی دارد مایل به تکرار آن نمیشود. معاویه گفت : راست گفتم حاجتت را بگو، گفت : رسم بر این بود که صدقات ما را می گرفتند و به نیازمندان ما میدادند، حالا این رسم عوض شده به احتیاجات ما رسیدگی نمیشود، و از نیازمندان ما دستگیری نمی گردد، اگر این کار باطلاع و اشاره تو است باید شخصی مثل تو از غفلت بیدار باشد و توبه نماید، و اگر بی اجازه تو است به شخصی مثل تو برانزده نیست که خائنرا بیاری بگیرد و ستمکاران را بکار گمارد.

معاویه گفت : برای ما در کارهای رعیت خلل هائی پیش میاید، و در سرخدها گرفتاریها رخ میدهد که احتیاج به جلوگیری و جبران پیدا می شود، گفت : سبحان الله ، خدا برای ما حقی که مضر بدیگران باشد مقرر ننموده و اوست علام الغیوب ، معاویه گفت : هیئات ای اهل عراق ، علی شما را بیدار کرده است ، شما قابل تحمل نیستید، سپس دستور داد که صدقات آنها بخودشان صرف شود.

مدرک :

العقد الفرید ج ۲ ص ۱۱۱

۱۵۷ - حالت چطور است ای دختر حام

معاویه به حج رفته بود، در مکه از زنیکه در حجون سکونت داشت و سیاه رنگ و پرگوشت بود و او ر ((دارمیه حجونیه )) میگفتند پرس و جو کرد، گفتند: زنده و سالم است ، دستور داد احضار کردند، گفت : حالت چطور است ای دختر حام ؟ گفت : نسبت من به حام نمیرسد بلکه من زنی هستم از بنی کنانه ، معاویه گفت : میدانی چرا احضارت کردم ؟ گفت : بجز خدا کسی غیبت نمیداند، معاویه گفت : ترا بدانجهت احضار کردم تا بپرسم به چه علت علی را دوست و مرا دشمن داشتی ؟ دارمیه گفت : بهتر است که مرا از جواب این سوال معاف بداری ، گفت : نه ، معاف نمیدارم ، دارمیه گفت : علی را دوست داشتم بخاطر اینکه میان رعیت با عدالت رفتار میکرد، و بیت المال را بالسویه تقسیم مینمود، ترا دشمن داشتم بخاطر اینکه با کسی که بخلافت از تو اولی بود جنگیدی ، و چیزی را مطالبه نمودی که حق تو نبود، علی را بولایت پذیرفتم چون رسول

خدا برای او پیمان ولایت گرفته بود، و او فقیر را دوست میداشت، و اهل دین را احترام میکرد، و با تو عداوت کردم چون خون ناحق ریختی و در قضاوت ستم کردی و از روی هوی و هوس حکم میکنی .

معاویه گفت : بدان جهت است که شکمت نفخ کرده و پستانهایت بزرگ شده و کفلهایت بالا آمده ، گفت : ای معاویه مادرت در اینها که گفתי مشهور و ضرب المثل بود نه من ، معاویه گفت : ناراحت نباش نظر بد نداشتم ، اگر شکم زن بزرگ باشد فرزندش تنومند و کامل میشود، و اگر پستانهایش بزرگ باشد فرزندش از شیر سیراب میشود، و اگر انهایش پرگوشت باشد موقع نشستن سنگین و با وقار میشود.

سپس معاویه گفت : علی را دیدی ؟ گفت : بلی پرسید: چگونه دیدی ؟ گفت : او را دیدم که سلطنت و ریاستی که ترا فریفته او را نفریفته بود، نعمتی که تو را مشغول کرده او را مشغول نکرده بود.

معاویه گفت : سخن او را شنیدی ؟ گفت : بلی ، دل را جلا می بخشید همچنانکه روغن زیتون زنگار طشت را از بین میبرد، گفت : راست گفתי ، اگر حاجتی داری از من بخواه ، گفت : اگر بخواهم روا میکنی ؟ گفت : بلی .

دارمیه گفت صد شتر سرخ مو با نر و ساربانش میخواهم ، گفت : صد شتر را برای چه میخواهی ؟ گفت : با شیر آنها بچه ها را غذا داده و پیران را زنده نگهداشته و میان خویشاوندان صلح برقرار میسازم .

معاویه گفت : اگر خواسته هایت را بدهم من هم مانند علی در قلبت جا پیدا میکنم ؟ گفت : سبحان الله ! شاید جایی کمتر از آن پیدا کنی ، معاویه گفت : اگر علی زنده بود چیزی از اینها بتو نمیداد، دارمیه گفت : نه ، و حتی یک موئی از مال مسلمین نمیداد.

مدرک :

العقد الفرید ج ۲ ص ۱۱۳

حام نام یکی از پسران حضرت نوح علیه السلام است که نسبت سیاهان به او میرسد.

اروی دختر عبدالمطلب که بانوی بسیار پیر بود به معاویه وارد شد چون معاویه او را دید گفت : خوش آمدی ای عمه ، پس از ما حالت چطور است ؟ گفت : برادر زاده ! کفران نعمت کرده و با پسر عمویت بد رفتاری نمودی و با غیر نام خود (امیرالمومنین ) خود را ناامیدی ، و غیر حق خود را گرفتی بدون اینکه تو و پدرانت کار خوبی انجام داده و سابقه ای در اسلام داشته باشید، بعد از آنکه برسول خدا کافر شدید، خدا تلاشهای شما را هدر و روهای شما را ذلیل کرد و حق را با هلش برگردانید و لو اینکه برای مشرکان ناپسند باشد، کلمه ما بالا و پیغمبر ما غالب شد.

شما بعد از پیغمبر خود را بما فرمانروا کردید و با خویشاوندی رسول خدا بمردم احتجاج میکنید در صورتیکه ما نسبت برسول خدا از شما نزدیکتر و بسرپرستی جامعه سزاوارتریم ، ما در میان شما مانند بنی اسرائیل می باشیم در میان فرعونیان ، و علی بن ابیطالب بعد از رسول خدا مانند هارون است نسبت به موسی ، آخرین جایگاه ما بهشت و آخرین منزل شما آتش است . عمروعاص گفت : بس کن ای پیروز گمراه که عقلت را از دست داده ای لذا شهادت تو پذیرفته نیست ، گفت : تو هم حرف میزنی ای پسر نابغه ؟ مادر تو در مکه مشهورترین زن زناکار بود و اجرت بسیار میگرفت ، پنج نفر تو را بفرزندی ادعا کردند، مادرت گفت : هر پنج نفر با من همبستر شده اند ببینید به کدامین آنها شباهت زیاد دارد باو ملحق کنید، چون به عاص بن وائل شباهت زیاد داشتی باو ملحق کردند.

مروان گفت : پیرزن بس کن و حاجتت را بگو، گفت : ای پسر زن کبود چشم تو هم حرف میزنی ؟ سپس رو به معاویه کرد و گفت : اینها را تو جری و گستاخ کرده ای ، مادر تو بود که در قتل حمزه گفت :

نحن جزینا کم بیوم بدر

و الحرب بعد الحرب ذات سعر

ما کان لی من عتبه من صبر

ما پاداش بدر را به شما دادیم ، و آتش جنگ یکی پس از دیگری شعله ور است ، در فراق عتبه (پدر هند) صبر و شکیبائی نداشتیم ، تا آخر عمر شکرگزار وحشی (قاتل حمزه ) خواهیم بود.

دختر عمویم در جواب او گفت :

خزیت فی بدر و غیر بدر

یا بنت جبار عظیم الکفر

در جنگ بدر و غیر بدر ذلیل و رسوا شدی ای دختر مرد جبار و کفر پیشه .

معاویه گفت : خدا از گذشته ها گذشته است ، ای عمه حاجتت را بگو، گفت : من بتو احتیاجی ندارم .

مدرک :

العقد الفرید ج ۲ ص ۱۲۰

۱۵۹ - قیصر سوال میکند

قیصر روم به معاویه نامه نوشت که بمن خبر ده از آنچه قبله ندارد، و از کسی که پدر ندارد، و از کسی که قوم و عشیره نداشت ، و از کسی که با قبر (محبس ) خود سیر و حرکت کرد، و از آن سه چیزی که در رحم مادر آفریده نشدند، و از شیبی ء و از نصف شیبی ء، و لاشیبی ء و در این شیشه تخم هر چیز را برایم بفرست .

معاویه نامه و شیشه را خدمت عبدالله بن عباس فرستاد، ابن عباس گفت: آنچه قبله ندارد کعبه است، آنکه پدر ندارد حضرت عیسی است، و آنکه قوم و عشیره نداشت حضرت آدم بود، و آنکه با قبر خود سیر کرد حضرت یونس بود، سه چیزی که در رحم مادر آفریده نشده اند عبارتند از: قوچ حضرت ابراهیم، ناقه حضرت صالح، و عصای حضرت موسی که مار و اژدها میشد.

شییء مردی است که عقل و ادراک دارد و بدستورات آن عمل میکند، نصف شیئیء مردی است که خود عقل و ادراک کامل ندارد ولی به عقل و مشورت دیگران عمل میکند، و لاشییء کسی است که خود عقل و درک ندارد و به عقل و درک دیگران عمل نمیکند، و شیشه را پر از آب کرد و گفت: این تخم هر چیز است،

نامه و شیشه را نزد معاویه فرستاد، او هم نزد قیصر فرستاد، چون قیصر نامه را خواند و از جوابها مطلع شد، گفت: این از خاندان نبوت بیرون آمده است

مدرک:

العقد الفرید ج ۲ ص ۲۰۱

۱۶۰ - در نماز بود نکشتند

در خدمت رسول اکرم از فضیلت و شدت عبادت مردی تعریف میکردند که خودش از دور نمایان شد، عرض کردند: یا رسول الله خودش آمد، حضرت فرمود: میان دو چشم او نشانه شیطان را می بینم، چون خدمت حضرت رسید به مردم سلام کرد و ایستاد، حضرت پرسید آیا از دلت خطور کرد که در میان این جماعت کسی بهتر از تو نیست؟ گفت: بلی.

بعد وارد مسجد و مشغول نماز شد، حضرت فرمود: کیست برود و او را بکشد؟ ابوبکر اعلام آمادگی کرد، رفت و برگشت و گفت: یا رسول الله دیدم مشغول نماز است و نکشتم، حضرت باز فرمود: کیست رفته و او را بکشد؟ این دفعه عمر اعلام آمادگی کرد، او نیز رفت و دید مشغول نماز است لذا نکشت و برگشت.



دفعه سوم فرمود: کیست او را بکشد؟ این بار علی علیه السلام اعلام آمادگی کرد، پیغمبر فرمود: اگر تو او را دریابی میکشی ، علی رفت و برگشت و گفت : پیدا نکردم رفته بود، فرمود: این مرد اولین بدعت گذار و تفرقه انداز در بین امت من خواهد بود، اگر او را میکشتید دو نفر با هم اختلاف نمیکردند.

مدرک :

العقد الفرید ج ۲ ص ۴۰۴.

((در تاریخ این مرد را ذوالخویصره گفته اند که در زمان خلافت علی علیه السلام فرقه خوارج را بوجود آورد، و در آخر بدست آن حضرت کشته شد - ع)).

۱۶۱ - گرامی ترین مردم کیست ؟

روزی معاویه از هم نشین های خود پرسید: گرامیترین مردم از لحاظ پدر و مادر و جد و جده و عمو و عمه و دایی و خاله کیست ؟ گفتند: امیرالمومنین بهتر میدانند، معاویه دست حسن بن علی را گرفت و گفت : این گرامیترین مردم است چون پدرش علی بن ابیطالب و مادرش دختر محمد صلی الله علیه و آله است ، جدش رسول خدا و جده اش خدیجه است ، عمویش جعفر بن ابیطالب و عمه اش هاله دختر ابوطالب است دائیش قاسم بن رسول الله و خاله اش زینب دختر پیغمبر است .

مدرک :

العقد الفرید ج ۵ ص ۸۷.

۱۶۲ - کسی از شما بحکومت نمیرسد

به عبدالله بن عمر گفتند: حسین بن علی روانه عراق شد، عبدالله حرکت کرد و در محلی که سه روز راه با مدینه فاصله داشت با حسین ملاقات کرد و پرسید: به کجا میروی؟ فرمود: نامه نوشته و به عراق دعوت کرده اند، بعد نامه ها و طومارهای اهل عراق را بیرون آورد و به بیعت کرده اند، عبدالله آن حضرت را بخدا قسم داد که برگردد، ولی امام حسین پذیرفت.

عبدالله گفت: پس اجازه ده برای تو حدیثی نقل کنم: جبرئیل بر رسول اکرم نازل شد و او را میان دنیا و آخرت مخیر نمود آن حضرت آخرت را اختیار کرد، تو نیز پاره تن آن پیغمبری، بخدا قسم که تو و کسی از خاندان تو بحکومت نمی رسید، خدا دنیا و حکومت آنرا از شما دور نکرده مگر برای آنچه بشما خیر و بهتر است، از این سفر برگرد، حضرت قبول نکرد، عبدالله او را در آغوش کشید گفت: ترا بخدا میسپارم و میدانم که کشته میشوی.

مدرک:

عیون الاخبار ج ۱ ص ۲۱۱

((عبدالله هدف امام را درک نکرده و چنین پنداشته که هدف امام بدست آوردن سلطنت و حکومت است لذا گفته: کسی از خاندان شما به حکومت نمیرسد، کما اینکه اکثر مردم هدف آن بزرگوار را درک نمیکنند و او را موعظه میکردند - ع))

۱۶۳ - من برای دین نمی جنگیدم

پس از صلح امام حسن علیه السلام معاویه وارد کوفه شد و به منبر رفت و خطبه خواند و گفت: ای اهل کوفه می پندارید که من بخاطر نماز و زکات و حج با شما میجنگیدم؟ نه، من میدانم که شما نماز میخوانید و زکات میدهید و به حج میروید، من بدان جهت می جنگیدم که بشما امیر که شوم که خدا نیز آنرا بمن عطا نمود و لواینکه شما کراهت دارید. و بدانید که هر مالی و خونی که در این فتنه از بین رفته هدر شده است و تعقیب نخواهد شد، و هر شرطی که با حسن بن علی کرده بودم زیر پا نهاده و عمل نخواهم کرد، و مردم را به غیر از سه چیز، چیز دیگر اصلاح نمیکند.

خارج نمودن و دادن عطای مردم در موقعش، و آماده نمودن و حرکت دادن لشکر در وقتش، و هجوم بر دشمن در خانه اش، چون اگر دشمن هجوم نکنی او بتو هجوم خواهد کرد.

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۱۵

۱۶۴ - پیشنهاد جنگ کرد

مسیب بن نجبه به امام حسن علیه السلام گفت : بی اندازه از تو در شگفتم ، با معاویه بیعت کردی در صورتی که چهل هزار نفر در خدمت تو آماده جنگ بودند، لااقل برای خودت پیمان علنی نگرفتی ، چیزهائی در نهان به تو قول داد، دیدی که به آنها عمل نکرد، من صلاح را در این می بینم که برگشته و آماده جنگ شوی چون او پیمان خود را شکسته است .  
حضرت فرمود: ای مسیب اگر من این کار را بخاطر دنیا انجام میدادم معاویه در جنگ از من با استقامت تر و ثابت قدم تر نبود، ولی مصلحت شما را میخواستم و هدفم این بود که شما از همدیگر دست بر داشته و بقضا و قدر الهی راضی شوید تا اشخاص نیک راحت شوند و از دست اشخاص بدکار خلاصی حاصل شود.

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۱۵

مسیب بن نجبه : اهل بصره و از شیعیان علی علیه السلام و جزو دعوت نامه نویسندگان به امام حسین بود که بیاریش نرسیدند، سپس جزو توابین شده همراه سلیمان بن سرد برای خونخواهی امام خروج نموده در محلی به نام ((عین الورد)) شهید شدند.

۱۶۵ - رسول خدا لعنتش کرد

علی بن اقرم گوید: پیش عبدالله بن عمر رفته و گفتم: ای صاحب رسول خدا ما را از آنچه دیده ای خبر ده، عبدالله گفت: معاویه بمن پیغام فرستاده که اگر نقل حدیث کنی گردنت را میزنم ولی بخدا سوگند که پیغام او مانع من نخواهد شد از اینکه آنچه را که از رسول خدا درباره او شنیده ام به شما نگویم.

با چشم خود دیدم که رسول خدا فرستاد و او را خواند که نامه ای بنویسد - چون در خدمت حضرت در حوائج روزمره نویسندگی میکرد - فرستاده پیغمبر برگشت و عرضه داشت که او غذا میخورد، حضرت فرمود: ((لا اشبع الله بطنه)): خدا شکم او را سیر نکند)) آیا خیال میکنید که او دیگر سیر میشود؟

روزی ابوسفیان سواره از راهی میآمد و معاویه و برادرش یکی افسار مرکب او را میکشید و دیگری از عقب میراند، چشم رسول خدا به آنها افتاد گفت: ((اللهم العن القائد و السائق و الراكب)): خدایا آنکه را که جلودار است آنرا که میراند و آنرا که سوار است لعنت کن ((

گفتم: تو خودت از رسول خدا این را شنیدی؟ گفت: بلی، وگرنه گوشه‌هایم کرباد همچنانکه چشم‌هایم کور شده است. مدرک:

وقعه صفین ص ۲۲۰ تالیف نصر بن مزاحم منقری متولد حدود ۱۲۰ هجری، متوفای سال ۲۱۲.

۱۶۶ - از قیس بیعت میگیرد

چون امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد ((قیس بن سعد بن عباده)) با چهار هزار نفر سوار کنار گرفته و بیعت نکردند، معاویه متوسل به امام شد که قیس و معاویه حاضر شدند معاویه روی تخت نشست و امام حسن را کنار خود نشاناد قیس رو به امام کرد و گفت: آیا مرا اجازه میدهی که به معاویه بیعت کنم؟ فرمود: بلی

معاویه گفت: حالا بیعت میکنی: قیس گفت: بلی، سپس دست خود را روی زانویش نهاد، از تخت پائین آمد و رفت و دست خود را بعنوان بیعت گرفتن بدست قیس مالید (در صورتیکه بایستی قیس رفته دست معاویه را زیارت میکرد) ولی قیس دست خود را از زانویش حرکت نداد.

مدرک:

قیس بن سعد بن عباده انصاری از فضلاء صحابه و دهات و هوشمندان و کرماء عرب ، دارای شهامت و شجاعت ، شریف قومش بود، مناقب و فضائل علمی و خلقی و عبادتی بسیار داشت ، در میان اصحاب رسول خدا بمنزله رئیس شرطه و پرچمدار انصار بود، در خلافت علی علیه السلام از یاران سرسخت و باوفای آن حضرت بود و تا آخر استقامت نمود، در خلافت چند ماهه امام حسن علیه السلام از روسا سپاه آن حضرت بود، بنا بر مشهور سال ۵۹ هجری از دنیا رفت .

۱۶۷ - اینها مسلمان نشده اند

حییب بن ثابت گوید: مردی در جنگ صفین به عمار یاسر گفت : یا ابالیقضان مگر رسول اکرم نفرمود: با مردم بجنگید تا مسلمان شوند، چون مسلمان شدند خون و مال خود را از من حفظ کرده اند، عمار گفت : بلی ، رسول الله این را فرمود ولی اینها مسلمان نشده اند بلکه ناچار به تسلیم شده و کفر را در دل خود پنهان کرده بودند چون برای خود مدد و یاور یافتند آنرا ظاهر کردند.

مدرک :

شرح ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۳۱.

۱۶۸ - به خدا که این قهرمان قوم است

شعبی می گفت : عبدالله بن بدیل خزاعی که از یاران علی علیه السلام بود در جنگ صفین دو شمشیر بسته بود و دو زره بر تن داشت ، مردم شام را با شمشیر درو میکرد، و حمله مینمود تا خود را به نزدیکی خیمه معاویه رسانید، معاویه به حییب بن مسلمه فهری پیغام فرستاد که با تمام سربازانش به عبدالله حمله کند.

میسر شام بفرماندهی حبیب بن مسلمه با میمنه عراق درهم افتادند، عبدالله همچنان بسوی خیمه معاویه حمله برده و نزدیکتر میشد تا معاویه را از جایگاهش حرکت داده و به عقب راند، و مرتب صدا میکرد ((یالثرات عثمان)) معاویه و طرفدارانش خیال میکردند که منظورش عثمان بن عفان است در صورتیکه منظورش برادر خودش عثمان بود که شهید شده بود.

عبدالله بن بدیل در قتل معاویه اصرار داشت که معاویه اهل شام را صدا زد: وای بر شما او را با سنگ و کلوخ بکوبید، اهل شام از هر طرف با سنگ و تیر او را در میان گرفتند و بقدری زخم وارد کردند که از پا در آمد، معاویه با عبدالله بن عامر که قبلا با ابن بدیل دوست بود کنار نعش ابن بدیل آمدند، ابن عامر عمامه خود را از سر برداشت و بر روی جنازه ابن بدیل انداخت و او را رحمت فرستاد.

معاویه گفت: روی او را باز کن، ابن عامر گفت: نه بخدا سوگند تاروح در بدن دارم نمیگذارم او را مثله کنی (خاندان معاویه در مثله بشهداء سابقه دارند: مادرش گوش و بینی حمزه سیدالشهداء را برید، پدرش با نیزه بر لب و دهان حمزه جسارت کرد، پسرش بر سر امام حسین جسارت کرد) معاویه گفت: روی او را باز کن مثله نمیکنم او را بتو بخشیدم، چون ابن عامر روی عبدالله بن بدیل را باز کرد معاویه گفت: بخدا که این قهرمان و کبش قوم است، خدایا مرا بر اثر نخعی و اشعث کندی غالب فرما.

مدرک:

وقعه صفین ص ۲۴۵

عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی از اصحاب رسول خدا و سرور قبیله خزاعه بود، قبل از فتح مکه مسلمان شد، در فتح مکه و حنین و طائف شرکت داشت، سپس از فضلاء اصحاب علی ع بود، در جنگ صفین دو زره پوشیده و دو شمشیر بسته بود وی و برادرش عبدالرحمن در این جنگ شهید شدند.

در جنگ صفین علی علیه السلام با فرزندانش بطرف میسره میرفت و تیره‌های اهل شام بسوی او پرتاب میشد و فرزندانش خود را سپر او میکردند، مردی بنام احمر که غلام ابوسفیان و یا عثمان بود آن حضرت را دید و با خود گفت : بخدا قسم که این علی است خدا امر بکشد اگر او را نکشم و یا کشته نشوم ، سپس بسوی علی علیه السلام حمله برد که کیسان بدست احمر شهید شد، دوباره احمر بسوی حضرت حمله نمود که علی علیه السلام پیشدستی نموده و یقه زره او را گرفته و بسوی خود کشید و بالای سرش بلند نموده و بزمین زد.

حسین و محمد فرزندان علی به او حمله کرده و با شمشیر کارش را ساختند، علی ایستاده و به شیر بچه هایش تماشا میکرد که از قتل احمر فارغ شدند، به فرزندش حسن که در کنارش ایستاده بود فرمود: فرزندم تو چرا با بردارانت شرکت نکردی ؟ گفت : ایشان از من کفایت کردند.

مدرک :

وقعه صفین ص ۲۴۹

۱۷۰ - چرا مردم برای من و تو کشته شوند؟

در جنگ صفین روزی علی علیه السلام میان دو صف ایستاد و صدا زد: ای معاویه ! ای معاویه ! گفت : بپرسید چه کار دارد؟ فرمود: میخواهم جلو بیاید تا یک کلمه با او سخن بگویم ، معاویه همراه عمرو بن عاص بیرون آمده و در نزدیکی آن حضرت ایستادند، فرمود: وای بر تو، چرا مردم برای من و تو کشته شوند: بمیدان بیا که باهم رزم دهیم هرکس حریف خود را کشت خلاف از آن او باشد.

معاویه متوجه عمرو عاص شد و گفت : نظر تو در این باره چیست عمرو گفت : علی با تو از روی انصاف رفتار کرد، و بدان که اگر از این پیشنهاد فرار کنی برای تو و فرزندان ننگ ابدی خواهد بود، گفت : ای عمرو مانند تو نمیتواند مرا فریب دهد، بخدا قسم هیچکس با پسر ابوطالب مبارزه نکرد مگر اینکه زمین را از خون او سیراب کرد، سپس معاویه به آخر صفهای لشگر خود برگشت .

مدرک :

رهبران واقعی و راستین که به هدف خود ایمان داشتند و در فکر خدمت به مردم و رفاه آنها بودند نه در فکر ریاست و حکومت ، همیشه جلو مردم بوده اند: رسول اکرم طبق فرمایش علی علیه السلام در جنگها از همه به دشمن نزدیک بود، خود علی علیه السلام و فرزندان او در جنگ جمل و صفین همیشه در جلو صفها بودند.

((ولی در تاریخ مسلمین رهبرانی پیدا شده اند که بنام اسلام و حکومت حقه به مردم ریاست و حکومت کرده اند که خود و فرزندان او در کاخها و محلهای امن زیسته و مردم را جلو شمشیرهای دشمن و باستقبال مرگ فرستاده اند، مانند معاویه و منصور و هارون - ع ))

#### ۱۷۱ - یک خدمت بزرگ

در یکی از روزها صفین سپاه شام به سپاه عراق حمله نموده و در حدود هزار نفر را در میان گرفته و رابطه آنها را از سپاه علی علیه السلام قطع کردند، حضرت صدا زد: آیا مردی هست که جان خود را بخدا، و دنیای خود را به آخرت بفروشد؟ مردی از قبیله جعف بنام ((عبدالعزیز بن حارث)) که سوار اسبی سیاه و غوطه ور در آهن بود آمد و گفت :

هر امری داری بمن فرما، بخدا سوگند که هر دستوری فرمائی انجام میدهم ، حضرت فرمود: خدا رکن و پایه ترا محکم کند، به اهل شام حمله کرده خود را به محاصره شدگان برسان و به ایشان بگو: امیرالمومنین به شما سلام دارد و میگوید: شما از آن سو باصدای بلند تکبیر و لاله الا الله بگوئید و ما از این سو، شما از آن طرف به سپاه شام حمله کنید و ما از این طرف .

مرد جعفی اسب خود را به حرکت در آورده و به سپاه شام حمله کرد، پس از یک ساعت نبرد، خود را به محاصره شدگان رسانید، با دیدن او شاد شدند و پرسیدند: امیرالمومنین در چه حال است ؟ گفت : خوبست ، و به شما سلام دارد، چون پیام حضرت را ابلاغ نمود محاصره شدگان از میان محاصره و حضرت از بیرون به سپاه شام حمله نموده و حلقه محاصره را شکسته و آنها را نجات دادند که احدی از ایشان کشته نشد ولی از سپاه شام هفتصد نفر کشته شدند، علی علیه السلام فرمود: چه کسی در این عملیات بزرگترین خدمت را انجام داد؟ گفتند: شما یا امیرالمومنین ، فرمود: نه ، بلکه عبدالعزیز جعفی .



مدرک :

کتاب وقعه صفین ص ۳۰۸.

۱۷۲ - مبادا معاویه ترا داخل آتش کند

صعصعه بن صوحان گوید: سپاه علی علیه السلام در مقابل سپاه شام صف کشیده بودند که مردی بنام کریب بن صباح که در میان سپاه شام شجاعتر از او نبود بمیدان آمد و مبارز طلبید، از سپاه عراق مرتفع بن وضاح بمیدان رفت که کریب او را شهید نمود، دومی رفت و بدست کریب شهید شد، و سومی را نیز کشت و جنازه ها را روی هم انداخته و خود بالای جنازه ها رفت و مبارز طلبید، علی علیه السلام خود بمیدان رفت و فرمود:

وای بر تو ای کریب من ترا از غضب خدا ترسانده و بسنت پیغمبر دعوت میکنم ، وای بر تو ای کریب مبادا پسر هند جگر خوار ترا داخل آتش کند، در جواب حضرت گفت : از این سخنها بسیار شنیده ام و به اینها احتیاج ندارم اگر مایل به جنگ هستی جلو بیا.

حضرت فرمود: (( لا حول و لا قوه الا بالله )) و به آرامی جلو رفته و با یک ضربه کریب را بزمین انداخت ، سپس مبارز طلبید که حارث بن وداعه بمیدان رفت و کشته شد باز مبارز طلبید که کسی بمیدان نرفت . علی علیه السلام با صدای بلند فرمود: ((الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرمات قصاص فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم و اتقوا الله و اعملوا ان الله مع المتقين ))

سپس معاویه را صدا زد و فرمود: وای بر تو ای معاویه تو خود بمیدان بیا تا با هم مبارزه کنیم و مردم میان ما کشته نشوند، عمرو عاص گفت : این فرصت را غنیمت بشمار، سه نفر از پهلوانان عرب را کشته است امیدوارم به او غلبه کنی ، معاویه گفت : وای بر تو ای عمرو میخواهی من کشته شوم و تو بخلاف بررسی ؟ برو که من فریب تو را نمیخورم .

مدرک :

کتاب وقعه صفین ص ۳۱۵

اسماء بن حکم فرازی گوید: در جنگ صفین در خدمت علی علیه السلام زیر پرچم عمار بن یاسر بودیم که دیدیم مردی صفها را جستجو میکند تا بصف ما رسید و پرسید: کدام یک از شما عمار یاسر است؟ عمار گفت: عمار منم، گفت: ابوالیقظان هستی؟ گفت: بلی، مرد گفت: من از تو سوالی دارم، آشکار بپرسم یا پنهانی؟ گفت: هرطور دلت می‌خواهد انتخاب کن.

مرد گفت: آشکارا بهتر است: من از نزد خانواده ام با بصیرت بیرون آمده و در این جنگ شرکت کردم و یقین داشتم که اهل شام گمراه هستند و باطل، و ما حق هستیم، تا شب گذشته فرارسید، موذن ما در اذان گفت: ((اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله)) موذن آنها نیز همانرا گفت، ما نماز خواندیم و ایشان نیز مانند ما نماز خواندند، ما دعا کردیم و ایشان نیز مانند ما دعا کردند، ما قرآن خواندیم و ایشان هم قرآن خواندند، با دیدن این وضع شک بر دلم مستولی شد و شب را با ناراحتی بسر آورده، صبح پیش امیرالمومنین رفته وضع خود را معروض داشتم، فرمود: آیا عمار را ملاقات کردی؟ گفتم: نه، فرمود: پس پیش او برو و هرچه گفت: از او پیروی کن، لذا پیش تو آمدم.

عمار گفت: این پرچم سیاه را که مقابل من است میشناسی؟ آن پرچم عمروعاص است، در خدمت رسول خدا سه بار با صاحب آن جنگیده ام و این بار چهارم است که این بارش بهتر از بارهای قبلی نیست که بدتر و ظالمانه تر است. آیا در جنگ بدر و احد و حنین شرکت داشتی؟ و یا کسی از پدران شرکت داشتند که جریان آنها را بتو نقل کنند؟ گفت: نه، عمار گفت: مراکز پرچمهای ما مراکز پرچمهای آنها مراکز پرچمهای کفار است (پرچمهای ما امروز در دست کسانی است که است که پرچم رسول خدا در دست آنها بود، و پرچم رسول خدا در دست آنها بود، و پرچم آنها در دست پرچمداران اهل شرک است)

این سپاه بزرگ را که در اطراف معویه می بینی بخدا قسم دوست میدارم که همه آنها یکنفر بودند و بدست من میدادند که در آنوقت سر او را بریده و قطعه قطعه میکردم، بخدا سوگند که خون همه آنها از خون گنجشکی حلال تر است، آیا خون گنجشک حرام است؟ مرد گفت: نه، حلال است، عمار گفت: خون آنها هم همانطور است، آیا ترا روشن کردم؟ گفت: بلی.

مرد خواست برود عمار گفت : ایشان مار بقدری با شمشیر میکوبند که اشخاص باطل گویند: اگر اینها حق نبودند بر ما غلبه نمیکردند، بخدا قسم در دست ایشان باندازه خاشاکی که چشم را ناراحت میکند چیزی از حق نیست ، اگر ما را درهم کوبند و تا نخلستانهای شهر هجر فراری دهند باز هم یقین دارم که ما حقیق و ایشان باطلند.

مدرک :

کتاب وقعه صفین ص ۳۲۰

۱۷۴ - قرآنها را بر نیزه ها زدند

تمیم بن حذیم گوید: در جنگ صفین یک روز صبح دیدیم جلو صفهای سپاه شام چیزهائی مانند پرچم نمایان شد، چون هوا روشن شد دیدیم قرآنها را سر نیزه ها بلند کرده اند، قرآن مسجد اعظم شام با سه نیزه بسته اند و ده نفر آنها را حمل میکنند، با یکصد قرآن جلو سپاه اسلام ایستاده و فریاد زدند: ای گروه عرب خدا را در نظر بگیرید و درباره زنان و دختران فکر کنید، اگر شما از بین رفتید جواب روم و ترک را که خواهد داد، خدا را در نظر داشته باشید درباره دینتان ، این کتاب خدا است که میان ما و شما حکم میباشد.

علی علیه السلام گفت : خدایا تو میدانی که ایشان قرآن را اراده نکرده اند، میان ما و ایشان خودت حکومت کن ، در میان اصحاب علی علیه السلام اختلاف بروز کرد: عده ای گفتند: باید جنگید، و عده دیگر گفتند: ما را به کتاب خدا دعوت می کنند باید به حکمت راضی شویم و جنگ حلال نیست .

مدرک :

کتاب وقعه صفین ص ۴۷۸

۱۷۵ - مالک اشتر و شیوخ

چون اهل شام قرآنها رابه سر نیزه ها زدند علی علیه السلام فرمود: ای بندگان خدا من بر حق ترین فردم که بدعت کتاب خدا لیبیک گفته است ، ولی معاویه و عمروعاص و ابن معیط و حبیب بن مسلمه و ابن ابی سرح اصحاب دین و قرآن نیستند، من ایشانرا بیش از شما میشناسم ، در بزرگی و کودکی با آنها زندگی کرده ام بدترین کودکان بودند و بدترین مردانند. این قرآن برداشتن کلمه حق است که از آن اراده باطل کرده اند، قرآن را برای معرفت و عمل بالا نبرده اند بلکه مکر و خدعه اراده کرده اند بازوان و سرهای خود را یک ساعت در اختیار من بگذارید که حق به محلتش نزدیک شده و چیزی نمانده که دنباله قوم ستمگر قطع شود.

در حدود بیست هزار نفر غرق در سلاح و شمشیر بدوش ، پیشانی از کثرت سجود سیاه شده آمدند و آن حضرت را با نام - نه با عنوان امیرالمومنین - صدا کردند: یا علی موقعی که ترا به کتاب خدا دعوت میکنند قبول کن و الا ترا هم مانند عثمان بن عفان میکشیم ، بفرست اشرت برگردد.

علی علیه السلام یزید بن هانی را ندز اشتر فرستاد که برگردد، در صورتیکه نزدیک بود اشتر وارد خیمه های معاویه شود، اشتر گفت : خدمت امام برگرد و بگو سزاوار نیست در همچو موقعی من از محل خود حرکت کرده و برگردم ، چون یزید بن هانی برگشت و پیام مالک اشتر را رسانید فریاد شیوخ بلند شد و گفتند: بخدا قسم که تو مالک را دستور دادی ، حضرت فرمود: آیا من با فرستاده خود پنهانی سخن گفتم ؟ مگر جلو چشم شما و علنی با او سخن نگفتم ؟ گفتند: پیام ده که مالک برگردد و گرنه از سپاه تو کناره میگیریم . حضرت به یزید بن هانی فرمود: برو به مالک بگو برگرد که فتنه پیا شده است ، چون نزد مالک رسید و جریانرا خبر داد مالک گفت : بخاطر برافراشتن این قرآنهاست ؟ من از اول میدانستم که این کار باعث تفرقه و اختلاف خواهد شد، سپس گفت : مگر نمی بینی که لشگر معاویه در چه حال است و خدا چگونه ما را یاری میکند؟ آیا سزاوار است در همچو حالی دست از جنگ برداشته و برگردیم ؟ یزید گفت : آیا دوست داری تو در اینجا غالب شوی و در آنجا امیرالمومنین را تحویل دشمن دهند؟ اشتر گفت : بخدا قسم نه

مالک اشتر ناچار شد و برگشت و فریاد زد: ای اهل ذلت و سستی آیا موقعی که بدشمن مسلط و نزدیک به پیروزی ضعف نشان دادید، مرا باندازه فاصله دو نوبت دوشیدن شتر مهلت دهید، گفتند: نمیشود، گفت : باندازه یک نفس دویدن اسب مهلت دهید که من به فتح و غلبه امیدوارم ، گفتند: در آن صورت شریک گناه تو میشویم ، گفت : کی حق بودید: موقعی که با آنها می جنگیدید، یا حالا که دست از جنگ برداشته اید؟ گفتند: بخاطر خدا جنگ میکردیم و بخاطر خدا دست از جنگ برمیداریم ، ما به حرف تو گوش نمیدهیم . گفت : فریب خوردید ای صاحبان پیشانیهای سیاه ، ما خیال میکردیم نمازهای

شما برای زهد در دنیا و شوق در آخرتست ، حالا می بینم که از مرگ بسوی دنیا فرار میکنید، ننگ باد شما را ای شبیهان شترهای نجاست خوار، بعد از این هرگز روی عزت نخواهید دید، از رحمت خدا دور باشید همچنانکه قوم ستمگر دور شدند. مالک را فحش دادند و مالک هم ایشانرا فحش داد، تا اینکه حضرت فریاد زد: بس کنید که ساکت شدند، اشتر گفت : یا امیرالمومنین دستور دهید صفوف سپاه به لشکر شام حمله کنند که به یک حمله از بین میروند، شیوخ فریاد زدند که امیرالمومنین به حکمیت قرآن راضی شده ، اشتر گفت : اگر او راضی شود من هم راضی میشوم ، از هر طرف صدا بلند نمودند: امیرالمومنین راضی شد، امیرالمومنین راضی شد، حضرت سربزیر انداخته بود و چیزی نمیگفت .

مدرک :

کتاب وقعه صفین ص ۴۸۹.

۱۷۶ - چهار بار ابلیس مجسم شد

حابر بن عبدالله انصاری میگفت : ابلیس ملعون چهار بار در صورت مجسم شد: در جنگ بدر بصورت سراقه بن جعشم مجسم شد بقریش گفت : (( لا غالب لكم اليوم من الناس و انی جار لكم فلما ترائت الفئتان نکص علی عقبیه )): امروز هیچ کس نمیتواند بر شما ظفر یابد و من یار و پناه شما هستم ، چون دو گروه با هم روبرو شدند به عقب برگشت و فرار کرد - انفال : (۴۸)

در جریان بیعت عقبه - که هفتاد نفر از اهل مدینه به پیغمبر بیعت کردند - ابلیس در صورت منبه بن حجاج مجسم شد و فریاد زد: ای طایفه قریش ! محمد و صباه (آنهاییکه از دین رفته اند) در عقبه هستند آنها را دریابید، رسول خدا فرمود: از او واهمه نداشته باشید.

روزیکه قریش در ((دارالندوه)) جمع شده بودند و برای رفع و مقابله با رسول خدا نقشه میکشیدند ابلیس در صورت پیرمرد نجدی مجسم شد و طرح قتل رسول خدا را به قریش تعلیم داد که خدا آیه (و اذیمکر بک الذین کفروا الیبتوک او یقتلوک ...)) را نازل نمود.

روزیکه رسول خدا از دنیا رحلت نمود شیطان در صورت مغیره بن شعبه مجسم شد و به منافقان گفت: خلافت را بصورت کسروانی و قیصرانی قرار ندهید که در خاندان بنی هاشم بماند و گاهی منتظر زنان حامله بمانید که پسری بزاید باو بیعت کنید، بلکه آنرا وسعت دهید تا وسعت یابد و هرکه را خواستید خلیفه قرار دهید.

مدرک :

بحارالانوار ج ۶۳ ص ۲۳۳

۱۷۷ - یوشع و صفوراء

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که رسول خدا فرمود: دختر شعیب صفورا همسر حضرت موسی علیه السلام بر وصی او ((یوشع)) خروج کرد، یوشع او را به اسیری گرفت و برای حرمت موسی او را خلاص کرد، جمعی به یوشع گفتند: که او را تنبیه و شکنجه کند تا عبرت دیگران شود، یوشع گفت: ((ابعد مضاجعه موسی)) آیا پس از همبستری حضرت موسی او را شکنجه کنم؟

سپس رسول خدا فرمود: می ترسم که پس از درگذشت من یکی از همسرانم بوسی من خروج نموده و با او بجنگد، وصی من به او ظفر یافته و اسیرش کند و در اسارت با او خوشرفتاری کند.

این خبر در میان زنان رسول خدا فاش شد، همه پیش رسول خدا رفته و گفتند: ما چنین خبری شنیدیم ، برای ما دعا کن که چنین نباشیم ، فرمود: ((علیکن بتقوی الله و لا ترکبن الجمل بعدی و قرن فی بیوتکن)) : تقوی پیشه کنید و پس از من سوار شتر نشوید و در خانه های خود بنشینید. سپس حضرت فرمود: بحق آن خدائی که مرا برسالت مبعوث نمود جبرئیل مرا خبر داد که : ((ان اصحاب الجمل ملعون علی لسان کل نبی بعثه)) : بدرستی که اصحاب جمل نفرین و لعنت شده اند در زمان هر پیغمبری که پیش از من مبعوث شده اند.

مدرک :

کامل بهائی ج ۲ ص ۱۴۹ تالیف حسن بن علی بن محمد طبری معروف به عمالدین طبری .

ام سلمه رضی الله عنها بعایشه گفت یادداری که پیغمبر به سفر رفته و جامه او چرکین شده بود علی جامه او را شست و جای پاره شده آنرا دوخت و نعلین او را پینه میکرد که ابوبکر و عمر آمدند و گفتند میخواهیم بدانیم که پس از تو خلیفه تو کیست ؟ رسول خدا فرمود میتروسم که اگر بگویم مانند بنی اسرائیل از او متفرق شوید چنانکه ایشان از هارون متفرق شدند ابوبکر و عمر رفتند و تو گفتی یا رسول الله خلیفه بعد او تو کیست فرمود آنکه کفش پینه میکند.

مدرک :

کامل بهائی ج ۲ ص ۱۶۳.

ام سلمه نامش هند دختر امیه بن مغیره است اول همسر ام سلمه عبدالله بود پس از درگذشت وی رسول خدا با او ازدواج نمود وی پس از جناب خدیجه عاقلترین و شرفترین همسران نبوی بود خود رسول خدا و اصحاب بعضا در کارها با او مشورت میکردند حتی عایشه موقع رفتن به بصره با وی مشورت کرد ولی سخن او را قبول نکرد ام سلمه از حق علی علیه السلام و خاندانش دفاع میکرد و بسال ۶۳ هجری از دنیا رفت .

۱۷۹ - من دختر حاتم طائی هستم

چون اسرای قبیله طی را نزد رسول خدا آوردند دختری جلو آن حضرت ایستاد که مردم از زیبایی او به تعجب آمدند، چون زبان به سخن گشود مردم از فصاحت او زیباییش را از یاد بردند، گفت : یا محمد مرا آزاد کن من دختر بزرگ قومم ، پدرم گرفتارها را نجات میداد، و گرسنگان را سیر میکرد و برهنه ها را می پوشانید و حق همسایه را مرعات میکرد، و پیمان خود را محترم میشمرد و حفظ میکرد، و هیچ طالب حاجتی را دست خالی برنمیگرداند: من دختر حاتم طائی میباشم . رسول خدا فرمود: ای دختر اینها که گفتی صفت مؤمن واقعی است ، اگر پدرت مسلمان بود او را رحمت می فرستادیم ، بعد فرمود: او را آزاد کنید که پدرش اوصاف کریمه را دوست میداشت ، دختر اجازه خواست که حضرت را دعا کند، حضرت فرمود: بدعای او

گوش دهید. دختر گفت: ((اصاب الله ببرک موقعه ، و لا يجعل لك الى لئيم حاجه ، و لا سلب نعمه عن كريم الا جعلك سببا في ردها عليه )): خدا احسان تو را در موقع و محلش قرار دهد، و ترا محتاج شخص پست نکند، و نعمت هیچ شخص محترم را نگیرد مگر اینکه ترا وسیله استرداد آن قرار دهد.

مدرک :

المجالس السنیه ج ۱ مجلس ۱۳۷

۱۸۰ - عباس بن ربیعہ در صفین

ابوالاغر تمیمی گوید: در جنگ صفین عباس بن ربیعہ را دیدم که غرق در اسلحه بود: در سر کلاخود، در دست شمشیر یمانی داشت ، سوار اسبی نجیب و سیاه‌رنگ بود، چشم‌هایش مثل چشم‌های افعی میدرخشید، مردی از اهل شام بنام عرار او را صدا زد: عباس بیا باهم مبارزه کنیم ، عباس گفت : پس باید پیاده شویم ، چون پیاده شدند عباس دامن زره را به کمر محکم کرد و اسبش را بغلامش سپرد.

هر دو با شمشیر به همدیگر حمله کردند ولی هیچ یک به دیگری دست نمی یافت ، تا اینکه عباس در زره مرد شامی مخنصر شکافی مشاهده نمود، دست در آن کرده و کشید و تا سینه پاره نمود، سپس برگشت و ضربتی وارد نمود که استخوانهای سینه اش در هم فرورفت ، و شامی بزمین افتاد، صدای تکبیر دو سپاه زمین را به لرزه در آورد.

ابوالاغر گوید: از پشت سرم صدائی شنیدم که میخواند: ((قاتلو هم یعذبهم الله باید یکم و یخزهم و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مؤمنین )): متوجه شده دیدم امیرالمومنین است ، فرمود: ای ابوالاغر ایت که با دشمن ما رزم میدهید کیست ؟

گفتم : عباس بن ربیعہ است ، امام ، عباس را پیش خود خواند و فرمود: مگر ترا و حسن و حسین و عبدالله بن جعفر را نگفته بودم که از مرکز خود دور نروید و مباشر جنگ نشوید؟ عباس گفت : یا امیرالمومنین رواست مرا بمبارزه بخواهند و من

جواب ندهم ؟

فرمود بلی ، اطاعت امامت بهتر است ، معاویه میخواهد کسی از بنی هاشم زنده نماند، و دوست میدارد برای خاموش نمودن نور خدا قلب همه ایشان را بشکافد.



چون معاویه از جریان مطلع شد، گفت: آیا مردی نیست که خون عرار را بگیرد؟ دو مرد از قبیله لخم خود را مهیا کردند، معاویه گفت: هر کدام از شما عباس را بکشد او را جایزه بزرگ خواهیم داد، آن دو بمیدان آمده و عباس را بمبارزه خواستند، عباس گفت: من باید از آقایم اجازه بگیرم، پیش حضرت رفت و جریان را گفت، حضرت فرمود: وسائل جنگی خود را با من عوض کن، پس از پوشیدن لباس سوار اسب او شده خود را بمیدان رسانید. دو مرد شامی خیال کردند که عباس است، گفتند: آقایم اجازه داد؟ حضرت این آیه را خواند: ((اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر)) یکی از آن دو به حضرت حمله کرد که مهلت نداد، دومی حمله کرد او را نیز به رفیقش ملحق نمود، سپس از میدان برگشت در حالی که تلاوت می‌کرد: ((الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرمات قصاص))  
مدرک:

۱ - مروج الذهب ج ۳ ص ۱۸ و المجالس السنیة ج ۱ مجلس ۱۵۴

((بعضی از اهل منبر از روی بی اطلاعی این جریان را به ابوالفضل عباس فرزند شجاع علی علیه السلام نسبت می‌دهند که بی اساس است، و جناب ابوالفضل معلوم نیست در صفین شرکت داشته باشد - ع))

۱۸۱ - از علی بدگوئی کرد

احنف بن قیس نزد معاویه بود که مردی از اهل شام وارد شد و خطبه خواند و به علی علیه السلام فحش و ناسزا داد، مردم همه سر بزیر انداختند، احنف روبه معاویه کرد و گفت: معاویه از خدا بترس و دست از علی بردار که او باکردار خود با خدایش ملاقات کرد، بخدا سوگند که علی سابقه درخشان داشت، و پاک فطرت و بابرکت بود، در راه خدا گرفتاریهای بسیار کشید، دانشمند دانشمندان، و بردبارترین حلیمان و افضل فضلا، و وصی بهترین انبیاء بود.

معاویه گفت: بخدا سوگند که چشمها را پر از خس و خار کردی، و چیزهای ندیدنی گفתי، باید به منبر رفته علی را لعن کنی، احنف گفت: اگر مرا معاف بداری تهنتر است، و اگر مجبورم کنی بخدا سوگند که زبانم به آن جاری نمی‌گردد، معاویه گفت: باید به منبر رفته، علی را لعن کنی. احنف گفت: در آن وقت میان تو و علی از روی انصاف رفتار میکنم: بالای منبر رفته و پس از حمد و ثنای خدا و صلوات بر محمد مصطفی میگویم: ای مردم! معاویه مرا دستور داده که علی را لعن

کنم ، بدانید که علی و معاویه با همدیگر جنگیدند و هر یکی ادعا می کرد که آن دیگری متجاوز است ، هر وقت من دعا کردم شما آمین بگوئید، سپس میگویم : خدایا تو و فرشتگان و پیامبران و تمامی مخلوقات لعنت کنید از این دو آنکه را که بر دیگری تجاوز و ظلم کرده است ، معاویه گفت : تو را معاف داشتم ، لازم نیست که به منبر بروی .  
مدرک :

المجالس السنیه ج ۱ مجلس ۱۷۷

احنف بن قیس ، نامش صخر یا ضحاک است ، مردی عالم ، حکیم ، موصوف به عقل ، شجاع ، زیرک ، حلم و متانت رای بود، در زمان رسول خدا ایمان آورد ولی آن حضرت را ندید، وی از دوستان علی علیه السلام بود، بسال ۶۷ هجری در زمان عبدالله بن زبیر از دنیا رفت .

۱۸۲ - رهبانیت غلط

زن عبدالله بن عمرو بن عاص شرفیاب خدمت رسول خدا شد، حضرت پرسید: حالت چطور است ؟ گفت : چه حالی خواهم داشت در حالی که عبدالله تارک دنیا شده ، حضرت پرسید: چطور؟ زن گفت : خواب را بر خود حرام کرده شبها نمیخوابد، همه روزها روزه می گیرد و گوشت نمیخورد، و حق همسرش را بجا نمی آورد.

حضرت پرسید وی الان کجاست ؟ گفت : بیرون رفته شاید به این زودی برگردد، فرمود: هر وقت آمد مرا خبر کن ، چون عبدالله برگشت و پیغمبر خبردار شد به منزل او رفت و پرسید: این خبرها چیست که از تو بمن میرسد؟

فرمود: چرا شب را نمیخوابی ؟ گفت : میخواهم از فزع اکبر در امان باشم ، فرمود: چرا گوشت نمی خوری ؟ گفت : به امید اینکه از گوشتهای بهشت بخورم ، پرسید: چرا حق همسرت را بجا نمی آوری ؟ گفت : بطمع زنان بهشت که از او بهترند، حضرت فرمود: ای عبدالله پیغمبر خدا برای تو الگوی خوبیست که گاه روزه میگیرد و گاه میخورد، و گوشت میخورد و حق همسرش را بجا می آورد.

ای عبدالله خدا را بر تو حقی است ، و بدنت بر تو حقی دارد، و همسرت بر تو حقی دارد، عرض کرد: یا رسول الله اجازه دهید پنج روز روزه داشته و یک روز بخورم ، فرمود: نه ، گفت : چهار روز روزه باشم و یک روز بخورم ، فرمود: نه ، گفت سه روز

روزه باشم و یک روز بخورم ، فرمود: نه گفت : دو روز روزه بگیرم و یک روز بخورم ، فرمود: نه ، گفت یک روز روزه بگیرم و یک روز بخورم ، فرمود: این روزه برادرم داود است .

مدرک :

العقد الفرید ج ۲ ص ۳۷۵

۱۸۳ - محبت برسول خدا

کنیزی بود بنام ((سویدا)) که به منزل عایشه آمد و رفت کرده او را با اداهای خود می خندانید، و گاهی که رسول خدا وارد می شد او هم از کارهای سویدا می خندید، مدتی حضرت او را ندید از عایشه پرسید: سویدا چه شده ؟ گفت : مریض است ، حضرت بعیادتش رفت و دید مشرف به مرگ است ، به خانواده اش فرمود: هر وقت از دنیا رفت مرا خبر کنید، چون سویدا از دنیا رفت به آن حضرت خبر دادند، آمد و به او نماز خواند و گفت : خدایا او بخنداندن من حریص بود تو نیز او را بخندان .

مدرک :

العقد الفرید ج ۶ ص ۳۸۱

۱۸۴ - به حرف تو گوش نمیدهیم

تعدادی لباس به عمر بن خطاب فرستاده بودند، عمر آنها را بین مهاجرین و انصار تقسیم کرد که به هر نفری یک لباس رسید، روز بعد عمر به منبر رفت در حالی که دو لباس در برداشت خواست که موعظه کند کسی به موعظه اش گوش نداد، عمر گفت : ای مردم چرا گوش نمیدهید؟ سلیمان گفت : گوش نخواهیم داد چون تو تقسیم کرده به هر یکی از ما یک لباس دادی ولی خودت دو لباس پوشیده ای .

عمر گفت : در قضاوت عجله نکن بعد فرزندش عبدالله را صدا کرد و گفت : ترا بخدا سوگند این لباسی که به کمر بسته ام مال کیست ؟ گفت : سهم من بود که به تو دادم ، سلیمان گفت حالا صحبت کن که گوش می دهیم .  
مدرک :

عیون الاخبار ج ۱ ص ۵۵

۱۸۵ - نمونه ای از فجایع عثمان

مسلمانها، افریقیه (تونس فعلی) را فتح کردند خمس غنائم آنها که مخصوص ذی القربی بود، عثمان به مروان بن حکم بخشید، عبدالله بن خالد بن اسید از او درخواست صله نموده ، چهار صد هزار درهم به او بخشید.  
رسول اکرم محل بازاری را که معروف به ((مهروز)) بود به مسلمانها بخشیده بود، عثمان آنها را به حارث بن حکم برادر مروان بخشید، فدک را به مروان داد در صورتیکه فاطمه زهرا علیهماالسلام گاهی آنها بعنوان ارث و گاهی بعنوان نحله و عطیه مطالبه کرد به او ندادند.  
تمام مراتع مدینه را از احشام و مواشی مسلمین قورق کرد بجز از مواشی بنی امیه ، و به ابوسفیان دویست هزار از بیت المال داد در همانروزیکه به مروان صد هزار از بیت المال داد.  
ابوموسی اموال زیادی از عراق آورد، عثمان همه آنها را در میان بنی امیه تقسیم کرد، دخترش عایشه را به همسری حارث بن حکم در آورد، به این داماد صد هزار درهم از بیت المال داد.  
مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۹۹

۱۸۶ - چرا خلیفه را یاری نکردی ؟

ابوظفیل عامر بن وائله شخصی فاضل و عاقل و شیعه علی علیه السلام بود، روزی بر معاویه وارد شد، معاویه پرسید: ناراحتی تو در فراق دوست و مولایت ابوالحسن در چه حد است؟ گفت: مانند ناراحتی مادر موسی در فراق موسی و از تقصیر خود از خدا عذر می خواهم

معاویه گفت: تو نیز از محاصره کنندگان عثمان بودی؟ گفت: در آنجا بودم ولی نه برای محاصره، گفت: پس چرا او را یاری نکردی؟ ابوظفیل گفت: تو چرا یاری نکردی در صورتیکه سپاه شام با تو بود، و از تو اطاعت می کردند؟ گفت: مگر نمی بینی که به خونخواهی او برخاسته ام مگر این یاری او نیست؟ ابوظفیل گفت: می بینم ولی کار تو مطابق مضمون شعر برادر جعفری است که میگوید:

لا الفینک بعد الموت تندبني

و فی حیاتی ما زود تنی زادا

یعنی: نیابم ترا که پس از مرگ برایم گریه کنی در صورتیکه در حال حیاتم برایم توشه ای ندادی.  
مدرک:

الاسیاب ج ۴ ص ۶۹۷

ابوظفیل عامر بن وائله، در سال جنگ احد زاده شد، هشت سال از زمان رسول اکرم را درک نمود، پس از بلوغ اقامت در کوفه را اختیار نمود، وی از یاران علی علیه السلام بود، در همه جنگهای آن حضرت شرکت نمود، بسال ۱۱۰ از دنیا رفت.

۱۸۷ - زنان چرا دشمنی میکنند؟

چون علی علیه السلام موقع رفتن به بصره به محلی بنام ((ذی قار)) رسید عایشه نامه ای به این مضمون به حفصه نوشت :  
تو را خبر میدهم که علی به ذی قار رسیده و از سپاهیان و وسائل جنگی مادر هراس است ، و مانند شتر سرخ رنگ میباشد:  
اگر پیش برود پاهایش بریده میشود و اگر عقب بماند تحر میشود، حفصه کنیزان و دوستان خود را جمع کرد و مجلسی  
ترتیب داد، نامه را خوانده و به دف میکوبیدند و این شعر را میخواندند:

الخبرما الخبر

علی فی السفر

کالجمل الاشقر

ان تقدم عقر وان تاخر نحر

دختران طلقاء جمع شدند و به غنا گوش میدادند، چون خبر به ام کلثوم دختر علی علیه السلام رسید لباسهای خود را پوشید و  
بطور ناشناس وارد مجلس شد و روی خود را باز نمود، حفصه متوجه و شرمنده شد و انالله و انا الیه راجعون خواند، ام کلثوم  
گفت : اگر امروز بر علیه پدرم تو و عایشه همدست شده اید قبلا هم بر علیه برادرش رسول اکرم همدست بودید تا خدا در  
حق شما آیاتی - در سوره تحریم - نازل نمود، حفصه گفت : بس کن خدا رحمتت کند، بعد نامه را پاره کرد و استغفار نمود.  
مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۱۴ ص ۱۳

حفصه دختر عمر بن خطاب اول همسر خنیس بن خذافه بود، پس از وفات او، رسول خدا در سال سوم هجری با او ازدواج کرد، غالباً با عایشه همراز بوده رسول خدا را ناراحت می کردند تا آیاتی از سوره تحریم درباره ایشان نازل شد، در جمادی الاولی ۴۱ هجری و بقول ۴۵ هجری از دنیا رفت .

۱۸۸ - لیبیک یا جعفر بن محمد

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام نقل می کند که روزی امام با قیافه خشم آلود نزد ما آمد و فرمود: دیروز در پی حاجتی میرفتم که یکی از سیاهان مدینه با من روبرو شد و مرا صدا کرد: ((لیبیک یا جعفر بن محمد)) از گفته او ترسان و هراسان شده و از آنجائیکه آمده بودم بمنزل برگشت و به پروردگارم سجده کرده و روبخاک مالیده و اظهار ذلت کرده ، و از گفته او براءت کردم .

اگر عیسی بن مریم از آنچه خدا در حق او فرموده تجاوز میکرد در آن صورت کر میشد و هیچ وقت نمی شنید، کور می شد و هیچ وقت نمیدید، و لال میشد و هیچ وقت حرف نمیزد، سپس فرمود: خدا ابوالخطاب را لعنت کند و با آهن بکشد.

((ابوالخطاب مذهب غلو در حق ائمه و نسبت الوهیت دادن را اختراع و به سیاهان القاء کرده بود، و سیاه با آن عقیده لیبیک میگفت که امام ناراحت شد))

مدرک :

روضه کافی ص ۲۲۵

۱۸۹ - از او عبرت بگیر

عبدالله بن عباس در روز بسیار سرد نزد عبدالملک وارد شد و دید عبدالملک روی فرشها و تشکهای نرم نشسته و در آنها فرو رفته ، گفت : ابن عباس خیال میکنم هوا قدری سرد است ، ابن عباس گفت : بلی ، پسر هند (معاویه ) بیست سال بعنوان

فرماندار، و بیست سال مستقل و بعنوان خلیفه از این فرشها و پشتیبانها استفاده کرد، حالا زیر خاک رفته و بالای قبرش علف ثمامه در وزش است .

نقل شده که عبدالملک بعنوان تحقیق درباره سخن ابن عباس شخصی به قبر معاویه فرستاد و دید که علف ثمامه بالای قبرش روئیده و در وزش است .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج ۱۱ ص ۱۷۱

۱۹۰ - فضائل علی قدغن می شود

پس از آنکه پیشوای برحق علی علیه السلام ، شهید شد و حکومت مسلمین بدست معاویه استقرار یافت ، معاویه بقصد زیارت خانه خدا عازم مکه شد، پس از انجام مراسم حج وارد مدینه شد، اهل مدینه برای استقبال وی خارج شدند، دید در میان استقبال کنندگان کسی از قریش نیست .

چون وارد منزل شد پرسید: انصار را چه شده و چرا به استقبال نیامده اند؟ گفته شد: نیازمند شده اند و مرکب سواری ندارند که به استقبال بیایند، معاویه گفت : اشتران آبکش آنها چه شده ؟ قیس بن سعد رئیس انصار که حاضر بود گفت : در جنگ بدر و احد و خندق که تو و پدرت میخواستید نور اسلام را خاموش کنید انصار شترهای خود را فانی کردند تا اسلام بر خلاف میل باطنی شما پیروز شد، معاویه چیزی نگفت و ساکت شد.

روزی معاویه وارد مسجد رسول الله شد به جمعی که دور هم نشسته و مشغول صحبت بودند گذر نمود، همه به احترام او بپا خاستند غیر از عبدالله بن عباس ، معاویه گفت : ابن عباس میدانم بجهت اینکه در صفین با شما جنگیدم بپا نخاستی چنانکه دیگران بپا خاستند، ولی نباید از این جهت ناراحت باشی ، چون پسر عمویم عثمان را ناحق کشته بودند.

ابن عباس گفت : عمر بن خطاب را نیز ناحق کشته بودند - چرا مطالبه خون او را نکردی - معاویه گفت : قاتل عمر کافر بود، گفت : پس قاتل عثمان کی بود؟ معاویه گفت : قاتل او مسلمانان بودند، گفت : این که دلیل بطلان ادعای تو و مدرک ناحق بودن می باشد. (چون کسی را که مسلمانان اجتماع کرده و بکشند دلیل است بر ناحقی او)



معاویه گفت: ما بتمام شهرها بخش نامه کرده ایم که از ذکر فضائل علی بن ابیطالب و خاندانش خودداری شود، تو نیز مواظب زبان خود باش و از ذکر فضائل علی خودداری کن، ابن عباس گفت: آیا ما را از تلاوت قرآن منع میکنی؟ گفت: نه.

ابن عباس گفت: ما را از تفسیر و تاویل قرآن منع میکنی؟ معاویه گفت: بلی، ابن عباس گفت: قرآن را بخوانیم ولی از مرام و منظور خدا آگاه نشویم؟ آیا تلاوت قرآن واجب تر است یا عمل نمودن به آن؟ معاویه گفت: عمل به دستورات قرآن واجب تر است، ابن عباس گفت: در صورتیکه منظور و مراد خدا را ندانیم چطور می توانیم بدستورات قرآن عمل کنیم؟ معاویه گفت: قرآن را آنطوریکه دیگران تفسیر میکنند تفسیر کنید نه آنطوریکه تو و خاندان تو تفسیر میکنند، ابن عباس گفت: قرآن به خاندان ما نازل شده نه به خاندان ابوسفیان، ای معاویه آیا ما را نهی می کنی از اینکه با عمل بدستورات قرآن و حلال و حرام آن بخدا بندگی کنیم؟ اگر امت از معانی قرآن نپرسد و یاد نگیرند، پراکنده شده و هلاک میشوند. معاویه گفت: قرآن را بخوانید و تفسیر آنرا یاد بگیرید و نقل کنید ولی آنچه را که خدا درباره شما بنی هاشم نازل کرده نقل نکنید، ابن عباس گفت: خدای متعال می فرماید: ((یریدون لیطفئوا نورالله بافواهم و الله متم نوره و لو کره المشرکون)) معاویه گفت: ابن عباس سلامتی خود را غنیمت شمرده مواظب زبان خود باش اگر خواستی چیزی از فضائل خاندان خود را نقل کنی باید پنهانی باشد، بعد معاویه وارد منزل شده و صد هزار دینار به ابن عباس فرستاد، و منادیان خود را دستور داد ندا کنند که از بیعت و حمایت حکومت خارج است کسی که حدیثی در فضائل علی و خاندانش نقل کند. مدرک:

کتاب الاحتجاج ج ۲ ص ۱۵

۱۹۱ - پیمان خود را شکستید

بریده بن خضیب اسلمی از اصحاب رسول خدا بود که موقع مهاجرت آن حضرت به مدینه مسلمان شد، پیامبر او را مامور جمع صدقات قومش نمود، پس از وفات رسول خدا بریده از یاران و طرفداران امیرالمومنین علیه السلام شد، وی از کسانی است که در دفن مخفیانه صدیقه کبری فاطمه زهرا علیهماالسلام شرکت داشت.

حذیفه گوید: در زمان رسول خدا بریده سفری به اطراف شام کرد، موقعی برگشت که رسول خدا از دنیا رفته و مردم به ابوبکر بیعت کرده بودند، چون وارد مسجد شد دید ابوبکر در منبر نشسته و عمر نیز یک پله پائین تر نشسته است، بریده آن دو را صدا زد که ای ابوبکر و ای عمر، آن دو سخن را بریدند و گفتند: ای بریده مگر دیوانه شده ای؟

بریده گفت: دیوانه نشده ام ولی مگر شما نبودید که دیروز به علی بن ابیطالب بعنوان امیرالمومنین سلام دادید؟ ابوبکر گفت: کاری پس از کاری حادث میشود، تو غالب بودی و ما حاضر، شخص حاضر می بیند آنچه را غادب نمی بیند، بریده گفت: دیده اید آنچه را که خدا و پیغمبرش صلاح ندیده است، ای ابوبکر رفیقت وفا نمود به قول خود میگفت: اگر محمد بمیرد، این (بیعت) را زیر پا خواهم گذاشت، تا زنده هستم سکونت در مدینه با شما برایم حرام است.

بریده با خانواده خود به بصره رفت، گه گاهی به مدینه سرزده و از احوال آنجا خبر میگرفت، چون خلافت ظاهری به علی علیه السلام رسید بریده به مدینه برگشت و با او به عراق رفت، چون آن حضرت به شهادت رسید بریده به خراسان رفت و بسال ۶۳ هجری در آنجا از دنیا رفت، او آخرین کسی است از صحابه، که در خراسان از دنیا رفت.

به روایت ثقفی و سدی: عمر گفت: نبوت و سلطنت در یک خاندان جمع نمیشود، بریده این آیه را خواند: ((ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الكتاب و الحکم و النبوه و آتیناهم ملکا عظیما)) یعنی بلکه به مردم حسد میکنند بخاطر آنچه خدا از فضل خود به آنها عطا نموده است، همانا ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت و نبوت عطا کردیم، و به ایشان سلطنتی بزرگ دادیم. خدا برای آنها نبوت و سلطنت را جمع کرده بود.

مدرک:

تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۶۶ تالیف فقیه متبحر، رجالی محقق شیخ عبدالله ممقانی که در حدود سال ۱۲۸۷ هجری چشم به جهان گشوده، و در ۱۶ شوال ۱۳۵۱ قمری از دنیا رفت و در مقبره والد خود شیخ محمد حسن ممقانی مدفون گردید.

۱۹۲ - سخاوت قیس

قیس بن سعد بن عباده از سخاوتمندان عرب بشمار آمده است، نقل شده که قیس در یکی از جنگهای زمان رسول خدا در لشگری بود که ابوبکر و عمر نیز در آن سپاه بودند، قیس هر چه داشت خرج همراهان کرد، پس از تمام شدن موجودی خود

از دوستانش قرض گرفته ، خرج همراهانش میکرد، ابوبکر و عمر گفتند: اگر او را بحال خود رها کنیم اموال پدرش را تلف میکند، لذا در میان جمعیت اعلان کردند که هیچ کس به قیس قرض ندهد.

پس از مراجعت از سفر، پدرش سعد از جریان اطلاع یافت بعد از نماز جماعت پشت سر پیامبر اکرم سعد برخاست و از ابوبکر و عمر در پیشگاه پیغمبر و مردم شکایت کرد و گفت : مردم ! با پسر ابوقحانه و پسر خطاب چه کنم که میخواهند پسر مرا بخیل بیار آورند.

مدرک :

اسد الغابه ابن اثیر ج ۴ ص ۲۱۵.

اهل سنت و جماعت این ابوبکر را سخاوتمند نوشته حتی رسول خدا را زیر بار منت او می برند در حالی که بقدری بخیل است که از سخاوت دیگران رشک میبرد.

۱۹۳ - دفاع شجاعانه

چون معاویه ، زیاد بن ابیه را والی عراق نمود، به او دستور داد که عبدالله بن هاشم مرقال را دستگیر نموده پیش او بفرستد، زیاد او را دستگیر نموده جبه موتین بر او پوشانیده دستهایش را بسته ، پیش معاویه فرستاد، عبدالله را روز جمعه وارد مجلس معاویه نمودند در حالی که عمروعاص و جمعی از شیاطین حاضر بودند.

عمروعاص به معاویه گفت : اینرا میشناسی ؟ گفت : نه ، گفت : او پسر کسی است که در صفین بر علیه ما شمشیر کشیده و میخواست ما را نابود کند، زود گردن او را زده ، پیراهنش را با خون رگهایش رنگین کن ، مبادا او را آزاد نموده بسوی عراق برگردانی که او دست از نفاق برنمیدارد، و اهل عراق مردم فتنه جو و پیمان شکن و با او هم رای می باشند.

عبدالله در زیر زنجیر نگاهی به عمرو کرد و گفت : اگر کشته شوم مردی کشته میشود که قومش او را رها کرده و اجلش فرا رسیده ، ولی تو ای فرزند مرد شوم خوب جولان گرفتی ! این شجاعت تو در صفین کجا بود که تو را بمیدان میخواندیم و تو مانند کنیزان سیاه به سایه شتر پناه برده و خود را پنهان میکردی ؟

عمرو گفت: بخدا سوگند برایت راه نجات گمان ندارم در حالی که در چنگال امیرالمومنین گرفتاری، عبدالله گفت: بخدا ترا خوب میشناسم، تو در موقع نعمت و رفاه متکبر، و موقع جنگ ترسو، و در موقع ولایت و حکومت ستمگر میباشی، اگر چنین نبودی برای حفظ جانت عورت خود را برهنه نمیکردی، عمرو گفت: همه میدانند که من در میدانها سالم ماندم اما پدرت را دیدم که شکمش پاره شده و روده هایش بیرون ریخته بود.

عبدالله گفت: در همان حال اگر با پدرم روبرو میشدی بدنت میلرزید و از ضرب دستش نجات نمی یافتی، ما ترا امتحان کرده ایم زبان دروغگو و عادت حيله گری داری، با قومی همنشین شده ای که ترا نمی شناسند، اگر از میان اهل شام بیرون روی عقلت به اضطراب افتاده و زبانت بند میشود.

در این موقع معاویه دستور داد که او را بزندان برند که عبدالله اشعاری خواند که موجب رقت معاویه شده او را جایزه داده آزاد نمود و شرط کرد که در شام نماند.

مدرک:

مروج الذهب ج ۲ ص ۵۷

هاشم بن عتبه معروف به هاشم مرقال (پدر عبدالله) از دلاوران و از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین پرچمدار عمار بن یاسر بود که هر دو در یک روز شهید شدند.

۱۹۴ - من قریش را بهتر می شناسم

معاویه در بازگشت از مکه وارد مدینه شد، برای امام حسن، امام حسین علیهما السلام، عبدالله بن جعفر، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن صفوان هدایائی از لباس و عطریات و سایر اموال فرستاد، به فرستادگانش گفت: هر چه دیدید و شنیدید کاملاً حفظ کنید. چون فرستادگان رفتند معاویه به اطرافیانش گفت: میخواهید کیفیت برخورد این اشخاص را بشما خبر دهم؟ گفتند: بلی، گفت: امام حسن مقداری از عطریات این هدایا را به زنانش میدهد و بقیه را به دوستان حاضر در مجلسش بخشش میکند و منتظر دوستان غائبش نمیشود.

امام حسین به یتیمانی که پدرشان در صفین کشته شده اند پخش میکند، اگر چیزی باقی ماند صرف قربانی و تهیه شیر برای اطفال یتیم و فقراء میکند.

اما عبدالله بن جعفر بدیج را صدا کرده و خواهد گفت: با اینها دینهای مرا پرداخت کن و اگر چیزی باقی ماند با آن وعده های مرا بپرداز.

اما عبدالله بن عمر اول آن را در میان فقراء عدی بن کعب تقسیم میکند و اگر چیزی باقی ماند برای خود ذخیره و در مخارج اهل و عیالش خرج میکند.

و اما عبدالله بن زبیر موقع فرستاده من مشغول تسبیح شده و به آن توجه نخواهد کرد، پس از اظهار دوباره فرستاده من به یکی از خدمتکارانش گوید هدیه معاویه را از فرستاده اش بگیرد خدا جزای خیرش دهد، و در ظاهر به آن التفات نمیکند در حالی که در نظرش از کوه احد بزرگتر است.

اما عبدالله بن صفوان میگوید: این مقدار کمی است از بسیار، به هر کسی از قریش این قدر صله نرسیده است، این را به خود معاویه برگردانید، اگر برگرداند قبول خواهم کرد.

چون فرستاده های معاویه از نزد این اشخاص برگشتند جریانرا همانطور بازگو کردند که معاویه گفته بود، معاویه گفت: من پسر هندیم قریش را از همه بهتر می شناسم.

مدرک:

عیون الاخبار ابن قتیبه ج ۳ ص ۴۰

۱۹۵ - فرزندان را فقیر گذاشتی

چون مرگ عمر بن عبدالعزیز فرا رسید مسلمة بن عبدالملک بر او وارد شد و گفت: یا امیرالمؤمنین تو دهان فرزندان را از این مال خالی گذاشتی، کاش سفارش آنها را به من و امثال من از خویشاوندان کنی که مخارج آنها را کفالت کنند.

چون سخن او را شنید، گفت: مرا بنشانید، چون نشانند، گفت: سخت را شنیدم، گفتم دهان پسرانم را از این مال خالی

گذاشتم، بخدا سوگند من در حق ایشان ظلم نکردم، و چیزی را که حق آنها نبود نمیتوانستم به آنها بدهم، و گفتم سفارش

آنها را بکنم ، وصیت من در حق آنها این است : ((الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین )) : فرزندان عمر بیرون از دو حال نیستند: یا صالحند که خدا صالحان را بی نیاز میکند، یا غیر صالحند، من نمیخواهم که آنها را با مال در نافرمانی خدا یاری کنم .

فرزندانم را حاضر کنید، چون آمدند و آنها را دید چشمهایم پر از آب شد و گفتم : جانم فدای جوانانی که آنها را محتاج مردم گذاشتم و بی چیز، و گریست و گفتم : فرزندانم من برای شما خیر زیاد گذاشتم ، از کنار هیچ کسی از مسلمانان و اهل ذمه نمیگذرد جز آنکه برای شما حقی قائل میشوند. فرزندانم من میان دو چیز فکر کردم : اینکه شما توانگر و بی نیاز شوید و من به جهنم بروم ، یا شما تا آخر فقیر شوید و من به بهشت بروم ، دیدم که بهتر است شما فقیر شوید، برخیزید خدا شما را حفظ کند، برخیزید خدا شما را روزی دهد

مدرک :

قصص العرب ج ۲ ص ۴۱۲ نوشته جمعی از مولفین .

۱۹۶ - من مهمان شخص بزرگی میباشم

حجاج بن یوسف به حج میرفت ، بر چشمه ای فرود آمد و دستور غذا داد و به حاجبش گفت : کسی پیدا من که با من غذا بخورد و من بعض کارها را از او بپرسم ، حاجب اطراف را گشت و عربی را دید که با دو لباس موئین خوابیده ، با پایش زد و گفت : امیر را اجابت کن . چون حاضر شد حجاج گفت : دستهایت را بشوی و با من غذا بخور، گفت : کسی که بهتر از تو است مرا دعوت کرده و من هم قبول نموده ام ، حجاج پرسید: چه کسی دعوت کرده است ؟ گفت : خدای متعال به روزه دعوت کرده و من روزه گرفته ام ، گفت : در این روز گرم ؟ گفت : برای روزی که از این گرم تر است روزه گرفته ام ، حجاج گفت : امروز بخور، فردا میگیری ، گفت : اگر ضمانت کنی که تا فردا بمانم ، حجاج گفت : این در دست من نیست ، گفت : پس چگونه از من میخواهی که نقد را با نسیه ای که به : قادر نیستی عوض کنم ؟ حجاج گفت : این طعام گوارا است ، گفت : نه تو آنرا گوار کرده ای و نه خباز بلکه عافیت آنرا گوارا کرده است

مدرک :

۱۹۷ - کریمان را گرامی بدارید

عربی نزد علی علیه السلام آمد و گفت : یا امیرالمومنین مرا بر تو حاجتی است که پیش از آنکه بتو بگویم بخدا عرض نموده ام ، اگر تو آنرا برآوری خدا را حمد و ثنا و ترا شکر میکنم ، و اگر بر نیآوری خدا را حمد میکنم و تو را معذور میدارم . حضرت فرمود: حاجتت را بر زمین بنویس که اثر فقر و پریشانی را در تو می بینم ، عرب نوشت : من فقیرم ، حضرت به قنبر فرمود: حله مرا باو بپوشان .

چون عرب را گرفت در مقابل حضرت ایستاد و گفت :

بر من حله ای پوشاندی که زیباییهای آن کهنه خواهد شد ولی من از ثنای زیبا بر تو حله ها خواهم پوشانید ای ابا الحسن به کرامتی نائل شدی که برای آن عوض نمیخواهی ...

حضرت فرمود: قنبر! صد دینار بر آن بیفزای ، عرض کرد: یا امیرالمومنین اگر این مبلغ را بر مسلمانها خرج و تقسیم کنی کار آنها اصلاح میشود، فرمود: ساکت باش ، من از پیغمبر شنیدم که میفرمود: از کسیکه شما را ثنا گفته تشکر کنید، چون کریم قومی پیش شما آمد او را گرامی بدارید.

۱۹۸ - بانوی شجاع و مرد ترسو

صفیه دختر عبدالمطلب میگوید: در جنگ خندق مردان به جبهه رفته بودند ما زنان و اطفال در قلعه فارغ مانده بودیم ، فقط از مردها حسان بن ثابت نزد ما بود، در یکی از روزها دیدم مرد یهودی در اطراف قلعه پرسه میزند شاید جاسوس است میخواهد از ما اطلاعاتی بدست آورده یهودیان را خبر کند، پائین رفته و او را بگش ، گفت : خدا بر تو بخشد ای دختر عبدالمطلب میدانی که من اهل شجاعت نیستم .

چون از او مایوس شدم مجرم را پوشیده و عمودی برداشتم و پائین رفته و یهودی را کشتم ، چون به قلعه برگشتم به حسان گفتم : برو پائین و لباسهای او را در آور چون او مرد بود و من زن ، لباسهایش را در نیاوردم ، گفت : ای دختر عبدالمطلب مرا به لباسهای او نیازی نیست .

صفیه دختر عبدالمطلب عمه رسول خدا و مادر زبیر بن عوام است ، عمر زیاد نمود، در سال بیستم هجری از دنیا رفت و در بقیع دفن شد. حسان بن ثابت شاعر رسول خدا بود، شصت سال در جاهلیت و شصت سال در اسلام عمر نمود، در اواخر عثمانی شد و از او دفاع می نمود، بسال ۵۲ هجری در خلافت معاویه از دنیا رفت .

۱۹۹ - خدای عمر میداند

عمر بن خطاب در خلافت خود مردم را از قاطی نمودن آب به شیر نهی نموده بود، شبی از منزلش خارج شده و در اطراف مدینه به گردش پرداخت ، شنید که زنی به دخترش میگوید: شیرت را قاطی نمیکنی صبح فرا میرسد، دختر گفت : مگر نمیدانی که امیرالمومنین از آن نهی کرده ؟ پس چگونه قاطی کنم ؟

مادر گفت : مردم قاطی میکنند تو نیز قاطی کن ، امیرالمؤمنین که نمیداند، دختر گفت : اگر عمر نمیداند خدای عمر که میداند، نه من نخواهم کرد، عمر از آن نهی نموده است .

سخن دختر در دل خلیفه جا کرد، چون صبح شد به پسرش عاصم گفت : به فلان جا رفته از همچو دختری اطلاع بدست بیاور، عاصم رفت و تحقیق نمود، معلوم شد دختری است از بنی هلال ، عمر گفت : پسرم برو با او ازدواج کن که شاید از او پسر شجاعی بیاید که سرور عرب شود، عاصم بن عمر با آن دختر ازدواج نمود که دختری زائید نامش را ام عاصم نهادند، عبدالعزیز بن مروان با او ازدواج نمود، که عمر بن عبدالعزیز از او بدنیا آمد.